

لرما

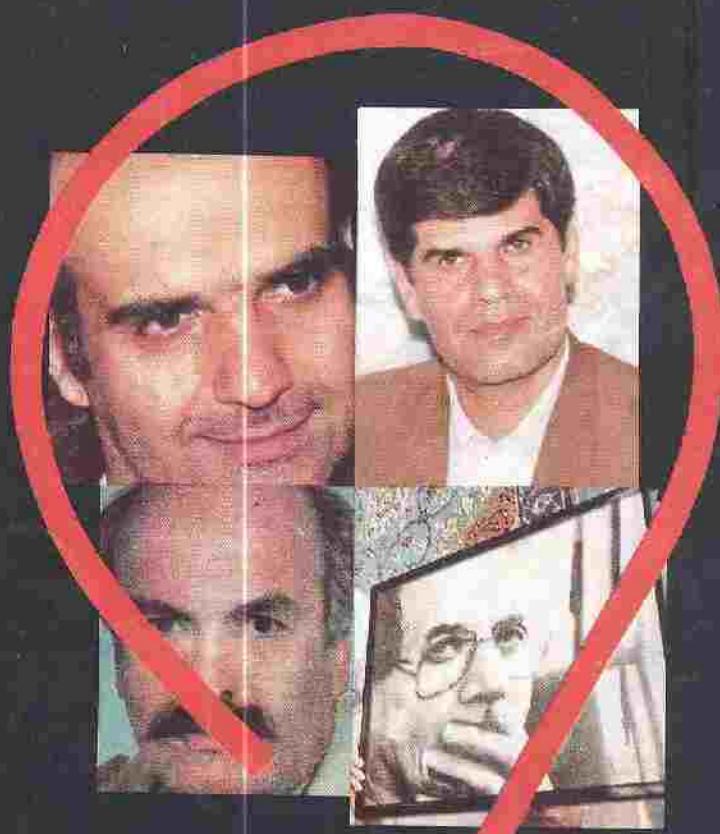
شماره اول-دی ۱۳۷۷ - ۳۰۰ تومان

● توانی برای آزادی اندیشه

● نگاهی به مسئله مهاجرت از ایران: جوانان سرمایه‌های بی جانشین

● موسیقی آذربایجان، روایت حماسه و عشق

● کوئیلو، خرقه پوشی از نسل هیبی‌ها



● گفت و گویی با سارا مانگو برنده

● جایزه نوبل ادبی سال ۹۸

● وقتی که عشق اعدام می شود...

● به یاد ویکتور خارا

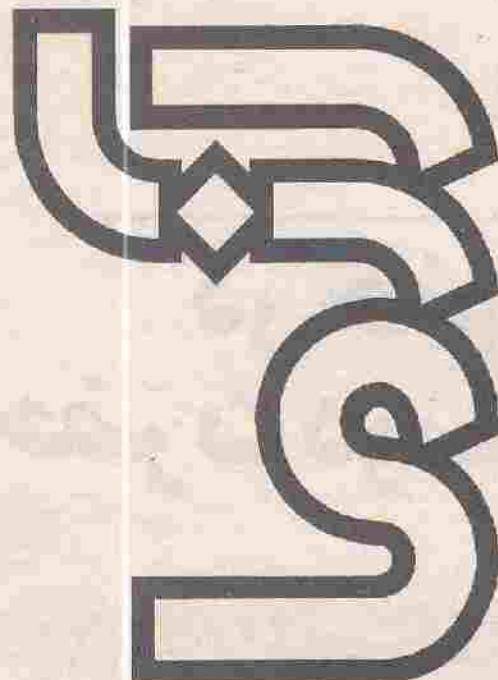
پیام پژوهشگران منتشر می‌کند:

نقش هستی

فرهنگ جامع زنان هنرمند ایران

می‌نیازم

۴	سرمقاله	در حضور حضرت دوست
۶	احمد امین	تاوانی برای آزادی الایش
۸	آوارگان...	
۱۲	میترا کیوان مهر	جوانان سرمهای های بی جانشین
۱۶	مریم خورسند	مردم خورسند
۱۷	م ک	مادام تو زاری که جمه آیده
		تاریخ را ساخت
۱۸		منزه نامه حضرت والا
۲۱	انتخاب کنید: من است یا پیشرفت	امه منزه
۲۲	کوییلو اخرقه پوشی از سل هیئا	هوشنسگ پور ریاب
۲۳	خوزه سارادا گوهر بده توبل	فرماد بخشی پور
۲۷	طرح؛ وقتی عشق اعدام می شود	
۲۸	شب دادایی	رضا خسروی
۳۰	ساغر تهمتی	نجوای اسب
۳۲	مخدان به رسمه عشق	محمد انتخاری
۳۶	حروف حساب نیازی نه فریاد ندارد	
۳۸	دستها می صافیم نا...	ساقی نقائی
۴۲	شعر	
۴۴	آسوی رودنا مایگانه است - گفتگو	
۴۸	دانستنیهای ایرانی	ندا عابد
۵۰	دانستن خارجی	بارداشت
۵۲	ندا عارک	به بدروه مردی که...
۵۴		ملاحتات
۵۶	E ویتنی... رویداد	
۵۸		



ماهنشاه فرهنگی اجتماعی و سیاسی
شماره اول - دیماه ۱۳۷۷

مدیر مسئول و صاحب امتیاز: ندا عابد

زیر نظر شودای سودبیری

دیجیت تحریریه: هوشنسگ میمنت

طراحی جلد: نیلوفر کشاورز

مسئول روابط عمومی و تبلیغات: فرشته حافظی

حروف نگار: هنگامه صادقی

حروف نگاری و صفحه آرایی: آتلیه آزما

عکس: مسعود ساکت اف

مسئول فنی: ابراهیم باقری

لیتوگرافی و چاپ: ایرانچاپ

همکاران این شماره: محمد ایوبی - میترا کیوان مهر -

رضاخسروی - فرشاد بخشی پور - مریم حسدرالادیابی -

مریم خورسند جلالی - مریم ساماپی - ساقی نقائی - ساغر

- تهمتی عمران - اردشیر محمدزاده - ناهید سمعیعی -

حسین سلطان محمدی

AZMA

Nomber 1 - Desember 1998

در حضور حضرت دوست

آن که می‌گوید دوست دارم
خنیاگر غمگینی است
که آوازش را از دست داده است
ای کاش عشق را زیان سخن بود

تلash برای ساختن دنیای معهود است اما تعریف وضع موجود و شناخت دنیای معهود آسان نیست و تیز آینده را جن بر مبنای آنچه امروز هست نمی‌توان بتاگرد پس شناخت از وضعیت موجود نخستین کام برای ساختن آینده معهود است و در این شناخت است که «حق» معیار سنجش می‌شود تلash دست اندر کاران «آزماء» بر آن است تا با طرح آنچه حق است و دقایق از آنچه حقیقت بازد برای ساختن آینده‌ای بهتر از امروز سهم خود را هر چند کوچک ادا کنند و ما این امید بنا را براین گذاشته‌ایم که در «آزماء» جز به حقیقت چیزی توصییم و جز از «حق» سخن نگیریم آدمها را با میزان طرفداری‌شان از حقیقت می‌ستحیم و بوشت‌ها را نیز بر آن نیستیم که خود را در میزبانی‌های سیاسی و فکری محدود کنید اعتقد امان به آزادی انسان و آزادی اندیشه است و حد و مرز این آزادی را قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تعین کرده است. قانونی که خود را معتقد به رعایت آن می‌دانید و حرمت آن را ب عنوان دست آوره مبارزه بگملت علیه استقدام و خودکامگی پالن می‌داریم. «آزماء» شریه‌ای مستقل است و مستقل خواهد بود به بیچ حزب و دسته و گروهی وابسته نیمی‌تمام و جز به لطف

آخر همیشه دشوار است و «سلام» وقتی که کلامی بر دیباچه یک پیمان باشد بار تعهدی سنتگین را بر وجودت تحمل می‌کند؛ اما مگر عشق را جز به تحمل دشواری‌ها به محک دیگری می‌توان مستحب نوشتن خاصه در این روزگار دشوار است و سخن گفتن از حق دشوار تر بجزا که عادت کرده‌ایم حق را نه به اعتبار حقیقت این که با معیار جاوره‌ایمان سنجیم خود را محور همه‌ی عالم بپناریم و حقیقت را همه آنکه خود جاوره داریم در چنین و اتفاقی سخن گفتن از حق و حقیقتی که خارج از باور ما وجود ندارد آسان نیست و این باور گاه نابهای حق حاستگاه همه‌ی طبعی است که در طول تاریخ بر انسان رفت است شعله جنگها را اینها برافروختند که خود را «حق» می‌دانند و گوره‌های آدم‌سوزی را گشانی که اندیشه خود را درست می‌دانند چنین گسانی سخن دیگران را «حق» نمی‌دانند و اندیشه دیگران را اگر جز به تأیید خواست آنان باشد برعی تائید و این دشواری کار توشن است اما برای آن کسی که می‌نویسد و بیرای آن کن که توشن را ابرازی می‌داند برای «شدن» و نه وسیله‌ای برای «بودن» تحمل دشواری عادت شده است. می‌گویند: «هلیقه» نویسنده مخالفت با وضع موجود و

رمان در صفحات «آزماء» سهمی و پرده است، هرچند که هرگز به موزبندی‌های رایج در این زمینه اعتقادی نداریم و جنین مژربندی‌هایی را در راستای همان حرکت پنهانی می‌دانیم که ترجیح می‌دهد رمان جنس دوم تلقی شود.

و حرف آخر اینکه:

شخصتین شماره «آزماء» پر از کاستی‌های است این را خود را بهتر از هر کس دیگری می‌دانیم اما امیدی به بخشش شماناریم و این که برای هماره‌های بعدی از پاری همه شما بهره‌مند شویم. صفحات «آزماء» در اختیار همه اهل قرئونگ است. نوشته‌های شما را به دزده‌هست می‌کناریم و نست دوستی شما را می‌شاریم

تیاز به هماراهی و همدلی شما داریم‌چرا که خدمتگزار را جن اطاعت امر ولی‌عุมت کاری نیست تنها امیدمان ام ای ادامه راهی که آغاز کردیم هدایتی و همدلی شما و لطف خداوند است که تنها یکاه همه‌ی بندگان است. برای گفتن حرف بسیار است اما می‌مانت برای بعد.

با امید به آنکه جز پیرو حق نباشم و
جز به آزادی و آزادگی سخن نگویم
یا علی

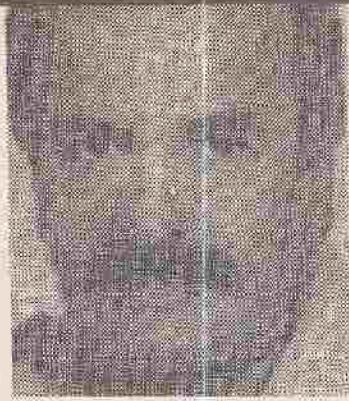
خداآوند و حمایت مردم به هیچکن امید نیست ایم خود را خدمتگزار شما می‌دانیم و از رویمان همه این است که توفيق خدمت به شما را از دست ندهیم.

برای «قورمان» شدن بناهدایم و غوغاسالاری برای شان و حرمت تلم ذمی‌دانیم باورمان این است که وضعیه «زوین‌نامه‌گار» و ووشنگری است و در این کار نیازی به «غوغاه» نداریم. حرف حق را احتمالی جز مقنات سایسته نیست و از این‌نیز هراسی تداریم که حق‌گویی‌ها و حق‌نویسی در «آزماء» بیانه‌ای شود برای آنان که هر کس را به یگونه‌ای دیگر می‌اندیشد از خود برآورده و بیگانه تلقی‌اش گشند چون می‌دانیم حرف حق سراج‌جام در کرسی برتری حواهد نشست و بیگانگی‌ها جای خود را به یکدلی و یگانگی خواهد داد. جیزی که ملت ما امروز بیش از هر زمان دیگری ایمان‌مند آن است.

«آزماء» تشریه‌ای متعلق به همه است زن و مرد همرو و جوان و همه آنها که اهل اندیشه‌اند و در جستجوی حقیقت رحمت اندیشیدن را بر خود هموار می‌کنند. اما «زنان» در «آزماء» جلیگاه و پرده‌ای دارند آنان به عنوان زیمی از جمعیت فعال و توانایی کشور حرفه‌ای بسیاری برای گفتن نارند و مسائل بسیار تر برای مطرح شدن و این است که سهم



دکتر مجید شریف



ابراهیم زال زاده

قاواني براي آزادی اندیشه

احمد امین

شب پیش و سوم بهمن ماه ۱۳۹۷ گلوله‌ای شلیک شد که صدای آن تا پیش از طلوع آفتاب روز بعد در تهران و در همه‌ی کشور پیچید «مسعوده» را گشتنی تزییدی وجود داشت که عامل قتل «دریار» است و اشرف خواهر شاه که بیش از همه مورد حمله مسعود قرار گرفته بود متهم اصلی به شمار آمد اما اسالاً‌ها بعد از هنگام محاکمه «خسرو روزبه» و دیگر سرکریگان حزب توده معلوم شد «مسعوده» را به «دریار» که حزب توده کشته است و یکی از اندیشه‌ها شاید این بود که موجی برانگیخته شود تا حزب توده سوار در آن به ساحل مقصود برسد: تاریخ پر از جنین ترقیه‌های است

۱۰۰۰

قتل داریوش فروهر و همسرش پروانه اسکندری در نیستین روز از آخرین ماه پاییز حیر از خیریت هولناک موج خشنوندی داد که از مدتها پیش و پس از نیم خرداد ۷۶ به آرامی در عرصه سیاسی کشور به حرکت در آمده بود و به سرعت در قد و قوان‌های هول انگیز ظاهر شد نیستین انگاره عمومی در برابر ترور فروهر و همسرش این بود که آنها قربانی توطئه‌ای شده‌اند که اگر نه مستقیم دست کم با چراغ سیز محافظه کاران ضرایحی و اجرا شده است.

کلته شده‌اند مقاومت داشت مقاومت از آن جهت که «مسعوده» ران حرف «روز در اول» و شناخته شده که دستی به در آنده از آستینی که به ظاهر گمانی رفت آستین دشمن نیست از میان بود در آن سال‌ها که «مسعوده» مرد امروز را منتشر می‌گرد، دیکتاتور جوان که جای پدن نشسته بود هنوز آن جناب نسمه از گرده ملت کشیدن را نمی‌دانست و فوران فریادی که پس از تبعید دیکتاتور از هزاران حنجره زخمی برخاسته بود، هنوز آن صلابت را داشت که جانشین دیکتاتور جرات خاموش کردنش را انگوشه که بعد از داشت شناخته باشد. حرب‌ها، گروهها و دسته جاتی که هر کدام داعیه سیاستی را داشتند صدایشان بلند بود و در این میان روزنامه‌های مستقل هم بودند که بی وابستگی به حزب و گروه نمی‌نمایی خاصی و تنها انتقام به مردم، برای مردم و در جهت تأمین منابع مردم می‌توانند طبیعی بود که هر کن قدرت دعیتی «دریار» و «دریاریان» تحمل نمینم حد از آزادی و حضور چندین روزنامه‌ها و روزنامه‌های را داشتند و هر روز یکی را «بگیرند» و یکی را «ستندند» و یکی را «بگیرند» چنان‌که «مرد امروز» را بسازهایه توقیف کشیدند و «خسرو مسعوده» را به نظمه! او در چنین تباراطی بود که در

نه آن گلوله‌ای که در تبعیه شب پیش و سوم بهمن ماه ۱۳۹۶ در خیابان اکباتان تهران، مغن محمد مسعود، روزنامه‌نگار و مدیر روزنامه مرد امروز را به دیوار پی رده چاپخانه مطاهری پاشید آخرین گلوله‌ای بود که در این نقطه از جهان به سوی یک توپسته و روزنامه نگار شلیک شد و نه «محمد مسعوده» آخرین قربانی جنگ پایان تا پذیر قلم و سرنیزه به حساب آمد از آن پس صهوانیکه پیش از آن هم اتفاق افتاده بود، تویینگان و اندیشمدان پسیاری توان رسالت خود را در حملات از عربت و شربت انسانی و آزادی و آزاداندیشی، با مرگی نایه هنگام بین دادند، گیرم یکی را نکه سری شلیک شده از گلوگاه یک اسلحه به خاک اندخت و دیگری را نکه طبلی که حلقه داردند و آن دیگری را ضربه‌های دشنهای از آستین شقاوت به در آمده.

ابزارهای مرگ مقاومت است اما انگیزه‌ها و هدف شخصی آن که سرود آزادی می‌خواند، حضور قعیقه برای آنها که بقايانشان جز در تاریکی اخلاق مسکن نیست، آزار نهندن است و آنکه قدرت دارد چنین حضور آزار نهندنی را بر دهد تا بد ترور محمد مسعود از جهانی با ترور یا قتل دیگر اندیشمدانی که دست کم در این بکشد سال آخر به جرم حق‌گویی و آزادی صلح

تحلیل رویدادها بر
مبنای دم دست ترین دلایل
عارضه‌ای است که معمولاً
افکار عمومی را به بیراهه
می‌برد و بسیاری از
توطنهای سیاسی با
بهره‌گیری از همین پاشنه
آشیل به نتیجه رسیده
است.



جعفر پوینده



محمد مختاری

اما نکته قابل تأمل تن شیوه برخورد با
قاجعه تبرور چند شخصیت سیاسی و
فرهنگی کشور از سوی پرخی از مسئولان
اجرامی و کنسانی است که مسئولیت حفظ
امنیت و دستگیری عوامل چنین فرطه‌هایی
به عده آنها گذاشته شده است.

گفته‌های پرخی از مسئولان این تردید را در
مخاطبان به وجود آورده که آنها این درگیر
فرضیه بینگ جنایی شده‌اند و به همین
دلیل در گفتار و عمل قاطعیت لازم را ندارند
و حتی گاهی به گونه‌ای سخن گفته که
بیشتر به تلاش برای دفع الوقت و لایوشانی
شیوه بود تا اجدیت برای دستگیری
 مجرمین.

در چنین شرایطی افکار عمومی حق داشت
سؤال کند که نتیجه تحقیقات در مورد
مرگ ابراهیم زالزاله، روزنامه‌نگاری که در
سال ۷۶ به شیوه‌ای مشابه آنچه، محمد
مختاری و محمد جعفر پوینده به قتل
رسیدند کشته شد به کجا رسید؟ و آیا در
پس پرده این طائنه، حقایق دیگر وجود
دارد که مردم نمی‌دانند؟

نظام است و به معنی دلیل تصویر این که
محافظه کاران مبنی فراهم کردن زیسته
شکست جنایت متابل از حرکت حمایت کنند
که اصل نظام را با خطر فروپاشی روپرور
کنند بسیار ساده اندیشه‌انه و ناشی از تأثیره
گرفتن واقعیت‌های موجود سیاسی است.
چنین تحلیل همانقدر ساده اندیشه‌انه است

که تحلیل یکی از واپسگان به جنایت
محافظه کاران مبنی بر این که شامل تبرور جای
اخیر لیبرال‌ها هستند
نکته قابل توجه در فصوات عمومی تسبیت
به تبرورهای انجام شده چه از سوی
دیروهای طرفدار جامعه مذهب و چه از
سمت تبرورهای طرفدار محافظه کاران این
بود که در دو گروه برای تحلیل قضایا و
نتیجه‌گیری به دم دست ترین دلایل مقصول
شدند و این جزوی بود که برای طراحان و
احراک‌کنندگان تبرورها قابل پیش‌بینی بود و
می‌توانستند با توجه داشته باشند که در
معروف بوجود آمده هر دو گروه تیر خشم
خود را به سوی یکدیگر نشاند خواهد رفت
و از نتیجه آنها می‌توانند به راجحی مسیری
را که آغاز کردند تا رسیدن به مقصد طی
کنند و این نتیجه خیف همای جوامعی است
که در آن احساسات بر تعلق و انبیه
بر اثری می‌باشد و خشم و تعصبات جای
منطق و استدلال منطبقند.

آمادگی ذهنی بخشی از تبروهات جامعه و
طرفداران جامعه مذهبی برای پیش‌بینی
فرهنگی، ناشی از سایه و خشونت هایی
بود که پیش از در جریان حمله به اجتماعات
فانوی، خراب و شتم طرفداران خاتمه و
حمله به بفات نشریات طرفدار جامعه عیشی
شاهد آن بودند خشونت هایی که نه تنها
هرگز از سوی جنایت محافظه کار رسمی و ما
عاصیت محکوم نشد بلکه پرخی از
جهوه‌های شاخص این جنایت که کاه حتی به
تأیید آن سخن گفتند
کشته شدن مجید شریف، محمد مختاری و
محمد جعفر پوینده سه نویسنده‌ای که از
متقدان نظام و از طرفداران جامعه مذهب
بودند، این تصویر کم رنگ را هم که ممکن
است قروقر و همسرش قربانی مسایل غیر
سیاسی شده باشند از ذهن جامعه زید و
افکار عمومی به این یقین رسید که قدرت از
نست نادگان برای سست باین دوباره به
قدرت حرکت خوبینی را آغاز کرده‌اند.
حرکتی که با حفظ تبروهاتی طرفدار جامعه
مذهب آغاز و با ایجاد حاره‌ای و نشیخ در
کشور به هر نتیجه‌گیری خواهد رسید
اما آنچه در تحلیل این ماجرا کمتر بود
قریب ذهن عمومی جامعه قرار گرفت این
نکته بود که جنایت محافظه کار و جنایت
میله روحیه رغم همای اختلافات آشکار در
یک مورد کاملاً باهم توافق دارند و آن حفظ



آوارگان، زنده‌های بی‌زندگی

آرمانشماره یک دیمهاد ۷۷

عصر افغانستان افغانستان و دهها نام
دیگر بر خود ناشت همچنان گشوده ناشت
و هر روز برگاهای تاریخی بر آن افزوده
تغییر ساختارهای اقتصادی در بسیاری از
کشورهای جهان سومین فصل دیگری در
کتاب آوارگی انسان گشوده مهاجرت در
درون بر زدها

در این نوع مهاجرت هزاران نفر از اهالی
روستاهای بدلیل خشکسالی، خودن امکانات
کشت و کار به صوره نبودن فعالیت‌های
کشاورزی در مقایسه با کار کردن در
صنایع نوپا و ساخت و سازهای شهری و
حتی مشاغل کافی، راهی شهرها شدند و
حاشیه‌نشینی شخصیتی پی‌آمد این نوع
مهاجرت بود حاشیه‌هایی که کمک به متن
شهر پیوست و شهرها پر شد از افراد
 مختلف با فرهنگ‌های مختلف که به امید
 زندگی بیشتر آمده بودند و جاذبه‌های شهر
 ماندگارشان کرد و گاه در شرایط بسیار
 بدتر از شرایطی که در زاد بوم خود ناشستند.

آوارگان و مهاجران

اگر چه از دیدگاه جامعه‌شناسی
«آواره» و «مهاجر» دو تعریف کاملاً متفاوت
 دارند و عبارت آنها تیر با هم یکسان نیست
 اما در واقع «مهاجران» نیز آوارگانی هستند
 که از زاد بوم خود بربیده‌اند و در سرزمینی
 دیگر و در میان مردمی دیگر با قرهنگی
 متفاوت زندگی می‌کنند.
 معمولاً عنوان «آواره» را برای مشخصن
 کردن گروههایی به کار می‌برند که برخلاف
 میل خود و بدلیل جنگ، تحطم، بیماری و یا
 عوامل دیگر از خانه و کاشانه‌شان رانده
 می‌شوند و در جایی دیگر، فر جا که باشد

میلیون‌ها نفر از مردم در سراسر جهان
 آواره‌اند. انسان را جنگ، خشکسالی و
 گرسنگی اواره کرده است افرون بر این
 صدھا هزار نفر دیگر به خاطر هشارهای
 سیاسی، شرایط مطلوب اجتماعی و
 دشواری‌های اقتصادی، زاد بوم خود را
 ترک کرده‌اند و در جای دیگری که وطن آنها
 نیست زندگی می‌کنند.

اگر شما کسانی را که در محدوده
 مرزهای سرزمین خود و در جستجوی
 زندگی و هنر تن به سهیگرت داده‌اند بر شعار
 آوارگان رسمی و میلیون‌ها نفری که از
 ومن خود به سرزمین های دیگر کوچیده‌اند
 اضافه کنیم باید این واقعیت مطلع را پیدا کریم
 که یکی از بارزترین نشانه‌های نیمه دون

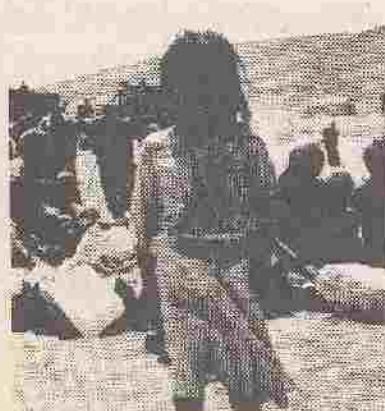
قرن بیستم مهاجرت و آوارگی است.
 جنگ جهانی اول و در پی آن جنگ
 ویرانگر دوم میلیون‌ها انسان را به آوارگی
 کشاند اما پایان جنگ به معنای پایان دوران
 آوارگی انسان نبود، و در بسیاری از مناطق
 جهان شرایطی به وجود آمد که تحمل آن در
 مواردی دشوارتر از تحمل بمبانی‌های
 هوایی و هجوم سربازهای دشمن بود. گریز
 صدھا نفر از روشنگران، تویستگان،
 شاعران و سایر حرفه‌گران از کشورهای
 بلوك شرق، یونان، شیلی، اسپانیا و هر
 جای دیگری که دیکتاتورها خود را مالک
 جان و مال و سرنوشت مردم می‌دانستند.
 هزار هزاران نفر از مردم قحطی زده آفریقا
 برای گریز از مرگ پر اثر گرسنگی و
 جنگ‌های منطقه‌ای که در چهار گوش عالم
 به راه انداخته شد و هزاران نفر را از خانه و
 کاشانه‌شان آواره کرد. کتاب آوارگی انسان
 را در دوین نیمه قرمن که، قرن تکنولوژی،



میلیونها انسان آواره، با کوله باری از بیماری، گرسنگی و
 رنج به استقبال قرن ۲۱ می‌روند.

در دو دهه آخر قرن بیستم، صدھا هزار نفر از مردم
 کشورهای مختلف برای گریز از سلطه دیکتاتورها از وطن
 خود گریخته‌اند و در کشورهای دیگر آواره‌اند.

۸۰ درصد آوارگان افغانستان و بوسنی را زنان و کودکان
 تشکیل می‌دهند.



اوازه و در اردوگاهها زندگی می‌کنند و چه انها که به عنوان شهروند در کشورهای دیگر پذیرفته شده‌اند یک درجه مشترک دارند و آن جدا شدن از سرزمین است که در آن به بیان آمده‌اند، رشد گردیده‌اند و هویت یافته‌اند. شرایط جدید برای آنها بیگانه است و همین بیگانگی با محیط تحمل شرایط را برای آنها دشوار نمی‌کند.

اگرچه زندگی مهاجران در شهرها و به عنوان شهروند به مراتب راحت‌تر و بهتر از زندگی آوارگان است که در اردوگاهها بسیار می‌برند و اگرچه بسیاری از مهاجران در کشور مقصد از بهترین شرایط مالی و رفاهی پوشیده‌اند اما بیگانگی با محیط برای آنها نیز به شدت آزاردهنده است.

بررسی‌های بین‌المللی که عهددار حمایت از سازمان‌های بین‌المللی از سوی از آوارگان و مهاجران مستند شنان می‌دهد که بزرگترین مشکل مهاجران احساس غربیت است آنها کشوری را که به آن پناه اورده‌اند فرمی‌شوند کشور بیگانه تلقی می‌کنند بسیاری از آنها بدلیل همین احساس غربیت دچار افسردگی و بیماری‌های روحی می‌شوند و آمار خودکشی‌ها در میان مهاجران بسیار بالاتر از شهروندان عادی است.

آرزوی بازگشت

افزایش شمار آوارگان در بویهه اخیر سازمان‌های بین‌المللی را که مستریلت حمایت از این افراد را در تلاش با مشکلات جدی روپردازی کرده است سازمان جهانی تآادر در حال حاضر با مشکل کمبود منابع مالی روپرداخت و بارها اعلام شده است که برای زندگی نکهداشتن صدها هزار آواره‌ای که تحت حمایت این سازمان قرار گرفته‌اند همه کشورهای جهان مایل به کمک بستاخند این در حالی است که در بسیاری از کشورها و از جمله ایران بخشی از هزینه‌های نگهداری از آوارگان را دولت‌ها می‌پردازند و به دلایل انسانی تلاش می‌کنند تا شرایط بهتری را برای آوارگان فراهم آورند با این همه آنچه آوارگان و مهاجران بیش از هر چیز به آن تیزیان دارند فراهم شدن امکانات برای بازگشت آنها به سرزمین مادری است.



سرزمین‌های دیگر پنهان بودند بیشتر این افراد در اردوگاه‌هایی که از سوی سازمان‌های جهانی تشکیل شده و پایا در مناطقی که به آنها اجازه اقامت نداده‌اند با استفاده از کمکهای بشر دوستانه زندگی می‌کنند. البته این کمکهای بشر دوستانه هر کثر قادر نیز شرایط زندگی عادی را برای آنها فراهم سازد سواعده‌ی تقدیر، تبدیل امکانات بهداشتی، بیکاری، و تعداد امکانات لازم برای آموزش از جمله مهارت‌های مشکل این آوارگان است. برای این افراد همچوی آینده‌ای قابل تصور نیست آنها فقط زنده‌اند و کمکهایی که به آنها می‌شود نیز در حدی است آنها زنده باشند.

جدگ و آوارگی

بیشترین شمار آوارگان جهان را آوارگان جنگی تشکیل می‌دهند جنگ و حشیانه بوسیله و جنگ و بیرون کنندگان که از بیست سال قتل تاکتوں در افغانستان ادامه دارد و نبردهای منطقه‌ای دیگر، که طی سال‌های اخیر هزاران خوار آزادم این مناطق را وادار به ترک وطن و جستجوی محل امنی برای زندگی کرده است.

بنابر آمارهای ارائه شده از سوی سازمان‌های بین‌المللی ۸۰ درصد آوارگان افغانی را زنان و کوکان تشکیل می‌دهند و همین درصد واقعیاً می‌توان این هنوز آوارگان بوسیله هم ملاک محاسبه قرار داد.

هویت‌های گم شده

آوارگان چه آنها که رسماً به عنوان

پناه می‌گیرند این گروهها عمدتاً در کشور مقصد از شرایطی که شهروندان آن کشور پرخوردارند، یعنی می‌مانند و معمولاً در اردوگاه‌هایی که برای آنها تدارک دیده شده و با کمکهای مالی سازمان‌های بین‌المللی زندگی می‌کنند.

در عین حال بسیاری از آوارگان گریخته از جنگ و قحطی این فوست را می‌باشند که در کشور مقصد و در خارج از اردوگاه‌ها امکان زندگی ناشفه باشند و نسبت به آنها که در اردوگاه‌ها هستند، آزادانه‌تر زندگی می‌کنند.

در حال حاضر چیزی حدود دو میلیون نفر افغانی و عراقی که به دلیل شرایط ثابت‌سامان این دو کشور گریخته و یا زنده شده‌اند در ایران و در اردوگاه‌هایی که برای آنها تدارک دیده شده زندگی می‌کنند در عین حال شمار بسیاری از زانده شدگان عراقی و یا افغانی در شهرهای مختلف ایران زندگی عادی را پس از کرفته‌اند و همانند شهروندان دیگر ایران زندگی می‌کنند. این افراد اگرچه گریخته از کشور مبدأ به همان دلایلی بوده است که آوارگان را وادار به ترک وطن کرده اما به دلیل پذیرفته شدن در بانگ جمعیت کشور به عنوان مهاجر شناخته می‌شود.

گریز به دلیل گرسنگی

تغییرات آب و هواي و بارون خشکسالی در برخی از مناطق جهان از جمله جزویل و برخی از مناطق آفریقایی در دوره اخیر باعث شده است که هزاران نفر از مردم این مناطق برای گریز از مرگ به

(عین نامه زبان، زمانه فهر آباد)

در این حال کشورهایی مانند اسپوپن، سودان، سومالی، چاد، هائیتی، هندوراس و السالوادور به تلیل تغییر شرایط اقلیمی و مشکلات بومشناصی و قابلیت خود را به عنوان محل برای زندگی تا حد زیادی از دست داده‌اند و به همین دلیل هزاران از مردم این کشورها ناچار به ترک محل زندگی خود و رفتن به مناطق دیگر یا حتی کشورهای دیگر شده‌اند.

جنگ افغانستان برای مردم این سرزمین جن و بیانی، مرگ و آوارگی ارمغانی نداشته است. در طول بیست سال جنگ هزاران نفر کشته شده‌اند میلیونها نفر از خانه و سرزمین خود کوچیده‌اند و آنها که مانده‌اند در بدترین شرایط اقتصادی و اجتماعی بحسر می‌برند. آنها در واقع مردمی هستند که در سرزمین خود آواره شده‌اند.

ساکنان این کشور پنده است. در حالی که تخلیه این مناطق دامنه تخریب را سرعت پخشیده است. لبته این پدیده جدیدی در بربری، نیست بلاهای ضمیمه، جنگ‌های داخلی و تعقیب و فراریان به طور دوره‌ای در این کشور باعث گریز هزاران نفر از مردم برزیل شده است. بحران‌های اجتماعی، جنگ‌های داخلی، شورشها و سرکوبها و مشکلات اقتصادی و سیاست‌های سرکوبگرانه دولت از عمدۀ ترین عوامل اوایلی‌گی هزاران نفر از مردم این کشور بوده است در حواله‌های ۶۰ و ۷۰ حدود ۲۸ میلیون نفر از این کشور گریخته و در طول سالهای دهه ۸۰ حدود ۴۳ میلیون نفر بر جمعیت مهاجرین و اوایل‌گان افزوده شد. از دیگر عوامل آواره شدن گروهی از مردم انجام آزمایش‌های هسته‌ای است و به عنوان نمونه می‌توان از اوایل‌گان چرنوبیل نام برد.

تخریب محیط زیست سبب شده است میلیونها نفر از مردم برزیل از این کشور خارج شود و به کشورهای آفریقای هائیتی و اندونزی بروند. ناکودی رمینهای کشاورزی، نمکزار شدن زمینها، آب‌گیری هوا، باعث رانده شدن بخش عظیمی از

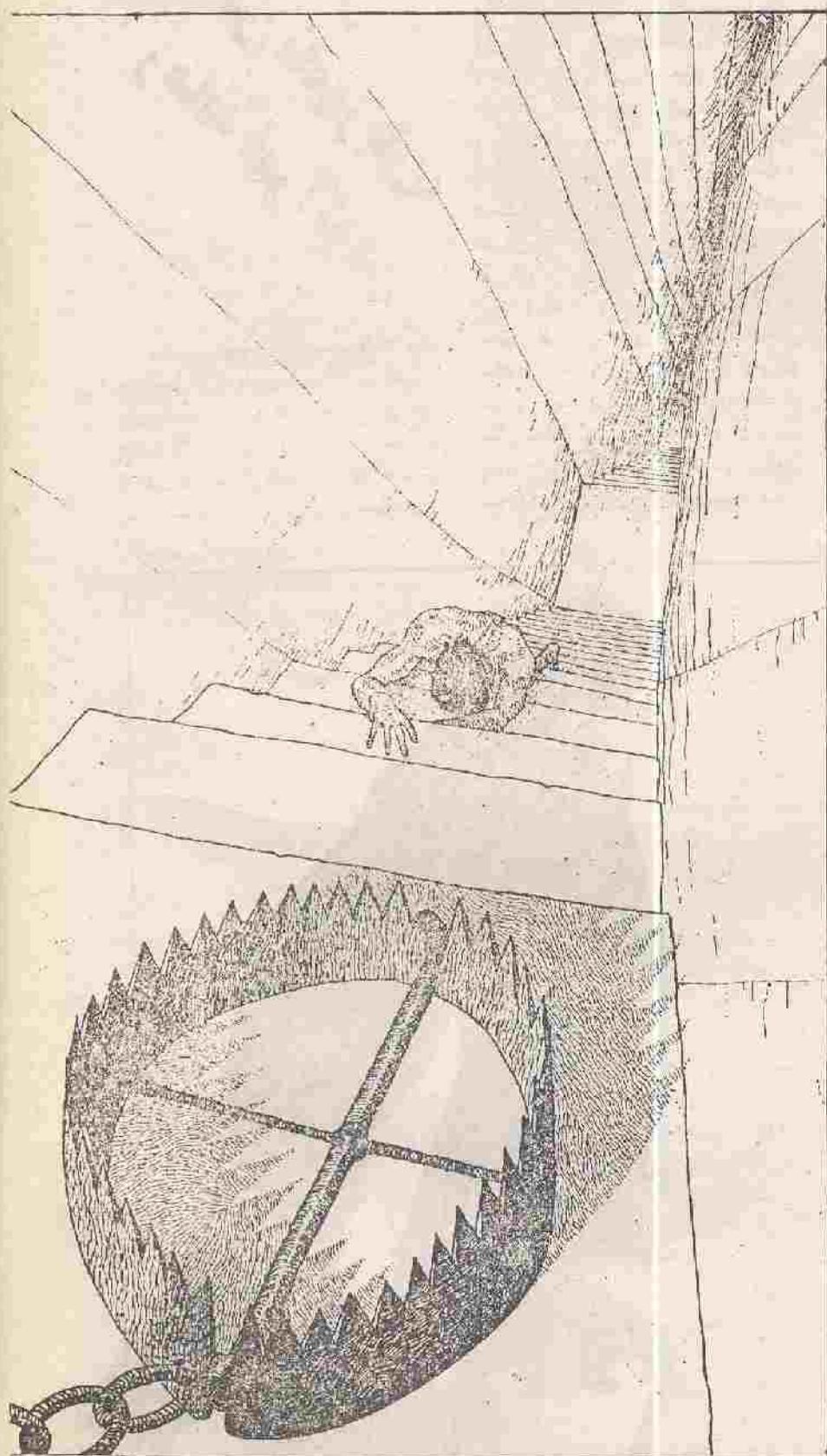


● جنگ و خشکسالی
میلیونها نفر از مردم
جهان را وادار به ترک
وطن و زندگی در
اردوگاههای آوارگان و
مهاجرین کرده است.



نیازمندی به مساله مهاجرت از ایران

جوانان، سرمایه‌های بدون جانشین



• تعارض بین خواسته‌ها و امکانات موجود نخستین جوانانهای فکری را برای اندیشیدن به مهاجرت در جوانان به وجود می‌آورد.

• نباید جوانان را به خاطر تمایل به مهاجرت زیر سوال ببریم. در واقع این ما هستیم که باید بازخواستشویم. به این خاطر که فضای لازم را برای بالندگی جوانان فراهم نکردیم.

• نیروی جوانی که از کشور خارج می‌شود.

سی ماهه عظیم است که ما از دست می‌دهیم، سرمايه‌ای بدون جایگزین

مشکلات اقتصادی، عدم اطمینان: به آینده و فاصله

طبقاتی از مهم‌ترین دلایلی است که جوانان را با رویای زندگی بهتر و ادار به مهاجرت می‌کند

موجود، زندگی در ایران بسیار بهتر است.
آنها با تجربه سال‌ها زندگی در یک کشور
بیگانه، دریافتند که تحمل شرایط فرهنگی،
اقتصادی اجتماعی کشورهای دیگر برای
برآنان آسان نیست.

با این همه بیزای گرسانی که میل به مهاجرت دارند، دشواری‌های زندگی در ایران در برابر تصورات آنها را زنگی در گشتوهای دیگر به شکلی مطرح است که ترجیح می‌دهند جای دیگری را بیوی زندگی انتخاب کنند.

درویای زندگی بیهقی

دکتر محمدیوری روانشناس اجتماعی
با اشاره به افرایش دیگر بار مهاجرتهای
خانوادگی می‌گوید در عاده‌های نزدیک به
پیروزی انقلاب به دلیل تغییرات قابل
پیش‌بینی سیاسی اجتماعی در کشور
شاهد دوره‌ای از مهاجرت‌های خانوادگی.
عموماً به ایالات متحده آمریکا بودیم و پس
از آن با شروع حنگ، اکثر مهاجران ما را
جوانان تشکیل می‌دادند. البته این
مهاجرت‌ها معمولاً ونهانی و از طرق
کشورهای همسایه صورت می‌گرفت. آن
زمان دلیل مسافرت‌ها کاملاً مشخص و تا
حدودی تعریف شده بود. اما در شرایط
کنونی که شاهد حضور و فعالیت نسل
تازه‌ای هستیم، دلایل مهاجرت‌ها باید
دقیق‌تر بررسی شود. جوان امروز به دلیل
داشتن تحصیلات هالی و ارتباط متقابل با
جهان پیرامون و اطلاع از وضعیت سایر
کشورهای جهان، به طور طبیعی بین
شورایزنگی خود و شرایط آزمائی مورد
نظرش در سایر کشورها به مقایسه

دلیل که جنگ است و در گرین از خطر جنگ به آتشسوز مونها کوچیدند. اما در سال های پیش از جنگ دلایل دیگری نیز برای مهاجرت مطرد شد.

می خواهیم زندگی کنم!

همه آنها بی که قصد مهاجرت دارند در
پاسخ به این پرسش که چرا امنی روید
می گویند می خواهیم زندگی کنیم از سطر
آنها زندگی در آن سوی هر زمان معنی
می یابد و به نظر می رسد تها تصویری که
این گروه از زندگی دارند آزادی های
اجتماعی است که در غرب به گونه ای سوانی
آنچه در ایران ما می توانیم داشته باشیم
وجود دارد.

البته دلایل بیگری ذیر برای مهاجرت
عنوان می شود، از جمله امکان کار، بهبود
شرایط اقتصادی، تأمین آینده و...
اما همه اینها تنها بخشی از واقعیت
است و در واقع آواز هایی است که از دور
خوش شنیده می شود آواز خوشی که
جوانترها را به وسوسه می اندازد و میان
سالان را به فکر که در آنجا زندگی واقعاً
زندگی است.

واعقیت این است که برای مهاجران
زنگی در کشورهای دیگر هر کشوری که
باشد نه تنها آسان نیست بلکه
نشواری‌های بسیار دارد
شمار گفتنی که پس از سال‌ها اقامت
در کشورهای خارجی و با داشتن امکانات
مالی کافی برای بازگشت به ایران
لحظه‌شماری می‌کنند کم بیست و آنها که
در سال‌های اخیر به ایران بازگشته‌اند
اعتراف می‌کنند که با همه نشواری‌های

موج مهاجرت از ایران یکبار دیگر خیز
برداشته است. این موج که در سال ۵۷
چندماه پیش از پیروزی انقلاب آغاز شد در
سال های ۵۸ و ۵۹ و همچوین در سال های
جنگ به بالاترین حد خود رسید و با پایان
گرفت، تنگ تا حدی فروخت کار

شمار پکساتی که خانه و زندگی شان را تبدیل به مارک و دلار کرده و با یک چمدان راه افتادند تا بر آن سوی مردمها و به قول خودشان در هوای آزاد زندگی کنند به درستی معلوم نیست. آنچه مسلم است در میان مهاجران کسانی که می‌توان رفاقت آنان را به فرار مغزها تعبیر کرد کم نبوده و این سرمایه‌ای بود که ما از دست دادیم

و حالاً حضور دوباره آگهی‌های نسبت
نوشته «حراج لوازم مختزله بر شیشه
پاجه‌های تلقن و افزونی مراجعین به
سفارتخانه‌ها نشانه‌هایی است که خبر او
اقرایش دوباره علاقه‌مندان به مهاجرت
می‌دهد خبری که نصی تواند خوشایند باشد
اما یه هر حال نسبت خبری که باید با تأمل
بیشتر دوباره‌اش اندیشید.
آنان که در مقاهی‌های پیش از بهمن ۵۷ و

چند سال پیش از آن رفته باورشان این بود که در شرایط جدید نمی‌تواند آنگونه که پیشتر زندگی می‌کردند زندگی کنند گروهی از واپس‌نگران به زیست‌مردم‌ایه‌دارانی که احساس کردند بودند نظام جدید نمی‌تواند با آنها مهریان باشند و گروهی دیگر که تغییرات پیش آمده را بر نمی‌تفاکند از جمله کسانی بودند که در حقول و حوش انقلاب‌ایران را ترک کردند. در سال‌های هنگ‌بیز کسانی، به این

در نتیجه حیلی از جوانها «رفتن» را بر ماندن ترجیح می‌دهند وی با اشاره به مهاجرت اکثر جوانان تحصیل کرده برازی یافتن شغل و درآمد کافی می‌گویند. «آنها زندگی نسل قبل از خود را نگاه می‌کنند و با این از آن زندگی رفتنی و انتخاب می‌کنند این یک حقیقت غیرقابل انکار است که بسیاری از خانواده‌های ایرانی در زیر خط فقر زندگی می‌کنند و جوانی که نمی‌خواهد این شرایط را داشته باشد گمان می‌کند در خارج از کشور بخت نیشتری برای ترقی دارد.

دکتر اسکویی درباره ویژگی کشورهای مهاجری‌ذیر می‌گوید: به خاطر سیاست‌های اصولی و کاربردی آن کشورها، سیروی انسانی به عنوان یک سرمایه ارزشمند قلمداد می‌شود و کافی است شما بشنوید که مثلاً در کشور آلمان کسی هزینه درمان پرداخت نمی‌کند بلکه کشور دیگری که هزینه‌های تحصیل از مقطع پیش‌دبستانی تا دکترا به عهده دولت است، شنیدن همین همین حقایق شما را وادار

بتواند برای خواستها و آرزویانش پاسخ مناسبی پیدا کند و تصور او این است که در کشورهای دیگر این شرایط برای او قراهم است.

فرصتی برای ترقی

در مقابل نکثر «سروش اسکویی» اقتصاددان و مدروس دانشگاه با اشاره به ضررهاي اقتصادي ناشی از مهاجرت جوانان و افاده متخصص و تحصیل کرده به کشورهای پیشرفته صفتی می‌گوید «سالانه رقم قابل توجهی برای آموزش هر دانش‌آموز و دانشجو در این مملکت غریب می‌شود. هنگامه همچو آمار تدقیقی از مهاجرت افراد تحصیل کرده کشورهای در دستورن شیوه ترا رسماً اسلام کنیم ما سالانه چند میلیارد دلار خبر اقتصادی و غریبی می‌باشد میان مهاجرت‌ها می‌دهیم دولت تلاش می‌کند و در شرایطی سخت جوانان را آموزش می‌دهد اما به حاضر صعف در وسایله ریزی، توان پاسخگویی به نیازهای شغلی و فرهنگی آنها را ندارد و

می‌نشینند او می‌خواهد بروود چون موقع زندگی بهتر و ایده‌آل تر را دارد و نباید انتظار داشت که با حرف و صحبت بتوان او را غایع کرد و همین جوانها هستند که انگیزه اصلی رفتن را در خانواده به وجود می‌آورند.

دکتر نوری می‌گوید: تفاوت بین انتظارات و خواسته‌های جوانان واقعیت‌های موجود تختین تشکیل درونی بین جوانان و جامعه را به وجود می‌آورد یافتن یک راه گرین، یک فضای بازتر و آزادتر در جامعه‌ای که مخلوق با خواسته‌ها و انتظاراتش باشد او را واقعی دارد تا، رفتن را بر ماندن ترجیح نده در چنین شرایطی مانع می‌شود جوانان را زیر سوال ببریم بلکه این مخدوم است که باید بازخواست شویم که چرا فضایی تاریک نمی‌دهیم که جوانان را به ماندن و تلاش کردن و گرداندن چرخهای این مملکت ترغیب نکند.

به عقیده دکتر نوری بخش قابل توجهی از انتظارات جوانان و دلایلشان برای سفر به کشورهای دیگر قابل قبول و منطقی است. جوان در جستجوی شرایطی است که

آوارگان و مهاجرین از
دیدگاه جامعه شناختی
تعریف متفاوتی دارند
اما هر دو گروه

رفع مشترکشان غربت است.

رفتارهای اجتماعی جوانان در پرخورده با سلیقه‌های مختلف به گونه‌های متفاوت تعبیر و تفسیر می‌شود و در بسیاری از موارد پرخوردهای سلیقه‌ای با رفتارهای جوانان مشکلات و تنشی‌های را تپیز بوجود می‌آورد.

این پرخوردها اگر چه گاهی جنبه فانوی به خود می‌گیرد اما در بسیاری از موارد میتوانی بر قانون نیست و بیشتر از سلیقه تبعیت می‌کند در چنین شرایطی تعیین نوع رفتارهای اجتماعی به گونه‌ای که مورود قصاویر مختلف قرار نگیرد و تعارضی را برخیانگیرد درای جوان دشوار می‌کند. تن حد که احسان می‌کند که به شدت تحت خشار قرار دارد هم‌آزادی‌های را که باید داشته باشد از او سلب کرده‌اند به معنی نالیل نشگی در شرایطی که فرصت پیشتری برای انتخاب به او بددهد. «هنفه» زندگی اش می‌شود هدفی که گمان می‌زند در آن سوی سوزها به آن دست خواهد یافت. و باعث تأسف این است که در این سو تلاش چندانی برای رفع این «سو تفاهه» انجام نمی‌شود.

رو به گسترش مهاجرت‌ها را کاوش دهیم به گفته «دکتر توری» هیچ چیز بذران این نیست که فرد دچار سردرگمی و تنشی‌های فکری شود. ثمری گوییم بگذاریم بروند خودشان پیش‌بمان می‌شوند و بر من گردند. لفظ این جمله به مثابه این است که هیچ چیز برایمان مهم نیست حتی بارگشت شخصیت‌های خود شده. باید بگوییم اگر جلو این بحران را نگیریم در آینده باید فکر و اراده‌کردن نیروی جوان را کار آمد باشیم این بحثی که از کشور خارج می‌شود سرمایه‌هایی دست نیافتنی کشور نیست. سرمایه یک کشور نیروی انسانی است و خانواده‌پایدار، چیزی که وتعاباید به ذکر حفظ کردنش پایشیم.

آزادی‌های اجتماعی

یک شیگر ان دلایل تحابیل جوانان و برخی از خاتون‌های این مهاجرت وجود مسایلی است که شهروندان و بعویذه جوانان را در رفتارهای اجتماعی و شناخت چارچوب‌های رفتاری دچار مشکل می‌کند این مشکلات از آنها ناشی می‌شود که

می‌کند تا تحت هر شرایطی، به کشور موردنظر یا کشور دیگری که شرایط متفاوت با آن را دارد بروید.

وی می‌گوید: «وقتی در آمد مساله یک فرد خادی در کشور ایالات متحده آمریکا تقریباً پنج برابر در آمد یک فرد متوسط در کشور هندستان با امریکای لاتین است. این تصور را به شما می‌دهد که شما نیز در آن کشور صاحب رفاه و امکانات ایداع رنگی خواهید بود مسؤولان مملکتی مایه و خصوص می‌دانند که یکی از عمدترین دلایل مهاجرت‌های حاتوانگی به کشورهای روهانی و امریکا مشکلات اقتصادی و بودن توانی بین پایگاههای اجتماعی است.

وقتی در آمد یک مستاد بانشگاه کمتر از یک شاهکرد بازار است و با وقتی یک فرد تحصیل کرده در سطح عالی ناچار نیست که تن ب پیکاری پنهان بدهد وقتی اکثر کارمندان و کارگران در گیر چند شغل هستند و تفاوت طبقاتی به شدیدترین وجه وجود دارد با کام انگریزه می‌خواهیم سطح



دوران نوجوانی همراه با مادرینرگ و ناین اش «فیلیپ کورتیوس» مجسمه‌ساز به ورسای رفت تا روش ساختن مجسمه‌های مومنی را یاد بگیرد.

در سال ۱۷۸۹ ماری که ۲۸ سال داشت به عنوان یک مجسمه‌ساز حرفه‌ای در کنار فیلیپ کورتیوس کار می‌کرد و در همین زمان جود که به فکر افتاد نمایشگاهی از مجسمه‌هایی که ساخته بود تشكیل دهد. اما این فکر تا سالها بعد عملی نشد.

در سال ۱۷۹۳ فیلیپ کورتیوس از دنبی رفت و مجموعه آثارش را که مجسمه‌هایی کوچک اما ارزشمند بودند برای «ماری» به ارت گذاشت هشت سال بعد از این تاریخ «ماری گروشوولتس استراسبورگ» از فرانسه به انگلیس رفت و تختین نمایشگاهش را در بن شهر پریا کرد.

او که در آن زمان ۴۱ سال داشت از شهری به شهر دیگر هر رقت و مجسمه‌های مومنی کوچک و مزرگ را که ساخته بود به تملیش می‌گذاشت و این کار را سی سال آدامد. ماری شحصیت نمایشگاه را با عنوان «کورتیوس بزرگ پاریسی» در لندن برگزار کرد این نمایشگاه ۶ ماه ادامه یافت و

هن می‌خواهم عمدی آمدهای معروف تاریخ را یک جا در زیر یک سقف جمع کنم تا هردم بتواند هر وقت لذشان خواست به تعاشی آنها بروز و قیاف واقعی آنها را از مردمیک ببینم.

این جمله‌ها را ماری گروشوولتسی استراسبورگ در سال ۱۸۰۲ در نامه‌ای برای یکی از دیگرترین دوستانش که در پاریس زندگی می‌کرد نوشته بود، دوستی که بعدها در خاطراتش امتحان کرد. این ادعای «ماری» بسیار مضحک بود من می‌دانستم که او در ساختن مجسمه‌های مومی مهارت دارد، اما کاری که ادعا کرده بود من خواهد انجام دهد به نظر غیر ممکن می‌آمد اما خیلی زود مفوجه شدم که ماری واقعاً قصد دارد این کار غیر ممکن را انجام دهد. او شروع کرده بود.

۰۰۰

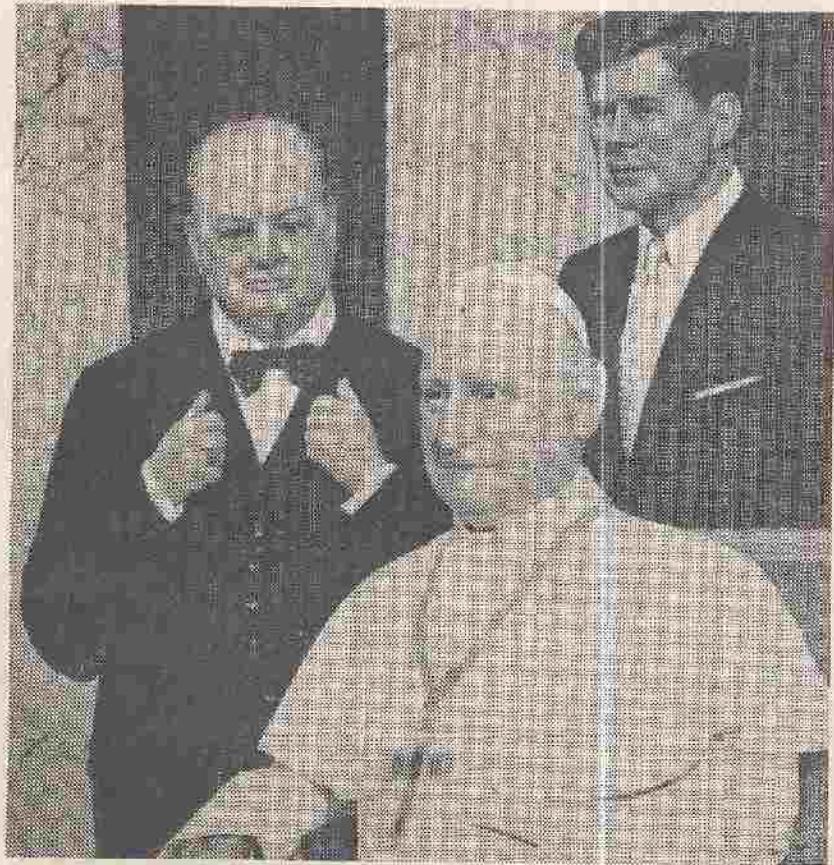
«ماری گروشوولتس استراسبورگ» نام واقعی نبی است که بعد از این نام «مادام تسو» معروف شد. «ماری» که پدر و مادرش سوئیسی بودند در سال ۱۷۶۱ در پاریس به دنیا آمد او که از عسالگی بادی و مادر، پرگفت زندگی کرده بود در آغاز

مادام تسو،



زنی که جعبه آینه تاریخ را ساخت

«مادام تسو» خستگی را نمی‌شناخت، او تا آخرین روزهای زندگی اش مشغول ساختن مجسمه و برپایی نمایشگاه بود.



تاریخ را در یکجا و زیر یک سقف جمع کرده‌اند تا هر کس، هر وقت که مایل بود به دیدار آنها بزود و آنها را همانگونه که در زندگی واقعی بودند ببیند، جادوی مدام نسوانه متحمّج کردن نام آوران تاریخ در لحظه‌ای از زندگی‌شان بتوان او ویترینی ایجاد کرد که می‌توان همه تاریخ را در آن تماشا کرد.

در موزه نسوانه علاوه بر مجسمه شخصیت‌های معروف تاریخ، برخی از صحنه‌های شاخص تاریخ هم بازسازی شده است از جمله صحنه‌ای که مریبوط به اعدام ماری آنتوانت است ملکه فرانسه است که به دست انقلابیون و به وسیله گیوتین کشته شد این صحنه به قدری طبیعی بازسازی شده است که هر بیننده‌ای در نحسین لحظه احساس می‌کند واقعاً در برابر گیوتین اعدام ایست و آنچه بر بالای نیزه می‌بیند سر واقعی ماری آنتوانت است.

زیباترین بخش موزه مدام نسوانه، شاید بخش مریبوط به هنرمندان باشد. در این بخش مجسمه نویسندگان، نقاشان، بازیگران نثار و سینما موسقیدان‌ها و همه آنها که در عرصه هنر شهرت یافته‌اند به شیوه سیار زیبایی به نمایش گذاشته شده است. این مجسمه‌ها آنقدر طبیعی ساخته شده‌اند که به نظر می‌رسند صاحب آن را در یک لحظه از زندگی‌اش برای همیشه ثابت نگهداشتند.

طریحان موزه مدام نسوانه معمولاً مجسمه‌هایی را در محیطی قرار می‌دهند که شبیه محیط زندگی صاحب مجسمه طراحی شده است و همین باعث طبیعی‌تر نشان دادن حالت مجسمه می‌شود.

زیر زمین دیکتاتورها

دن موزه مدام نسوانه بخش ویژه دیگری سیز جوده دارد در این بخش مجسمه دیکتاتورها نگهداری می‌شود که این قسمت در واقع همان جایی است که ما در اصلاح آن رازگالهای تاریخ نامیده‌ایم. از جمله مجسمه‌هایی که در این بخش نگهداری می‌شود مجسمه‌های محدث رضا بهلوی است و افراد دیگری از جمله هیتلر، موسولینی و... نیز می‌نمایان این بخش ویژه‌اند.

تلاش بسیار موفق شد شماری از مجسمه‌هاییش را حفظ کند و سالم به فرانسه باز گرداند. این مشکلات و سفرهای پی در پی و تلاشی که ماری برای ساختن مجسمه‌های جدید داشت او را بشدت در هم شکسته بود اما واقعیت این بود که «ماری» هنوز روایی‌ای تلاشگر داشت و همین روایی باعث شد که حتی در سن ۷۰ سالگی هم به فکر تشکیل نمایشگاه باشد.

تشکیل نمایشگاه در

شهرهای مختلف

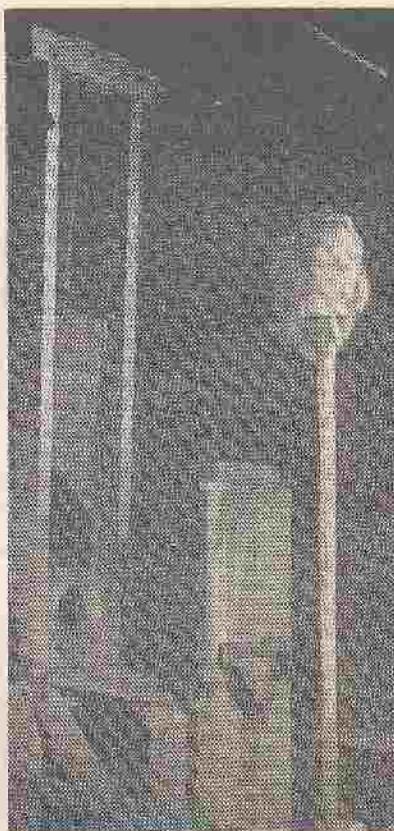
برای «ماری» اسان نبود اما او هرگز حاضر نشد زنگاری که مورد علاقه‌اش بود دست یافتن نکشد. هر چند که مجبور شد بهای سگی برای حفظ این خلاصه پردازد. نحسینی ضربه درای او جدا شدن از شوهرش بود. اما این تنها آسیبی نبود که هرگز مجبور به تحمل آن شد تن یکی از سفرهایش که باکنشی از دریا عمور می‌گرد و فوقال مستکنی کشش را در هم شکست و بخشی از مجسمه‌های ماری به اعماق دریا فرو رفت. پار دیگر رسماً که در مرسته‌ی نمایشگاهی دریبی داده بود شورشیان نمایشگاه را ب انتزاع کشیدند اما او با

چهره‌های معروف تاریخ

ماری بسوی ساختن مجسمه شخصیت‌های تاریخی تأثیر گذاشت و مورد رضایت گیوتین بود. همین دلیل چیزهای زیادی از تاریخ می‌دانست و این دانسته‌ها را با مهارت در ساخت مجسمه‌ها به کار می‌گرفت. چارلز دیکنز نویسنده معروف درباره اثمار او گفته است: در میان این مجسمه‌ها هیچ اثری نیست که می‌آرزوی باشد. همه آن چیزهایی که در مورد مجسمه‌ها گفته می‌شود مستند هستند و واقعیت نارت. «مدام نسوانه» وادر واقع ماری گروشوولس ساختن مجسمه شخصیت‌های معروف تاریخ را عمل‌آور سال ۱۸۰۰ آغاز کرد و نحسینی مجسمه‌ها مریبوط به جرج سوم و انتظامی خانواده سلطنتی انگلیس بود به این سرتیپ بستیان موزه‌ای گذشتند که قرار بود مجسمه تمام هنر و رنگ نادار اور تاریخ در عرصه سیاست هنر و علم در آنجا باید نمایش گذاشته شود. مدام نسوانه سرانجام در سال ۱۸۵۰ در سن ۸۹ سالگی از دنیا رفت و آنچه از او باقی ماند مجسمه‌ها و موزه‌ای است که می‌توان آن را ویترون تاریخ نامید.

ویترینی برای تاریخ

موزه مدام نسوانه یکی از دیگرین ترین موزه‌های جهان به شمار می‌رود این موزه که پس از او بجهه وسیله شرکتی که در زمان رشکی اش تأسیس کرد اداره شد همچنان قعال است شناختی توأمید در این موزه با جرج بول ملاقات کرد می‌توانید بیکاسو را ببینید و یا به ملاقات هر یادشاه، رئیس جمهور و هدایت دیگری بروید. مدام نسوانه هنرمندی که بعد از او اداره موزه را تعهددار شده‌اند مجسمه همه نام آوران



سفرنامه حضرت والا، مظفرالدین میرزا!

مظفرالدین شاه قاجار در سال ۱۳۰۷ هجری قمری
به هنگام ولیعهدی سفری به خوی و مرند داشت. و در
جربان سفر یادداشت‌هایی به عنوان سفرنامه نوشت که
بعد از کتاب کوچک به خط شکسته نسخه‌لیق نوشته شد
خواندن بخش‌هایی از سفرنامه مقام والا و ولیعهدی
که در میان سالی بر تخت شاهی نشست پر بی‌فایده
نیست. دست کم نشان‌دهنده حد شعور و آکاهی حضرت
والا نسبت به مسایل مملکت است!



نصر الدوله امد معلوم شد که به شکارگاه
درفت. پالیین‌ها شکار کرده بودند که هم جرای
ما اورد ما کمال التفات فیصل کردیما
مواجعه به منزل نعموه «موریکانچیان»
موریک زدن شیخ صحراء‌کالوله و سایرین
بودند.

سخنیه شانزدهم

صبح روز سوار شده سر راه یک رزبه
که بود چند تا با تنگ رزم و چند تا با
قوشی شکار شد که همه را میرنشکار جرد
خوردند بود. این از راه شکارگاه آمدیدم. در
راه نهار افتاده اتفش زیادی روشن گردیده.
در راه چند تا آغل گوستقد بود. در یکی از
آغلها سه نفر پیاده آنجا را پاک می‌کردند.
آنها را بلکه برداشتیم شکارچی بودند. وکی
چون خوش قد و بالای بود (!) تا آمدیدم
نزدیک هرگان که نصر الدوله صبح به
رویدن داشت مشهور ب آجی‌چایی خیلی
شیشه به رونخانه آجی تبریز است.
تا رسیدم به ده منزل بسیار
کثیف و بدی داشتم بپرسیم بود آنجا
مانندیم بوز قورمای (بزرگ‌نمای) حضوری طبع

بودند. به منزل که خانه شیعیان اسلام است
رسیدم ناظر قند و شیرینی و شربینا و
وجه نقد حاضر کرده بود انصار الدلله پیش
از ما از شهر یکم به هرند آمدند بودند
توکرهای مخصوص بودند (!) چند روزی به
جهت آمدن خون دواسیر و کسالت مراج در
مرید اطراف کردیم وron و شب مشغولیتمان
کتاب خواندن و مشاغل برانوکرهای
مخصوص بودا

بهار مند خیلی باصفاست. خاصه در
طبق بالا ایام زاده هست که بسیار جای با
رزو است مسجد قدیمی هم هست که تاریخ
و بنای آن مسجد را از روی سنگی که
نوشته شده در سفرنامه‌های سابق
نوشته‌ایم

سخنیه سیزدهم

خبر آورند که نصر الدوله صبح به
شکار رفته او قاتم قلع شد. فرستادم او را
برگرداند. پیدا نشد خودسان بالای ده به
شکار بک رفتم. تو شاه شهوتگار را به
کبک کشیدم. یکی کرفت برگشتمیم نهار
خوردم. عصری حمام رفتم. سر حمام

روز سه شنبه دویم ربیع الثانی دعیم
شکار به یکانات حرکت کرده شب
چهارشنبه را خانه کلانتر مهمان بودم.
شب آنچار رفتم. جناب امیر نظام و سایرین
بودند صبح سوار شده آدمیم خانه جناب
سعاد الملک. جانی خورده قادری صحبت
نمودم. بعد با گالاسکه آمدیدم به منزل
خواجه سرجان که از نهاد موقوفه و سه
فرسخی شهر است.

صبح پنجمین

از آنچار رفتم شکار که چیری بودا
نشد آمدیدم در پهلوی راغ چله‌خانه که
فراشتابی آبد کرده. نهار خوردیم. بعد از
نهار آمدیدم به سفید گعن. ده دختر
فرمانفرمای مرحوم که هفت فرسخی شهر
است

صبح جمعه پنجم

بواسطه کسالت مراج تمام راه را با
گالاسکه آمدیدم. نزدیکی قصبه صرند میر
محمد حسینخان نایب‌الحكومة و
شیعیان اسلام و جمعی به استقبال آمدند

امروز در شکار پنج کیک به دست خودم زدم یک مرغابی کوچک هم با گلوله زدم.

روز و شب مشغولیتمان کتاب خواندن و مشاعره با نوگرایان مخصوص بود.

می‌شود. متبع سفید رودان آزادانگ که سرحد ایران و عثمانی است می‌باشد. کنار این رودخان تمامًا شلتوقاز است و بنده روز ایوار غلی مارکان قریب ده هزار تuman مالیات دارد. این دو ده ان ابتداعی مرحوم حاجی میرزا آقاسی بوده در سن ۱۳۰۵ که اعلیحضرت اقیم همانوئی خالصجات را متبع فرموده، میرزا حسنخان حاکم خالصه و بهلول پاشاخان مأکوثی ابتداع کرد. دهات خلی خوب و قابل آبادی است. حالا خرابد. امروز در شکار پنج کیک به دست خودم، یک مرغابی کوچک هم با گلوله زدم، از آنجا به منزل آمده نماز کردیم نصرة الدول سوار شده بود. میرآخور هماره بود قوش هم سه چهار دست خوب پرید شد کتاب بسیار خوبی آبداری باشی درست کرده بود.

روز پنجمینه

باز هوا ابر بود. چون از اینها حاجیلر داشتم به خیال اینکه شاید بزنگویی شکار شود. رفتیم شکار بین آبداری باشی را خواستیم بجزیره به جهت تاخویش نتوانست. در جین راه مرا پاییزی رودخانه کیک زیادی بود چند تا جلو بود. تفنگ انداختیم به پای یکن خود، توی دره گم شد کیک دیگری پرید. در هوازدم رسیدیم به بردهگاه شکار. مه گرفت. شکارچیها نتوانستند شکار را به صرف ما بپیاوند. نهار صرف کردیم. پایین آمده آتش زیادی افزوتیم همانجا نماز کرده آمدیم رو به منزل یک زریه کیک پیدا شد یکی در زمین یکی در هوا زدم تزدیکی خرگوش بلند شد. علی آقا تفنگدار جلو بود. سست نگاه داشتم. خرگوش رد شد. تیر انداخت. نمری نداد در میرآخور هم چند تیر انداخت. نمری نداد در این بین منشی حضور آمد. منشی حضور

سوار شده به شکار رفتیم کیک خد و حضر نداشت و به شماره نمی آمد. یکسته کیک گوزل بینا شد. قوش خودم را کشیدم. در این من یک زریه کیک جل بلند شد قوش بسته اولی را ویل ک رندا و عقب اینها رفت. میرآخور قوش بیدم و بر و بال خویش را کشیده به هزار جان کنده یک کیک را توی رودخانه بنا کرد. قوش من هم بنه کرد. چون سعدی قوشچی قوله هماره نداشت نتوانست از پنهان در آورد. یک کیک گورل خودم با تفنگ زدم. مجدد قوش را کشیدم چون جاق شده بود به کیک ترقه. بور کرد. آخرالامر کیک رنده از نصرت الدوله گرفته زیر پای قوش انداختیم تا قوش را گرفت. هوا سرد بود. با کمال اوقات تخلی پرگشتم در راه میرآخور باز یک کیک رخمه پیدا کرد. با قوشش گرفت شب با نوگرایان مخصوصن تا ساعت چهار صبحت کرده شام خوبیدم

روز ششمینه ۲۰

صبح زود بیدار شدم. بدراز جای خوردن قدری استراحت کردم. بعد از ساعتی تقی خان سرتیپ را صد اکرده پرسیدم هوا چه طور است؟ عرض کرد برف می‌بارد. خواستم سوار شوم میرآخور هم آمد. دید هوا سخت گرفته است. بعد از نهار سوار شده به شکار کیک رفتیم. تمام این کوهها سرگاهی بزرگ است طبقه طبقه. پرگاهی خلی سخت و بد دارد. اغلب سرگاهیان سیاه است. چنان معلوم می‌شود. معدن آفین است. ضول این دره بقدر یک قریب می‌شود که رودخانه ایست سفیدرود می‌گویند. این رودخانه بر رودخانه آجی چاپی که از کلین قیه می‌آید داخل منشی از آنجا با رودخانه قطور قاطع

کردیم. خلی خوب شده بود خواستم بخوابم. ساعتی نگشته بود دیدم او طلاق «اتفاق» دود کرد. گفتم هیزمها را او بخاری برداشتند. یعنی معلوم شد که در بام قیارهای آتش کرده اند. سقف او طلاق سوخته بای اختصار السلطنه بیرون آمده رفتیم منزل نکتر که تزدیک بود آنهم در دکان بقالی از تنگی جامعیل کرده بود. شب را در منزل او خوابیدم. متنزلی که محتاج بـ تعریف نیست دکان بقالی مشهور است. یک طرف میوه جات. طرف دیگر قوتون و شباکو و غیره بود. صبح میرآخور آنجا آمد. کاغذجات طهران را آورد. متنزل علیحده برای ما خالی کرده بودند. آمدیم آنجا او طلاقی است. بـ نظیر و بـ همن از قصر خود نق است. در کنافت او ظاههای اینجا هم شبیه اطلاعهای دعات قراجه داع است. تفاوت که دارد آتجاه اکیک داشت. اینجا دارد کوههای اینجا به نظر خلی سخت می‌آید هنوز شکار نرفته و ندیده‌ایم از قرار یکه می‌گویند. شکار زیاد دارد. هم ساعت به غروب مانده نشستم به کاغذنویسی. دیدم جلوه میرآخور شکار کیک می‌کند ما هم با دوربین نگاه می‌کردیم. قوشی داشتیم که سینه‌اش رخم بود. چون میرآخور کله تفنگ را خوب نمی‌اندازد خاصه گلوله را این قوش را به او دادیم که بـ شکار نمایند. با وجود این تفصیل مساجمه را بد نمی‌اندازد حقیقت نوکر خوبی است. خلی او را می‌خواهم بالجمله قوش را هفت هشت دست کشید. نگرفت. به قول خود او در آخر یکی را گرفته اسمش را موجل گذاشت اسم به این خوبی مسمی ندارد.

روز پنجمینه هیجدهم هوا خلی م بود. چهار به غروب مانده



داستان باغ شمال تبریز من شود. چنان‌های قوی دارد از قراری که می‌گفتند شخص ساله و هفتاد ساله، بسیار باغ خوش منظر و خوبی است راه همین باغ آن خیابانی است که شجاع‌الدوله مرحوم درست کرده. طول این خیابان بقدر یک فرسخ و این‌طرف آن‌طرف بید کاشت شده. خوی قلعه دارد محکم خندق و دیوارش بسیار خوب است قدری خرابی بهم رسانده، جزئی تعمیر لازم دارد. چند محله هم در بیرون قلعه هست. چند مسجد دارد که خوبی قدم است. یک مسجد در مقابل مقبره حسین خان دیلی در عهد مرحوم نایب‌السلطنه، اسکن‌الله فیروضات‌الجه، بنادر و در روی سنگی دم مسجد نوشته‌اند تاریخ ۱۲۲۸ هـ خوی دو کلیسا دارد از قراری که ارامنه می‌گفتند یکی هزار و صد سال و دیگر چهار صد سال است پتا شده. منطقی حضور را فرستادم که تاریخ آنها را برداشت، خط ازمنی بوده و کشیش کلیسا هم بتوانسته بود بخواند. دو مناره دارد که از شاخ شکار درست کرده‌اند یکی خراب شده یکی باقی است. جمعیت خوی تقریباً همچو بظیرم آمد که چهل هزار نفر بشود.

روز شنبه

صبح آبداری‌اش آمد بینار شدم والی با اعیان شهر خلعت پوشیده آمده شرفیاب شدند. سوار شده آمدیم تا مسعاً باده از من تشیخ است، دو زن و دو مرد خیلی خوشگل بود، میر شکار را فرستاده بودیم شکار پیدا کرد. چون هوا بد بود در فتنم

روز پنجشنبه

قبل از طوع اقتدار از آنجا سوار شدیم، هوا بسطوری سرمه بود که مثل آتش من سوراًند. تا مسیدیم بکار و افسرای سنج آنجانهار خورده آمدیم از پل آجی گفتیم بیکاری‌کی ما موئین نظام، آمدند قدری از حالت شهر از آنها پرسیده آمدیم نزدیکی در حکایه حتاب امیر نظام با ایشان صحت مساعدالملک آمدند، قدری با ایشان صحت کرده آمدیم بدلیل پیاده شده ساعتی در بیرون نشسته با امیر نظام و مساعدالملک صحبت کرده، اندرون رفیم

غیره برای تقدیم حاضر کرده بود. بعد از نهار استراحت گردیم عصری نصرة‌الدوله والی را مجدداً بحضور آورده قدری از احوالات خوی و اطراف و سرحد پرسیدیم آقای بحرینی و سلطان‌علی خان و بعضی از نوکرهای بیش از مائده خوی آمده بودند، بحضور آمدند. عصر حمام رفتم، شب خسته بودم، زود خوابیدم، صبح تا تهار ملاها و علمای خوی بدين تفصیل دسته بدنسته بحضور آمدند.

حاجی آقا علی مجتبه، شیخ‌الاسلام صدرالعلماء، حاجی تائب‌الصدر، هدایت آقا، فخرالعلماء آقا مجتبه بزاده حاجی آقا علی، هادی آقا، معین‌العلماء، میرزا ابوالقاسم آقا، میرزا هادی حکیم‌باشی، میرزا محدثعلی حاجی میرزا اسماعیل، میرزا حسین آقا، میرزا فاسیم، میرزا ابراهیم، میرزا صادق، میرزا محمدعلی، آقا سید حسین حاجی میر حبیب، قاضی.

بعد از نهار هم اعیان خوی را والی بدين تفصیل اورده معرفی کرد.

عبدالعلی خان سرتیپ، قتلعلی خان سرهنگ تسویه‌خان، لطفعلی خان سرهنگ محمد اسماعیل خان قلعه بیگی میرزا اسماعیل خان کارگزار، میرزا تقرخان رئیس تویخانه، حاجی میرزا حصاره، علی آغا اسد آقا پسر حاجی میرزا حاجی کلبعلی خان یاور، میرزا زکی خان تائب آجوان، یوسفخان نایب تلگرانخانه) محمدصادق خان عاجزان محمد حسنخان سرتیپ پسر جمشیدخان، عبدالعلی خان سرتیپ، قتلعلی خان سرهنگ تسویه‌خان، لطفعلی خان سرهنگ محمد اسماعیل خان قلعه بیگی میرزا اسماعیل خان کارگزار، میرزا تقرخان رئیس تویخانه، حاجی میرزا حصاره، علی آغا اسد آقا پسر حاجی میرزا حاجی کلبعلی خان یاور، میرزا زکی خان تائب آجوان، یوسفخان نایب آجوان، حسام الدین خان پسر میرزا علی خان سرتیپ، محمدمردان خان پسر حاجی غلامعلی خان کلبعلی خان بزاده ایضاً میرزا عبدالله پسر فرج آغا شب هم آقای بحرینی روضه خواند نصرة‌الدوله هم با بعضی از نوکرهای مخصوص در حضور بودند.

روز پنجشنبه

در دفعه پانچا خالصه خوی، میرزا حسنخان حاکم خالصه دعوت کرده بود رفتم آجدا بقدر یکربع فرسخ از آنجای شهر است، و این باغ جهار مرتبه بقدر باغ

تا ساعت چهار به دهسته مافده صرفه(!) کرده بد خواب شدم، دکتر شربت خشخاش آورد، خورد خوابیدم.

جانب نظام‌العلماء است. از آنجایی که من به این خانواده مرحمت زیاد دارم او را خودم تربیت کرده‌ام و حالا صاحب السيف و القلم شده است. پرسیدم چرا چنگ مانده بودی؟ عرض کرد پی کنک رفت دو تا کنک هم زدم، کنکها را آورد.

زکیخان چنان بخت برگشته بود که او هم از آنها دو تا کنکه بود رسیدیم به منزل. خسته، شکار نکرده، سرما کشیده، میرزا محمد حکیم‌باشی صدرالحكماء آجدا بود قدری هم شاهنامه خواندیم و صحبت کردیم نصرة‌الدوله آمد سوپیرو را آورد. بعد از شام امکن داشتیم او هم منزل صدرالحكماء بود. من خواستم او هم منزل صدرالحكماء بود. من هم خوابیدم از کثافت و بدی او طلاق سیستم درد کرد، تا ساعت چهار به دسته عانده صرفه «صرفه» کرده بدخواه شدم، دکتر آنوقت آمد شربت خشخاش آورد. خونه خوابیدم

روز یکشنبه ۲۸

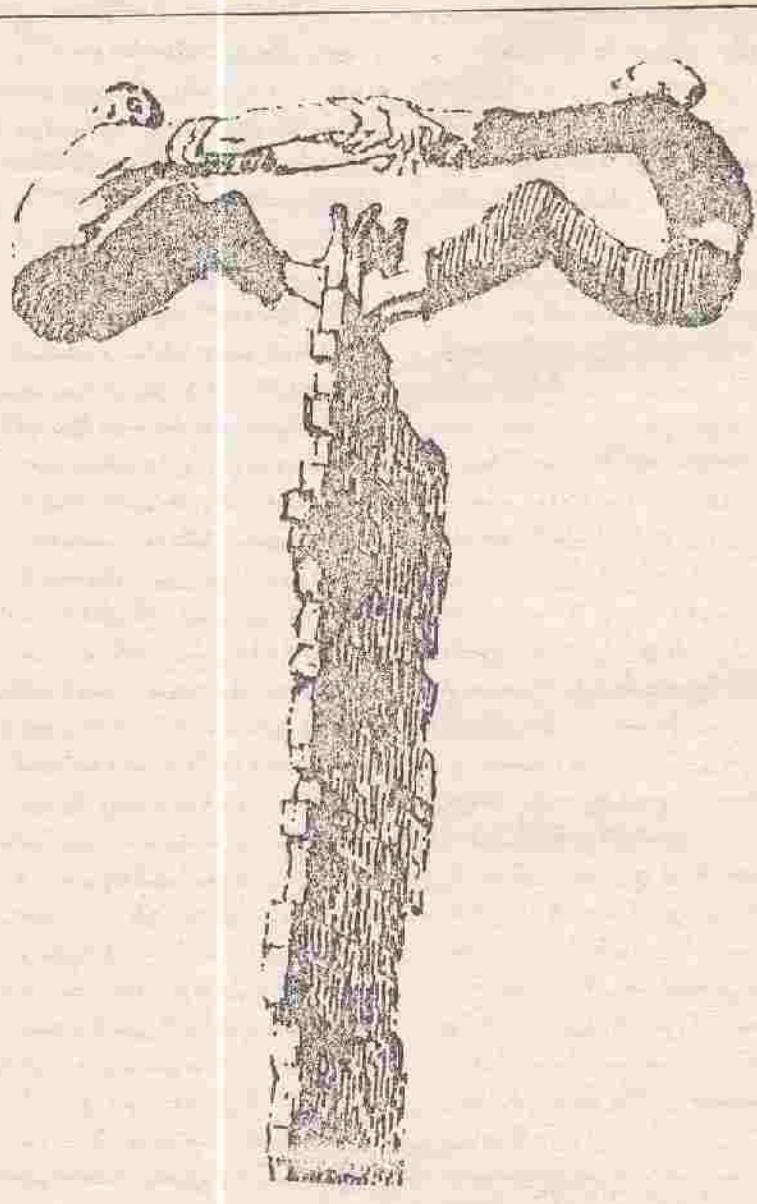
صبح از آنجا حرکت کرده نزدیکی خوی، محمدخان والی حاکم خوی با همه اعیان به استقبال آمدند، و اهل شهر تا آن دروازه آمده بودند، در عمارت حکومتی پیاده شده اعیان شهر را خواسته بعد از لفظات نسبت به آنها مرخص کردیم. والی یکصد تومن و یک‌طاقه شال، شیرینی و

تلقیق و اختلاط فرهنگ‌ها را نمی‌توان از یک ملت انتظار داشت، مگر آنکه، ملت اینکار تاریخی خود را حفظ کرده باشد. یعنی ملت آزاد باشد و این با وجود استعمار و استبداد ممکن نیست. زاین قوانست عناصر منطقی و عناصر اکتسابی از اروپا را با هم مخلوط کند و از آنها فرهنگ جدیدی بسازد که باز فرهنگ ژلپی است و می‌تلیل آش آن است که زاین آزاد بود و بعده از تیازهایش از قانون دیگری پیروی نمی‌کرد. چنین تلقیقی لازمه‌اش یک شرط روانی است، شهامت تاریخی و اعتماد به خود داشتن و این درست همان چیزی است که استعمار به هزار و سیله سعی می‌کند همان روز اول از استعمار زیگان بگیرد و در اینجا باید متوجه شد که عقده حقارت مشهوری که وجود آن را مرتب در بین ملت‌های استعمار نموده گوشزد می‌گشند اتفاقی نیست. این نتیجه‌ای است که استعمارگر در بی به دست آوردن آن است.

«استعمار» پدیده‌ای است که در میان همه نتایج روانی فاجعه‌انگیز زین یکی را هم همراه دارد. مقذلزل کردن انکاری که استعمار زیگان بر مبنای آن می‌تواند جهان را بسازد و از قویه وجود آورد. این پدیده یعنی شهامت زندگی کردن را از دست داد. این تزلزل در طلب زندگی پدیده‌ای است که در میان ملت‌های استعمار زده تحت استبداد دیده می‌شود.

به این ترتیب می‌بینم که وضع در کشورهای استعمارزده فاجعه‌آساست به هر کجا که استعمار قدم بگذارد فرهنگ یومی ویان می‌شود و از میان خوابهای آن نه یک فرهنگ بلکه یک «مادون فرهنگ» به وجود می‌آید. این مادون فرهنگ محکوم به زیستن در حاشیه فرهنگ غربی است.

چنین به اصطلاح فرهنگی کوچکترین شناسی ندارد که مبتل یک فرهنگ واقعی شکافته شود. مارا مجبور می‌گند که «یا الله انتخاب کنید» و قادری به ساخت و عقیاقدادگی یا پیشرفت و ترقی^{۱۰} اما از خطر ما چنین دور اهلی وجود ندارد. ما می‌توانیم بسیاری از عناصر تو را بگزیریم. اما زیر بار وسوسه دور ریختن هم چیزی نمی‌روم.



«امه سر، شاعر و نویسنده مبارز می‌باشد»

انتخاب کنید!

ست یا پیشرفت!

«ساراما گو» یک چپ‌گرای سنتی است و از علاوه‌دان به مکتب کمونیزم و به سبب همین علاقه مدنی به عضویت حزب کمونیست پرتفعال در آمد. او حتی موفق شد مقام بالایی نیز در این حزب گسب کند اما بیش از چند ماه توانست در این مقام دوام بیاورد و از زیر دار مستولیت‌های سیاسی شان خالی کرد؛ تا پتوانیده توشتند ادامه دهد.

ساراما گو در ۱۶ نوامبر ۱۹۲۲ در یک منطقه جنوبی کشور پرتفعال به نام «التنگو»، به دنیا آمد. مادر و پدرش روس‌تبار بودند و کارشان کشاورزی بود و با وجود شرایط خاص آن روز جامعه روس‌تبار پرتفعال آنها آنقدر فقیر بودند که تنها توانستند تا نیمه راه دیرستقان هزینه تحصیل «لوره» را تأمین کنند و از آن پس او مجبور شد با کارگری در یک کارخانه کوچک زندگی اش را بچرخاند.

ساراما گو در گفتگویی که پس از دریافت جایزه نوبل انجام داد درباره این بحث از زندگیش گفت: است زندگی با انسانهای شرافت‌مندی مثل کارگران آن کارخانه که نموده بارزی از یک اجتماع بزرگ کارگری در کشور من بودند و به وضوح قربانی ظلم اجتماعی حاکم بر جامعه آن زمان شده بودند تکات بسیاری، را درباره انسانهایه من آموخت کنای که بعدها یاده نوشتن یکی از قصه‌های من درباره کارگران (التنگو) شد، در این دوران به سختی کار می‌کردم اما آنچه که در زندگی در آن دوران به آموخت بسیار گرانجایی بود.

هنگامی که مقامات واتیکان با اهدای جایزه نوبل ادبی سال ۱۹۹۸ به خوزه ساراما گو نویسنده ۷۶ ساله پرتفعالی مخالفت کردند او در نامه‌ای به پاپ نوشت: اگر قرار باشد هرای دریافت جایزه نوبل از مقابله دست بردام هرگز این کار را نخواهم کرد.

چنین پامخی البته بسایر واتیکان خوشاید نبیست. اما در سالهای پایانی قرن بیستم امکان تکرار تراژدی گالیل، دست‌کم در مورد نویسنده‌ای که ۶ سال پی‌درپی تأمیزد دریافت جایزه نوبل بوده است وجود ندارد و به همین لیل «ساراما گو» بدون آنکه مجبور به نوشتن توبه‌نامه باشد جایزه نوبل ادبی را دریافت کرد. خوزه ساراما گو که اولین اثرش را با عنوان «سرزمین گنا» در سن ۲۵ سالگی منتشر کرد، شخصیت پیچیده و در عین حال آرمنی دارد. شخصیتی که بر بسیاری از آثارش به وضوح سایه افکنده و او را به عنوان برترین نویسنده پرتفعال در نیم قرن اخیر مطرح کرده است.

بسیاری از نوشتۀای «ساراما گو» به بیش از ۲۰ زبان زنده دنیا ترجمه شده است و میلیونها نسخه آن به فروش رسیده است در میان خیل علاوه‌دان به آثار او کم نیستند کسانی که معتقدند ساراما گو از شیوه رئالیسم جادوی نویسنده‌گان امریکای لاتین به ویژه کابریل گارسیا مارکر تأثیر پذیرفته اما واقعیت این است که ساراما گو روش خویش را در نوشتن دنبال می‌کند.

ترجمه: فرشاد بخشی‌پور

گفتگویی با خوزه ساراما گو برندۀ جایزه نوبل ادبی ۹۸



من یک نویسنده عادی همستم

برای همه بشریت می‌تویسد و به خود او

مربوط است ضمناً مخالفت و اتیکان با دادن این جایزه به من بیشتر به تسبیب برداشتگاه خاص من نسبت به عالمکرد مستولان و اتیکان و جشم پوشی آنها نسبت به محبیت‌ها و بلاهایی است که انسانهای مورد ظلم و فقیر در جای جای دنیا متحمل می‌شوند. من در کتاب (روایت عجیب مسیح) و چند مقاله مختلف به این نکته اشاره کرده‌ام و معقدم که اگر خود آنها راضی شده‌اند که مستولیت انسانی خود را به شکل اموزش نادیده بگیرند و تنها به عبادت بپردازند، بهتر است این کار را بکنند و مردم را به حال خودشان بگارند من به همه اعتقادات مذهبی در همه جای دنیا احترام می‌کنم و اعتقد دارم که یک جایزه ادبی و با ارزیابی از شهای ادبی یک اثر به آن اختصاص می‌دهند تا به عقاید خصوصی نویسنده در حالی که اتیکان این نکته را نادیده می‌کنند.

لت شما شعر هم می‌گویید اما چرا کهتر به آن پرداخته‌اید. به خصوص اخیراً که بیشتر در گیر توهین مقالات تاریخی درباره پرتفال شده‌اید؟

* تاریخ کشورم برای من بسیار مهم است و جالب‌تر اینکه انسانها و شخصیت داستانها را از میان خطوط و قابع تاریخ پیشتر می‌توان یافته و شناخت شعر هم تقتی است برای خود و البته تفتی بسیار جدی.

□ رهانی که به شما اعلام کردند که برندۀ جایزه نوبل شده‌اید، چه احساسی داشتید؟

با این نظریه مخالفم به نظر من دیگران

معاصر اروپا نیازی به وام‌گیری سیک و روش خاصی در عرصه فلسفی و رئالیسم پنهان از آمریکای لاتین ندارد. اروپا در بیان آثار نویسنده‌گان کلاسیک خود مثل (سروانthen) و نویسنده‌گان مثل او غافلتری و رئالیسم جادوی خاصی را دارد که گاه به ضرورت بسیار پنهان تر و قوی‌تر از رئالیسم جادوی آمریکای لاتین است

□ گویا پای با اهدای جایزه نوبل به

شما موافق نبوده‌اید؟

* بله، سال پیش هم و اتیکان در هورد اهدای جایزه به جایزه (داریووو) اعتراض کرد. اما در هوره، من این اعتراض به دلیل عقاید سیاسی من و طرفداری ام از حزب کمونیست صورت گرفته. البته من همیشه سعی کرده‌ام زندگی سیاسی داشتم باشم، چون بخشی از توان قدری مرا مشغول من کند اما به ضرورت نوع شغلی که دارم، نویسنده‌ای حستم که گاه اظهار نظرهایی در باره سیاست هم می‌کنم و البته این اظهار تظرها هم زمانی است که سیاست در سریوشت یک جامعه انسانی نقش اساسی ایفا می‌کند. من هرگز در کتابهای از مکتب سیاسی خاصی طرفداری نکردم و قصه‌نویسی من همیشه در خدمت همه انسانها است.

□ اها شما در پاسخ کتبی به و اتیکان گفتید که اگر قرار باشد برای کسب جایزه نوبل از عقاید دست بودارم حاضرم این جایزه را نگیرم؟

* البته، چون معتقدم عقاید من

از آن پس امسار اما گو به کارهای مختلفی از جمله روئانه‌نگاری، ترجمه و

تصحیح مطالب مجله‌ها پرداخت. ساراما گو پس پیست سال گذشته جایزه بسیاری را در داخل و خارج از کشورش به دلایل قجه‌های مختلفی که بوقتی دریافت کرده است از جمله جایزه ادبی «کامتوس» در سال ۱۹۹۵ و جایزه ادبی (بن کلاب) در سال ۱۹۸۲ پرخی از آثار خوزه عبارتدار

بالنار و بیرون - قایق سنتگی - تاریخ

محاصره لیسدون - نظام نامه‌ها - قصه‌ای در باره تهایی آدمهای در فشارهای اقتصادی اروپا - سال مرگ - ریکاردو ریس - سرنمن گاه - خاطرات صربیه نایین - انجیل به روایت عیسی مسیح و

ساراما گو در باره موقعیت‌های ادبی که به نسبت اورده می‌گوید

«من تنها یک نویسنده عادی هستم و برای مردم عادی من نویسم من سعی ندارم که در آثارها یک فضای حاصل رانکر نکنم مثلاً در (النار و بیرون) که تصویر زندگی یک زوج جوان در پرتعال است فضایی داشتم که اینجا راست ماجراجی داشت (سال مرگ ریکاردو ریس) در فضایی سورنالیستی و در زمان اوج قدرت و زیم اختراق آفرین (فراکتو) در اینجا را خیلی دید و بسا در کتاب از میان در حال نکمال ماجراجاهای قصه در فضایی کامل‌آزماسی اتفاق می‌افتد

□ اما سیک توشته‌های شما خاص است و کمی رنگ و بوی رئالیسم جادویی هارکنی و پیروان او را دارد؟

اگر قرار بود برای گرفتن جایزه نوبل

دست از عقاید بردارم هرگز این کار را نمی‌کردم به نظر من ادبیات اروپا نیازی به وام گرفتن از

ادبیات آمریکای لاتین ندارد. من همیشه سعی کردم

زنگی سیاسی نداشته باشم

اما نویسنده‌ای هستم که گاه اظهار نظرهایی

در باره سیاست هم می‌کنم.



دربیافت این جایزه بسوییله یک پرتابلی
برای اولین بار چشمها و معزهای بیشماری
را متوجه کشور من می‌کند و این مستولیت
از رشمندی است که تقدیر بر عهده من
گذاشته به نظر من این جایزه به همه
نویسندهان و هنرمندان پرتابلی تعلق دارد
چون من در میان آنها و کشوری که متعلق
به من و آنهاست رشد کردم و بزرگ شدم
□ شما در زندگی شخصی خود
دوستان زیادی دارید آیا این موضوع در
نویشهای شما تأثیر خاصی داشت؟

• به طور قطع برخورد با آنها به
کسب تجربه از درون زندگی آنها و نحوه
نگرش آدمهای مختلف به زندگی، کسب
بزرگی برای یک نویسنده است. اما من در
برخورد با انسانها زیاد از خودم نمی‌گویم.
حیلی هم احساساتی تبیسم بیشتر با دید
انفعالی و محظوظ با آدمها برخورد می‌کنم.

□ مثل قهرمان کتاب نایابی؟
• نه چندان، اگر منظور، نوعی همراه
پذاری بین من و اوست اصلاً این طور
نیست اصولاً صفت نایابی در آن کتاب
نوعی نایابی فلسفی را مطرح می‌کند
□ به نظر شما تحقیق تحصیلات
اکادمیک چقدر در افت کار یک نویسنده در
استانه قرن بیست و یکم مؤثر است?
تحصیلات در هر زمینه‌ای خوب است
اما نویسنده حقی در سال ۲۰۰۰ هم با
رونق می‌تواند.

• آن لحظه در هواپیما بودم و قرار بود
به تعايشگاه کتاب فرانکفورت بروم در
لحظه اول شنیدن این خبر خوشحال شدم و
گیج، طوری که شاخود آگاه و بلافضله
گفتم «خوشحالم، خوشحالم برای خودم و
کشورم» اما بعد فک کردم تا حد زیادی
شانس آوردام و قصه نویسی‌های بسیاری
در نقاط دیگر دنیا هستند که بیش از من
لیاقت دریافت این جایزه را دارند. آیهای
شانس کمتری دارند و یا آثارشان در زمان
مقتضی چاپ شده و قصه خبر را شنیدم دلم
می‌حواسست در چایی مثل خانه خودم تنها
باشم اما راهم را به سوی تعايشگاه
فرانکفورت دامه دارم

□ چرا؟

• چو احسان کردم این کار در آن
شرایط واجب است، از آن پس من مستول
بودم اما از این وقت به شدت از
جاروچنگاه‌ای بعنی این جایزه کسل
شده‌ام اما این مستله هم اجتناب‌ناپذیر

است

□ یه مستولیت اشاره کردید،
متغیر تان چطور مستولیتی است، شما
شیط سال تا زده دریافت جایزه نوبل
بودید و در سنتن کهولت آن را دریافت
کردید تغیر تان در این مورد چیست؟
• در مورد نامند شدم برای جایزه
نوبل و زمان دریافت آن هیچ نمی‌توانم
یکویم، جز آنکه به تاریخ خواندنگان آثارم
و نظر آنها منکی باشم اما می‌دانم که

**و ایکان ظلمی را که
متوجه میلیونها انسان
گرسنه و
مظلوم در سراسر
دنیاست نادیده می‌گیرد.
من یک نویسنده
عادی هستم و برای مردم
عادی می‌نویسم.**



وقتی که عشق اعدام می‌شود

ویکتور خارا شاعر، آهنگساز، آواز خوان و گیtarist شیلیانی از

جهله چهره‌های مبارز نهضت سال‌وارور آنده رهبر مردمی شیلی بود که در سال ۱۹۷۳ پس از کودتای سازمان سیا و به قدرت رسیدن زئزال بینوشه در شیلی، دستگیر شد و ماموران زئزال او را به فمراه ۵ هزار نفر از مبارزان شیلیانی در استادیوم سانتیاگو به رنجیر کشیدند.

رئیس زندان که پیش از آن سرودهای ویکتور خارا را بسیار شنیده بود یک روز از

او پرسید: آیا حاضری باز هم بای همزمان گیtar باشی؟

ویکتور خارا با صلحی که برآزende یک هفزمد است گفت بله، رئیس زندان به یکی از گروهبانها گفت گیtar باش، زیباورا گروهبان رفت و با یک «تبی» برگشت و همانجا مستهای ویکتور خارا را با تبر قطع کردند و بعد رئیس زندان گفت حالا بخوان!

ویکتور خارا در حالی که دستان خونریزش را به آسمان بلند کرده بود، با مندای بلند شروع به خواندن کرد:

«مردی هی یک دل و یک صدا هرگز شخصت نخواهد خورد»

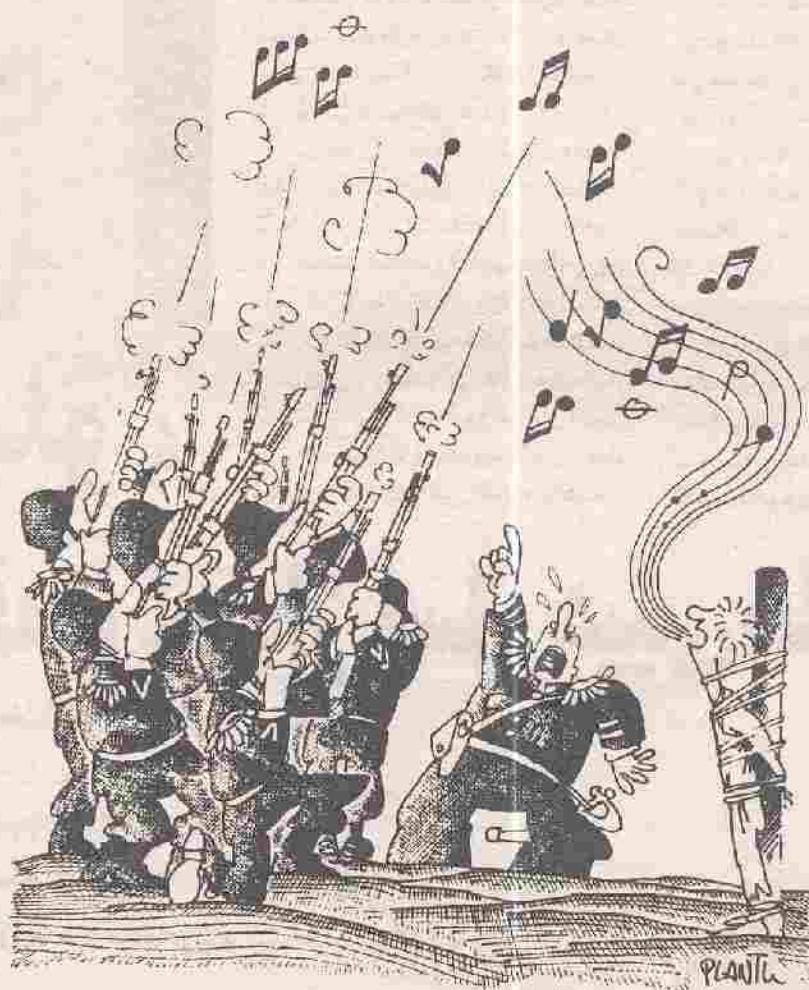
ناگهان، استادیوم سانتیاگو یک پارچه فریاد شد و ۵ هزار زندانی، همراه با ویکتور خارا خواندند

مردمی که

خون سرود به پایان نرسیده بود که مأموران زئزال جسد نیمه جان ویکتور خارا را به گلوه بستند

این طرح تحریری از آن جنایت وحشیانه در استادیوم

سانتیاگوست کاری از پلانتو کاریکاتوریست فرانسوی.



وال استریت از اعتبار بینند و بورس لندن پیروزی نیز بسیار و در روزگاری که رز امتحان‌ها به فیفت ایذرها هفت سر، بر سر توده‌های محروم هفت اقلیم آتش می‌باریدند تا میلادا ناله‌ی به فریاد تبدیل شود، از عشق سخن گفت و در همین حرکتشان از غرب به سوی شرق، تا رسیدن به «کاتلهادو» که قبلاً آمالشان بود، شعاری برآمده از نشته هاری جوانا و حشیش را زمزمه کردند که «جتنگ نکن، عشق بورزن و...».

و «پاتولو کوئیلو» یکی همین معتبرضمان است. سالک گیتار به دست آن رون که حالا خرقه عرقان به دوش اندخته و بر آن است تا افسانه مصیبت زده قرن بیستم را، مطهر و رستگار راهی قرن بیست و یکم «پاتولو کوئیلو» با کتاب «کیمیاگر» در ایران شناخته شد. ظهور او در جامعه ایران چنان به موقع بود که تصویر موردن مشاهده برای آن در هر زمان و مکان دیگری دشوار است.

مردمی که در بی ۸ سال جنگ نفس زنان می‌دویدند تا از نفس نیافتد آدمهایی که در سوت و کور زندگی‌شان «آیامش»، مفهومی رنگ بالغه بود و در تلاش برای ماندن، بسیاری چیزها را وانهاده بودند، آنچه را که در زندگی والقی نمی‌بافتند در کیمیاگر جستند. دنیاگی چنان پر آرامش که زندگی در آن به پیرواز در خواب می‌مانست از سوی دیگر جماعتی که به برگت برخی نابسامانی‌ها، زندگی‌شان سامانی افسانه‌ای یافتند بود، به دنبال معنایی برای زندگی خود می‌گشتد و نیاز به تشخیص خاطر و مقنی داشتند برای گریز از بیرون و پناه بردن به درون

از سال‌هایی که انبوه جویندگان آرامش و دلزدگان از مائیتیسم غرب، با کوله‌باری از ظاهر به قدر راهی شرق شدند تا در «کاتلهادو» و «نهال» به رستگاری بسته باشند. رمان چندان درازی نگاشته است.

در آن سال‌ها متدیان معموت و مدعیان عرهان، در غرب، پس از چیز قبول‌لایی که در بی شکم سیری از چیاول شرق زده بود که صدایشان را علیه نظام سرمایه‌داری و روابط اجتماعی برآمده از پنظام بلند کردند و در شورشی از سر سیری و دلزدگی از مائیتیزم، پای پیاده راه فتادند تا انسان را به مرتبه انسانی اش بررسانند.

این جماعت با قهری ملوس از نظام سرمایه - سالاری و لب و رجیدنی اعتراض آمیل به نشانه حمایت از میلیونها زن و گوشه‌گزین آفریقایی و آسیایی که «ارایی هایشان «داو» بازی سومایه ایران غرب شده بود و خسته از پرسه زدن در متن انتراپیت، به یکباره سر به عصبان برد. امشقند و گیتار به بغل در حالی که سرود مهی و محبت می‌خواندند، از کنار سفره رنگین برخاستند تا در شام تاریک شرق نور رهانی را جستجو کنند.

اگرچه این ساکان سوداژده ظاهراً علیه نظام استعماری غرب به اعتراض برخاسته بودند، اما دغدغه برقراری عدالت هم نداشتند. همه فریاد آنها علیه زرق و برقی که به قیمت خون میلیون‌ها انسان شرقی، در غرب به هم آمدند بود، در زندگی‌نشی و زندخواصی خالصه شد. اینان در شرایطی که هر روز هزاران انسان بی‌گناه در ویتنام و کامبوج و هزار جای دیگر دنیا ب خاک و خون کشیده می‌شدند تا



کوئیلو ، خرقه‌پوشی از نسل هیپی‌ها

هوشنگ پورباب

• تنها هفر کوئیلو لالایی خواندن برای هردهمی است که بیش از هر چیز نیاز به بیداری داردند

چویزی از نهن نسل جوان ایرانی که اصلی ترین خوانندگان کتابهای کوتولو هستند قراهم آورده و این «جهن» اگر بتواند توهم نوعی معرفت را نیز بوجود آورد، قطعاً با اقبال بیشتری مواجه خواهد شد. آنچنانکه آثار کوتولو شده است

جوانی که توانایی و تمایل لازم را برای منطبق کردن خود با شرایط بیرونی به دست می‌آورد و در شرایط موجود هم تغییراتی را در وجود آورد، لاجرم به درون می‌خشد و تلاش می‌کند در عرصه ذهن دینی‌ای دیگری برای خود دست و پا کند و این است که شعار جوانان علاقمند به آموختن «تار» و «ساهانه» در یک دهه اخیر بشدت فروزنی گرفته و جوانی که در شرایط عادی، موسیقی را هر چه برجوکتر می‌خواهد در شرایط موجود به نفعه محزون و ملایم تار و ساهانه پنهان می‌بود و تلاش می‌کند تا واقعیت‌های به ظاهر آزاردهنده بی‌رامون را به گونه‌ای دیگر، در ذهن خود تصویری کند. برای شعر «سهراب سپهری» شعر بالخواه است و «مکتبه پانولو کوتولو» سخنی‌ای آرامش‌بخشن اگر حوصله‌ای باشد برای آمارگیری از علاقمندان به آثار این خرقه به دوش «کیمیاگر» خواهیم دید که پیشترین درصد خوانندگان آثار او، حسانی هستند که در جهان واقعی و حضور بیرونی به شاید این «درنگ» همان جیزی است که پانولو کوتولو حامیان او طلب می‌کنند بعنی همچنان درازکش. جرت زدن در سینه‌کش آفتاب زندگی.

اما نکته مهمتر این است که: سیاست‌گذاری‌های فرهنگی کشور در فمه سال‌های دو دهه اخیر به گونه‌ای یوده است که جای خالی لازم را بر پر شدن از هر

«پانولو کوتولو» در این «باغ سجن» را به رویشان گشود! کوتولو در کتاب «کیمیاگر» حرف تازه‌ای برای گفتن ندارد. دستکم برای ما که در طول تاریخ حرفهای پیشار در این مقوله داشته‌ایم و آنجـ هم که مستقیماً کوتولو در «کیمیاگر» شده است، این است که گرفته شده از خود ما، حکایت مولانا و

هتر او در این کتاب اما ساده کردن قضایایست و «اتوبانیه» کردن هزار شوی سلوک معنوی، به گونه‌ای که خواننده کیمیاگر وقتی کتاب را تمام می‌کند چنان آغشته به عرقان «کوتولو» می‌شده است که به نشواری می‌توان به او حالی کرد پس از «شدن» اول باید «جونه» و برای بودن، باید با زندگی کلنچار رفت و این نیست که خرقه به بوش بیانداری و سینه‌کش آفتاب زندگی دراز بکشی و هل خوش کنی به تماشای «برنگ درختان سجن»، کاری که قننهاست در شرق به غلسه‌ای برای زیستان تبدیل شده است، و یادت ببرود زمینی که روی آن ایستاده‌ای سنگ و صخره است و سنگ را، به تنفس سرمه و قیشه سلوک آن هم از نوع «پانولو کوتولو» می‌باشد نه تنها شکافت تا از آن جوانه‌ای بیرون بزند

واقعیت این است که ظهور «پانولو کوتولو» در ایران و فروشن چند ده میلیونی کتاب‌هایش در سراسر جهان نه از سر تصادف است و نه این «سرگردان» عرصه عرقان، چنان تحققه‌ای در کشکول دارد که به اعتنایی چنین بیارند. تنها هتر او سخن گفتن از سایه ساریست که انسان خسته از نفس زدن در متن زندگی مادی جستجوی آن است و کوتولو با دم دست‌ترین تعابیر تصویری از این سایه‌سار را زده مرده.

**خریدن به زیر خرقه عرقان کوتولویی
یعنی واماندن از همراهی
با قافله‌ای که درنگ نمی‌شناشد
پانولو کوتولو بازماده نسل هیین‌هایی است
که در جستجوی معنویت سر از کاتماندو در آورد
نیستند**



سبک‌دانی هنری

رضانفسروی

دکمه گرفته تا دکبین زن عربیان - همه را - روی، فیلم ریخت آن گاه و قتی طرح آنها بر قوار سلولوئید حک شد، نورها را اخافر کرد و آن‌ها را بدون هدف به هم چسباند.

السته مدرنیسم در هنر غرب یا دوگراپی به نسبت داهمگون زاده شد که یکی از این دوگراپی هم - چون تأثیر ایک و حامس «برتوولت برشت» هنرمندانه بود - هنگفته برناور و برتوالوچی ادر سال‌های ۱۸۷۸ آموزه‌های برتوولت برشت که یکسره تادرست استباط و تفسیر شده است به صورت پایه و اساسن اندیشه‌های سینماهای در آمد.

هدف این بودک مردم، بی آن که موقعیت‌ها و روابط عاطفی را احساس کنند، ب فکر و ادراسته شود، این تصویر یک سره تادرست بوسیله چرا که تماشی‌های برشت به شدت عاطفی‌اند عاطفی به همان شدتی که در تماشی‌نامه‌های «شکسپیر» به چشم می‌آید و آن‌هایی ادمی را به فکر و اسما دارد

در مدرنیسم نوع «برشت» و «پیتر بروک» و «میرهولک» و «دیگران» بهره‌گیری از پاره‌ای ساخت‌ها هم چون تأثیر «کلابوکن»، «لین و تماشی‌های چیزی و کلامیک‌های اروپایی به گفته «لویس جانتی» برخی فیلم سلزان آوان - گاره، تمعونه‌های انتزاعی - مورد تحلیل خود را از « موضوعات و زمینه‌های عینی می‌گرفتند از جمله در فیلم شب «انتزاعی «ماهیارون» از رقص‌های زندگی و افکاری ویژه سینماهای مانند استلوموش و بازتسایی چندگان» - بهره‌گیری شده است بازترین جلوه‌های مدرنیسم منطقی را میتوان در برخی فیلم‌های «موج: بو»، «فراسنه» و «بنورتالیسم» (متالیا و اکسپرسیونیسم

هذن) بود. حال آن که بحران ۱۹۲۹، این فلسقه را نگرگلن کرد: در حالی که وحشت و گرسنگی و ویرانی، دور و بزر هنرمندان را گرفته بود، بسیار بی‌جا می‌شود که اینان تدبیه به تعاویر زیبا و جهان روح‌باری درون خود پیدا نمایند. (اما آنها که «حقیقت» را

پیشتر والن در کتاب کوچک خود نشانه‌ها و معنا در سینما ناقوس نکنند این مهم را به صدا آورده است: «چهل سال پیش، متقدان شکل نگر روس می‌گفتند وظیفه متقدان ادبی، مطالعه ادبیات نیست که بروزی ادبی بودن» (آخر) است.

وهنیقه سینماهای هنری همراه با ظهر این دو مدرنیسم نیست که تنها «تاریخی» یا «ادبی» بودن آن است و کاربر: سایه وار و پس زمینه‌ای این هر دو مقوله تیز از فرشیوهای شناختنده‌تر است هم چون فاجعه جنگ و اشغال اتریش در اتفکها و لبخندهای «راپرت والر» (شوای موسیقی ۱۹۹۰) یا بحران جنگ‌های هسته‌ای در «گودزیلاهای کهکشانی» (قوه‌هایه).

جان ای. مورگان می‌گوید: «زیبایی همواره هدف نهایی هنر بوده است». «زیبایی مورود نظر مورگان بر شالونه‌های هورانی تحریره و «منتظر» استوار است هورانی شاعر روم باستان می‌گفت: «زیبایی هنگامی زاده می‌شود که خرد و منطق باید و اسماهن آن باشند».

«دیده روزه اما آن این هم فراموش می‌رود و می‌گوید: هدف هنرمند و نویسنده باید این باشد که نیکی‌های را دوست داشتی و راشتی‌ها و فروهایکی‌ها را تا پسند جلوه دهد. که این می‌تواند حتی به نوعی مداخله در پاره‌ای واقعیت‌های بیرونی بینجامد در این میان، سینماهای مدرنیستی که ماهده بر ارادتی ساخت‌ها و زایش زیبایی‌ها به هنگامه آمده بود در شخصیتین هدف خود «کامروه» شد اما در هدف واپسین چه طور؟ آرتو رناتیت می‌نویسد فلسفه بیشتر هنرمندان در سال‌های ۱۹۲۰ - ۱۹۳۰ هنر جرای

به حقیقت خدمت کنید و بدانید که شما را خواهند کشت،
با این همه به حقیقت خدمت کنید.

سینماگران سنت تیز در همه جهان و در ایران کوشیدند
کلاه تنگ مدرنیسم را به هر قیمتی سوار ذهن مردم کنند.

وقتی که گرسنگی و ویرانی دور و بزر هنرمندان را گرفته
باشد خیلی بسی جای نماید که آنها به جهان رویایی
درون خود بپردازند.

کالاچر امریکا که بیوسته با کایه دو سیمای
فرانسه هم - سیمای نشان داده از افشاری
حقیقت نهارسیده است:

«بیشنه از نوعی عقده حقارت فرهنگی در
ارتباط با هالیوود رفع می بردم. تا همین
جند سال پیش برایم غیرقابل تصویر
می نمود که از یک فیلم‌ساز «بارازی» مثل
هیچکاک در کنار یک سینماگر ناب مثال
بررسون نام بیزم. پس از سال‌ها از زبانی
شکنجه این، اکنون آماده‌ام اعتبار خودم را
به عنوان یک منتقد بن سر این گفته با خطر
بیان‌آزم که هیچکاک با هر معیار از زبانی
که سنجیده شود هنرمندی والتر از جریون
است.

اعتراف جسورانه آندره سارین نه تنها
«اعتبار» او را به عنوان یک منتقد حرفه‌ای
و توپرداز به خطر نیتاخت که به شخصیت
علمی او برجستگی پیشتر بخشد.

سارین به مانتان می‌دهد که سینمای
محفل نشین و روشن‌نگر مآب پرسون تا
چه اندازه در مقایسه با سینمای پر مخاطب
هیچکاک شکست خورده و تاکام د
بی‌چشم‌دار است.
بد نیست بخشی از نقد شجاعانه سه‌هاب
شهید ثالث را تین در پاره فیلم، ضیعت
بن‌جان وی که از آثار جشنواره‌ی پیش از
انقلاب ایران است از نگاه بگران‌نم «این گونه
از فیلم‌ها، نه سوئی برای جامعه دارد و نه
تعیی به حال تهیه‌کننده خاصه این که فیلم
«بیام» هم نیارد و این کار را خراب می‌کند.
مسئله من در فیلم، نشان دادن واقعیت
است و نشان دادن زندگی آدم‌هایی که
فهرمان نیستند بلکه خیلی هم عادی و
ساده‌اند.

گذارد. در عین حال به واقعیتی اشاره کرد
که برای آن روز جهان بسیار غافلگیر کنند
می‌نمود.

«پیش از ۱۹۳۹ همان قدر در معرض سوء
تفاهم است که سینمای پیش از ۱۹۴۵ بود
و همان اندازه یا شاید پیشتر دشمنی و
می‌انگیزد چه را که سینمای پیش - رو جدید
که در حد است به منظور پیش‌گیری از
بروز سوء تفاهم در چهارچوب شکل‌های
متعارف سینمایی کار کند. با خطر دوکانه
در کذا درست مردم و قطع حمایت مالی
تهیه کننده دریغ از هنرمند

بدین‌سان، آندره بازن اموزه‌پرداز، ضمن
تئوریه کردن مفاهیم سینمایی پیش رو که
خود شناخت از این مدرنیسم معاصر است بر
کاستی‌ها و خضرات این‌گونه از سینما نیز
انکشت گذاشت. درواقع تیز هم در زمان
بازن و هم در عصر پرنش مان پیوسته
در گذاشت مردم و به عبارتی ثابت‌واری

سینمای مدرن در برقراری پیوسته‌های
عاطفی و حسی با هردم و نیز «قطع حمایت
مالی تهیه‌کننده» عم - چون شمشیری دو
دم، سینمای جشنواره‌شکن را به بند
نهاجم گرفته است با این همه، سینماگران
ست سقیز نه تنها در ایران که در سراسر
اروپا و جهان سوم با سماحتی شکفت

کوشیدند کلاه تنگ مدرنیسم را به هر قیمتی
سوار ذهن مردم کنند.
اما این که آندره بازن یا یاگدزار
تئوری‌های نوین سینمایی از کاستی‌های
سینمای مدرنیستی و جشنواره پسند
پرده‌بندی ندارد باید به استقبال حقیقت رفت
و از بین کم‌رنگ شدن اعتبار شخصی
نهارسید هم - چنان که آنفره سارین - منتقد
نشریه‌های سینمایی دیلچیز و فیلم

آلمن دید
سترنگ‌ترین بخش هنر مدرنیستی اما
همان است که یک سره به نظر سنت و تاریخ
و دستاوردهای پژوهی می‌شود و «هنر
بوای هنر» را از کرسی به زین می‌کنند تا
«نوآوری بوای نوآوری» را جای گزین آن
کند.

از این‌رویه، اگر سینماگر غربی مه
دست افشاری و پاکویان - سر به دست
مدرنیسم می‌گذارد دست کم از حاده‌ای
می‌راید که از بـهای ارسـو و هـل و کـانـت
آن را گوییده، هموار گزینـهـند، اـمـاـدـرـ اـنـ
رهـگـدـرـ خـامـوشـ و مـیـ آـیـنـهـ درـیـغـ اـزـ هـنـرـمـهـ
شـرقـیـ کـهـ مـدـرـنـیـسـمـ رـاـ بـهـ بـهـایـ مـرـگـ
اـرـزـشـهـایـ خـودـیـ مـیـ خـواـهـدـ بـهـنـ تـقاـوـتـ رـاهـ
اـرـ كـجاـ استـ تـابـ کـجـاـ؟ـ
اـنـ هـنـرـ وـ حـقـيقـتـ نـهـ قـوـانـدـ باـ هـمـ زـنـگـیـ
کـنـدـ بـكـذـارـ هـنـرـ بـعـرـدـ....ـ

روم رولان

سینمای مدرنیستی به رغم جنبه‌های
آغازین و تبلیغات واپسین خود، در آمیخت
پویه پس از گرایی (ایست مدرنیسم)
سرتیجام به یادیان خود خود رعید و چنان
که خواهیم دید، داستان این پرورزه‌های
ناتمام نیز ناشتمانه ماند

«بازن» که بیش از بیست سال پیش
تئوری سینمای آوان گارد پیش روی
من نهاد بیوسته تقویتی شگفت بر آموزه
پردازان داشت و ایسین و متقدان هم
رورگار خود در سراسر جهان داشت.
او که مسیر سینمای جدید را ترسیم
کرد و بدین گونه، ضمن تأیید قراردادهای
سینمایی داستانی و طرز غیر مسلط دعه
شصت و استراحتی سینمای همایی آن
مسفویت فیلم می‌زد به عنوان مؤلف را بیان



نحوای اسب، روابیت تازه‌ای از زندگی
در غرب وحشی

با عشق، از غرب وحشی

بد اتفاق بیافتد به چیز دیگری فکر نکنم. اما به عنوان یک کارگردان هم وظایفی دارم که باید انجام دهم معمولاً وقتی جلو دوربین نیستم به تجربه‌های گشته‌ام فکر می‌کنم و سعی دارم از کوچکترین جزئیاتی که بعماطر می‌آورم برای کارم بهره بگیرم.

« جدا از داستان فیلم، «نحوای اسبه» چیز دیگری هم داشت که بتواند شما را جذب کند.

* بدون شک، در این فیلم انسان و طبیعت تا حد ممکن به هم نزدیک می‌شوند. وقتی که انسان حتی یکبار بتواند با طبیعت رابطه عاطفی برقرار کند هرگز حاضر به ترک چنین رابطه‌ای نخواهد شد. من به هنگام کارگردان در این فیلم احساس دیگری داشتم یک احساس خوب احساس عشق و غرق شدن در شکوه رابطه‌ها این را واقعاً من گویم.

« آیا دلخان می‌خواست در جایی مثل همان جایی که داستان فیلم نحوای اسب در آن می‌گذرد زندگی می‌گردید؟ در سرزمین گاوجرانها و با اسبها و طبیعت و ...

* خیلی؛ اما در آن صورت حاضر نبودم شانسی محل زندگی ام و خصوصیات آنها را به دیگران بدhem چون همه دلشان می‌خواست به آنجا اسیاب‌کشی کنند. اما مناسفانه واقعیت چیز دیگری است: من در نیویورک زندگی می‌کنم ۲۵ سال است که اینجا هستم و به اینجا عادت کرده‌ام.

« با این حال دلخان می‌خواهد که اینجا نباشید؟

* آنچه آدمها در رویایشان دارند با آنچه بمعنوان واقعیت پذیرفته‌اند متفاوت است. واقعیت این است که من در نیویورک زندگی می‌کنم و این زندگی را هم دوست دارم، اما این همه آن چیزهایی نیست که در رویاهای من وجود ندارد.

● در «نحوای اسب» انسان و طبیعت تا حد ممکن به هم نزدیک می‌شوند و اگر کسی بتواند چنین رابطه‌ای با طبیعت برقرار کند هرگز حاضر به ترک آن نیست.

نحوای اسب اگر چه قطعی است که ماجرای آن در قالبی شکل گرفته از عوامل فیلم‌های «وسقون» می‌گذرد، اما در واقع داستان عاشقانه‌ای است که روایت گر بیووندهای عاطفی انسان و طبیعت است.

راپرت ردفوره در مورد این که چه انتگری‌ای او را قادر به کارگردانی و بازی در این فیلم کرده است می‌گوید:

داستان این فیلم، داستان عشق و رعایت است، من از نگاه عارفانه‌ای که در این اثر وجود دارد به شدت لذت می‌برم عشق بک فرایند پیچیده است و متناسبان چون مردم آن را به درستی می‌شناسند و باور ندارند، گاهی آن را با احساسات دیگر شان اشتباه می‌کنند.

ردفوره در مورد کارگردانی این فیلم و این که در عین حال ناجار به بازیگری نیز بوده است می‌گوید: این انسان نیست که آدم بتواند در حین بازیگر بودن، فیلمی را کارگردانی کند، لبته من باغفون بازیگر عاید کرده‌ام نقش را به سرعت درک کنم و به هنگام بازی جز به نقش مقابل و آنجه با

راپرت ردفوره کارگردان و بازیگر نقش اول فیلم «نحوای اسب» اخیراً در مصاحبه‌ای گفته است:

شمار زیادی از فیلم‌های که امروزه در هالیوود ساخته می‌شود از نظر من فیلم جاذبیتی ندارند. این فیلم‌ها اکثراً تمازویز بی معنی و بیهوده‌ای هستند که پشت سرهم ردیف شده‌اند تا خالی ترین ساعتها را زندگی تماشاگران سهل‌پست را پر کنند.

واقعیت این است که سینمای هالیوود در چنان گردابی از خشونت و سکس گرفتار شده است که به نظر نمی‌رسد توانایی بازگشت مجدد به دوران طلایی سینما را داشته باشد. دورانی که در آن فیلم‌هایی چون برباد رفت، بانی و کلایه، ماجراهای نیمروز و دهها فیلم به داد ماندنی دیگر ساخته شد. با این همه هنوز هم تیپ‌کنگانی هستند که مایلند فیلم خود را از گرداب خون و خشونت ببرون بکشند و فیلم‌هایی بسازند که بیاد آور دوران خوب و پر از تجارت سینما باشد. و فیلم «نحوای اسب» ظاهراً حاصل چنین اندیشه‌ای است.



وجود نارد، مثلاً در مورد نقد نانی، آنچه که مستانه اند را کاران این هنر را وقعاً تهمی می‌گند نه ساختگیری منتقدیاً حتی یادرسی بودن نقدش، بلکه بسیرونه بودن آن است و اطلاعات تاقصی که منتقد در اختیار مردم من گذازد.

«پل والری» می‌گویید: «وظیفه گنسی که مدعی است می‌تواند در مورد اشاره‌یگران با مردم سخن بگوید، این است که همه کوشش لازم را بگذر برده تا در اثر را به مردم پیشانسازد و دستکم شوابط یا مشکلاتی را که تویسته بپرسیده بپرسید و یا بر او تحمیل کرده‌اند مشخص سازد. چنین حداقتن را نشای می‌توان از یک انسان با قدرتگی و دارای تفکری روشن‌تر توقع داشت. خصوصیاتی که بعد از آن خلی‌ها آن را ندارد.

درین پرخی از تویستگان جامطلب کسانی را می‌شناسیم که هیچ انتقادی به نقد و انتقاد خواهند و آبته از این بابت هم به خود می‌بانند.

آنها فوجیک از نقدهایی را که درباره کارهایمن نوشته می‌شود نصیحتهایند، حتی گامی ایمان می‌کنند که از وجود چنین نقدهایی می‌خبرند.

واقعیت این است که چنین تویستگانی از افکار عمومی به شدت می‌ترسند آنها موجوداتی بسیار قرسو هستند و اگر قوار است تویسته‌ای از داوری دیگران بترسند باید از موافقن بین هراس داشته باشند در واقع بسیار یک تویسته عجیج چیز نصیحته‌ای پیارزش‌تر از یک داوری دارست درباره آثارش باشند اما در مورد نقد و منتقد هم مسایلی

حرفهایی برای
منتقد جوان تئاتر

حروف حساب نیازی به فریاد ندارد

ژاک کوبو،
ترجمه تطب الدین صادقی



● نباید احساس‌ها و تأثیری را که فمایش در تو به وجود آورده تنها ملاک قضاوت قرار دهی.

● آدم اگر اندکی از حرفه تأثر سر در بیاورد از چیزهایی که بعضی منتدان تأثر می‌نویسند دچار حیرت می‌شود.

● معمولاً بیشتر کسانی که نقد تأثر می‌نویسند حافظه ضعیفی دارند و بدتر از آن مشتاقند که قضاوت خود را به جای معنی واقعی اثر بره رخ مابکشند.

نظرت با ارزش آمد. پیش از اینکه چیزی در باره‌اش بتویسی چندین بار آن را بین.

- مستقდ باید دارای یک داوری کامل باشد سعی کن آنچه را که می‌اندیشی با صفات و قدرت بیان کنی اما موظف باش بداخلی نکنی. نظرت را راحت مistrج کن اما قیافه هم نگیر که فقط این توبی که می‌توانی حکم قطعی صادر کنی و مفهمت از همه یادت باشد که تو مردم بیگران نیستی و هیچکن وظیفه «الله» بودن را به تو شهوده است. تو بوسیت و یاور مستدانه کاران تئاتر هستی و وظیفه‌ات باری دادن به آنها و مقاعده کردنشان امت ده رفعی کردن و زمین ردمشان. این هم یادت باشد که تو و همه، یعنی دست‌اندرکاران تأثر داری، یک حرفه مشترک هستیم و اگر حرف حساب

بری، بگیر نیازی به غرباد زدن نیست. کمترین شباهت لحن می‌تواند ما را تالایق نشان دهد و از دور خارج کند.

«استاندال» می‌گوید: در باریانش که آثار «راسین» و «مولین» را داوری می‌کردند ذوق و سلیقه خوبی داشته، چون این فکر به کله‌شان نزد بود که در جایگاه قضاوت و داوری شش تا ده این من نیست که تضمیم می‌گیرم یک کار درست است یا نه. فکر باید درست باشد این را برای خود روشن کن اینست تو را به سهل‌انگاری ترغیب نمی‌کنم اما ذوق خاصی از احتیاط و ذوق و سلیقه در بیان نظریات باید وجود داشته باشد که شناسه لیاقت شخصی است. سعی نکن برای مهم جلوه دادن خود افکارت را پر از رش نشان دهی.

داشتن یک موضع مشخص کاملاً ضروری است اما باید این سوهاستفاده کرده

مقاسقات در زمینه نقد تأثر افرادی که دارای چنین ویژگی‌هایی باشند شمارشان از سه چهار قن بیشتر نیست و اگر آدم فقط اندکی از حرفه تأثر سر در مجاوره از «چیز»‌هایی که خلی منتدان تلقوا درباره این هنر می‌خواستند دچار حیرت می‌شود. در این مورد اگر نگوییم در گردابی از دروغ، دست کم در اسنواج «سو-عنقاهم» زندگی می‌کنیم.

«راشل» باریگر معروف تأثر بسیاری از افراد عالم جعیست را که درباره تأثر «چیز» می‌نویسد. بعلیل خرابکارهایشان بدتر از «تائله» می‌داند. البته شاید این قضاوت کسی نقد باشد اما راشل خاتر را بـ «چنان شنیدی» دوست داشت که در روزگار ساکنتر می‌توان نظری آن را یافت. متاسفانه امروز از سه درباره عده چیزی از من و جزئی سخن گفته می‌شود. به نظر می‌رسد که هیچ چیز دارای اهمیت نیست. البته امیسوارم این عشق عمیق توان با احترام نشیت به تأثر با همه شناخت و معرفتی که لازمه آن است دوباره زنده شود. من اگر نویسنده جوانی را من شناختم که می‌خواهد نقد تأثر بتویعیده با او می‌گفتم:

● بحث و گفتگو با افراد حرفه‌ای تئاتر جیز زیادی به تو یاد نمی‌دهد این جور بحث‌ها عمرت را تلف می‌کند و این خطر را پیش می‌آورد که پیش از رسیدن به زمان مناسب درباره اثر داوری کنی.

● به او گفتم با تئاشاگران به تئاتر جزو و در مقابل و لکنتر آنها جیبه نگیر. سعی کن با حسین بیت دلایل آنها بینی را که در برابر نمایش مقاومت کردند و یا خود را به آن سپرده‌اند بشفقی و تجزیه و تحلیل کنی دلایل آنها اغلب درست و در موادی واقعاً عمیق است.

● یاد بگیر که چطور گفتارهای نمایشنامه را گوش کنی و چیزی را که روی صحنه است درست ببینی. سعی کن خود در متن نمایش قرار دهی. البته این کار چنان ماده تیست شمار منتداشی که قادرند شرح درستی از آنچه روی صحنه ایده‌اند جتوییست. بسیار کم است.

● گوشیش کن در فاصله بین پرده‌های نمایش. احساسی را که در تو موجود آمد است زنده بگذاری. حتی اگر نمایش به



زمان خود را به چندین هزار جمله شاعری نوازنگی، آهنگسازی، آوازخوانی، هنرهای تجسمی، نمایش، ترددستی، شعبدیاری، داستان‌گویی و داستان پردازی آراسته‌اند اورزان‌ها را می‌توان با هم تبادل خود در بین اقوام و ملل مختلف مانند زپسودیست‌ها (خنیاگران یونان قدیم)، اسکارپاها (خنیاگران شامان و ناقلان انکلوساکسی)، پواسن‌ها (منظمه‌خوانان دوره‌گرد مسلمان سرزمین بوسنی)، اسکال‌الها (اسراپاتنگان و نوازنگان اسکاندیناوی)، تراپاروها و تراورها (خنیاگران فراسیه) مقایسه نمود.

قدیمی‌ترین منبع که از اوزان نام برده کتاب «ندقه قورقوه» است که یک سخنه از آن در کتابخانه درسدن آلمان و نسخه دیگری در کتابخانه انتکار نگهداری می‌شود نسخه نخست در اوایل قرن نوزده میلادی توسط دیسن کشف شد و نسخه دوم به صورت ناقص در سال ۱۹۵۰ میلادی به وسیله روزی استالیبانی معرفی و منتشر گردید احتمال می‌زود این دو نسخه که ناقص نام کاتب و تاریخ کتابت هستند در حدود قرن پانزده تا شانزده میلادی از روی نسخه

موسیقی عاشقی آذربایجان ریشه‌ای بسیار کهن دارد و غنی‌ترین نمونه ادبیات و فرهنگ شفاهی آذربایجان است.

حافظان و اولان این هنر اصیل مردمی، عاشقی‌های آذربایجانند و یعنی میراث گرانقدر را از اجداد خود (اورزان‌ها و گوسان‌ها) به ارث برده‌اند. در باره پیشینه اوزان‌ها و گوسان‌ها مدارک مستند و اطلاعات مکتوبی در دست نداریم گوسان که به نظر می‌رسد از نظر لفظ با اوزان شیاهت و ما پیوینی داشته باشد در لغت ارمنی به معنای خواننده، نواننده، هنرپیشه و نلقک به کار رفته است و محققان ارمنی سایه گوسان‌های تنبورین را تا چندین سده قبیل از میلاد می‌دانند اوزان و بعضی سخنور و سیارگو معنی کرده و بعضی آن را شاعری معنی کرده‌اند که مصراع را با مصراع، قافیه را با قافیه، بند را با بند همراهی می‌کند و بعضی «اورزان» را داستان‌گو و هنرمندی می‌دانند که نظم و نثر را همسان و موسیقی و شعر و آواز و رقص را همدوا می‌کند. اوزان‌ها خنیاگرانی بوده‌اند که پایه‌یار رشد نیروهای تولیدی و توسعه زندگی اجتماعی سالمیه و در گذر

دین
دین
دین
دین

بخوان به زخمه عشق، عاشق!



و آزادی خواهانه را در روح و جان مردم زنده می کند. عاشقی با تمام وجود خود به مردم وابسته است و شریک در غم و شادیشان با آنها می جوشد و تفاسی می کشد. در معنا و مفهوم واژه «عاشقی» اختلاف، تظر بسیار است به نظر پروفسورد هوماسپ، ادیب معاصر آذربایجان، عاشقی از واژه مشق عربی مشتق شده و پس از تغیر شکل، نام ختیاگران دوره‌گرد آذربایجان شده است. خالو لطفی، فولکلورشناس اوایل قرن حاضر این واژه را به صورت «آشیق» تنوشت و آن را ترکی دانست است. بعضی معتقدند که عاشقی از ترکیب دو کلمه ترکی «آغ» به معنی سفید «آشیق» به معنی روشنایی به وجود آمده است و وجه تسمیه آن را ویژگی روشنگری عاشقیها می دانند از آنجا که ترکی و لوجه‌های متفاوت آن ریشه در زبان‌های آذربایجان دارد این احتمال نیز هست که عاشقی کویش خاصی از لطف آشیک، آشوك، آشک، آشو و آشنا به معنی مرد مقتصن که آن‌ها و صفت اوزان‌ها بوده است باشد.

از سابقه تاریخی عاشقی‌ها تا پیش از قرن شانزدهم میلادی جز آنچه که در مردم اوزان‌ها بیان شد آگاهی‌های دقیقی در دست نیست. پژوهش‌هایی که در این زمینه انجام شده نشان می‌دهد که حدود ۲۰۰ الی ۳۰۰ میل قبل از میلاد در منطقه‌ای به نام «بینی سنتی» سینگ بیشتر ای به دست آمده که در آن اشاراتی به تفاههای هجایی عاشقی شده است. در این سینگ بیشتر شکل یک‌ساز که شیوه ساز عاشقی کثوفی است حک گردیده و آنچه مسلم است این است که در زمان هون‌ها عاشقی و ساز عاشقی بوده است. در میان قبایل آز و اوز عاشقی را بتجان می‌گفتند. بتجان‌ها حرمت خاصی داشتند و گروهی از آنها کاهن بودند و به مدارای مردم نیز می‌پرداختند. گفته‌اند در بین اوزان‌ها و بتجان‌ها ساز از چهتان تقدسی برخوردار بود که اگر در دست دشمن مشاهده می‌شد از کشتن او صرف نظر می‌گردند. بتاریخین آنچه از روایات شفاهی و عامیانه بر می‌آید در گذشت‌های دور و ازهای اوجان، بتجان، قام و تقویون همگی بیانگر همان مفهوم گوسان، اوزان یا عاشقی هستند. همین منابع حکایت از آن دارد که دو واژه اوزان و دنه در ترکی به معنی و مفهوم عاشقی به کار می‌رفته‌اند.

نهاده است. این کتاب شامل ۱۲ «بی» است که به احتمال قوی بقایایی از مخطوطه حماسی بزرگ مستند حماسه کوراو‌غلو نیز مجموعه‌ای از یک‌رشته «قل» (یا مجلس) است که تاکنون ۲۱ قل آن در آذربایجان ثبت و منتشر گردیده است. این «بی»‌ها و «قل»‌ها در عین استقلال نسبی به هم پیوسته‌اند. کوراو‌غلو هم مثل دده‌قوروقد - که در همه «بی»‌ها شرکت دارد - در همه «قل»‌ها ظاهر می‌شود. هر زمان که دلاوران گرفتار مشکل بزرگی می‌شود کوراو‌غلو به دادشان می‌رسد و دده‌قوروقد هم با رهنمودهای خود گره از کار فربودسته دلاوران می‌گشاید. شباهت‌های موجود بین تهمانان هر دو اثر و رفتار و کردار آشان این طن و قوی کرده است که عاشقی‌های پردازندۀ «کوراو‌غلو» با سنت داستان پردازی شفاهی اوزان‌های «دده‌قوروقد» پرداز آشنازی داشته و خود به خود تحت تاثیر ن قرار گرفته‌اند. به هر حال دده‌قوروقد معرفه اوزان‌های قدیم است که از «اویبه‌های به «اویبه»‌ای می‌رود و به تناسب شرایط و احوال، قویون (ساز عاشقی) می‌زند، تغمه می‌خواند، افسانه دلاوری‌های قهرمانان مردم را می‌سراید بر جوانانی که شایستگی و پهلوانی نشان داده‌اند نام می‌گذارد، دعای خویش را بدرقه راه دلاوران می‌کند، شور بر می‌انگیرد و در تمام لحظه‌های خوش و ناخوش مردم حضور می‌باشد. اوزان چون دوره گرد است و با مردم پیوند نزدیک دارد آگاهی‌های زیادی کسب می‌کند و از همه جا و همه کس خبر می‌دهد. چنان که دلدادگان و مادران و خواهران سراغ یار و فرزند و بناهار و عزیزان به غربت رفته خود را از او می‌گیرند.

عاشقی‌ها و هنر عاشقی

عاشق (آذری) و بخشی (ترکمن) در حقیقت خلف اوزان به شمار می‌رود و ساز او تکامل یافته «قویون» اوزان است. عاشقی‌ها بیانبر سنت دده‌قوروقد، فرمانگانی هستند که سیه‌شان گنجینه داستانهای حماسی و عاشقانه، انسانهای و تفاههای مردمی، است. عاشقی، ساز به دست از دهی به دهی می‌رود، در عروسی‌ها و جشنها و آیین‌های مردم شرکت می‌کند، ساز می‌زند، تفعیه و داستان می‌سراید و با خواندن شعرهای حماسی، احساسات پاک و انسانی

قدیمتری استنساخ شده باشند. پروفیسور جارتولد که عمری را صرف ترجمه متن كامل بین اثر به زبان روسی کرده و تعلیقات گران بهایی بر آن افزونه است تاریخ تالیف و تدوین آن را به اوایل قرن نهم هجری (یا زنده میلادی) نسبت می‌دهد. حمید آرامی آذربایجانی و محترم از گین ترک، «دره قبور قون» شناسان معروف، محل نگارش آن را با توجه به اسماء اماکن و اقوام نام برده دن دستانهای و ساختار زبان آن خطه آذربایجان می‌دانند و بارتولد این گوید: «باور کردنش مشکل است که این داستانها در خارج از محیط قفقاز شکل گرفته باشند».

کتاب دده‌قوروقد تلقیقی از نظم و نثر و به صورت «دستان» است و تاثیر تعیین‌کننده‌ای بر سنت داستان سرایی آذربایجان گذاشته است. و سرمنشاء داستانهای حماسی و غنایی آذربایجان و آناتولی شمرده می‌شود و از نظر ساخت و بافت و شیوه بیان تلقیقی و داشتن پیووند ناگمیستنی با موسیقی و نحوه شخصیت پردازی، تاثیر چشمگیری بر داستانهای پرداخته شده در این سرزمین می‌باشد.



در حفظ و انتشار و انتقال آن از سطح به سطح و از منطقه‌ای به منطقه دیگر اهتمام ورزیده‌اند. همه داستانهای فولکلوریک آذربایجان، تحت تأثیر سنت داستان‌گویی عاشقی، تلفیقی از نظم و نثر هستند. این دو قسمت عموماً پیوندی ساختاری با هم دارند. پیاپی سنت، عاشقی بخش‌های نثر آن را تعریف می‌کند و بخش‌های نظم را که با احساسات، هیجانات و احساسات‌های قهرمان داستان ارتباط عمیق دارد با آنکی متناسب به فن‌آدسانی خواندن او وقتی به قسمت‌های شورانگیز نظم می‌رسد با گفتن عبارت‌های مانند «با مسخن به بیان نمی‌آید بگناور از سازن کنک بگیریم»، «استقاد ساز را برداشت، بستیم چه گفت» و «شروع می‌کند به نواختن و خواندن تعریف هر داستان و داستانی معمولاً چند شب ادامه می‌باید و عاشقی که تبعش شنودگان خود را در دست دارد با استفاده از شکردهای خاص، اشتیاق آنها را برای تعقیب ماجراهای داستان برمی‌انگیرد. او گاهی برای جلوگیری از خسته شدن یا کسلت شنودگان، به اقتضای حال، یک قرارالولی (نوعی قصه طنز آمیز) تعریف می‌کند و باز به تعریف داستان ادامه می‌دهد. گاهی هم باقطع رشته داستان و ساتلم گذاشتن یک حادثه هیجان‌انگیز، شنودگان را به اصطلاح سربرنگاه در انتظار نگاه می‌دارد و با گفتن جمله‌هایی مانند «حالا دلاوران را در زندان به حال خود رها کنیم، برای شما از که بگوییم» از کوواوغلو در چنی بدلی، «حالا کوواوغلو ما دلاوران خود در چنی بدلی بماند. ار که خیر بدیم؟ از مؤمنه خاتون در درین و به نقل ماجراهای دیگر می‌پردازد. کنجکاوی و تشنگی شنودگان در شتیدن ادامه داستان و اطلاع از سروشیت هنرمندان آن در این شرایط چنان شدید است که در شههای بعد حتی اکر ابریشم‌شم هم بر افق پاشد آن را رها می‌کند و خودشان را مسر موقع به مجلس عاشقی می‌سانتند.

پیوود هنر و ابداع عاشقی‌ها با داستانهای عامیانه آذربایجان تابه آن پایه است که در اغلب داستانهای رمانیک مانند اصلی و کرم، عاشقی خوب، عاشقی امراء، عباس و گولگن، عاشقی قبطانی و... قهرمان اصلی داستان خود، عاشقی است.

معیان‌های رفتاری و ادب معنوی خاصی گردیده است. عاشقی علی عسکر در پاسخ به این سوال که عاشقی کیست و چگونه باید پاشد چیزی پاسخ می‌دهد: هر آن که عاشقی شود و نزد وطن گوید باید که از ازل سرشار از کمال پاشد در نشست و برهاست آداب دان پاشد از علم و معرفت پر بهره باشد از حقیقت به خلق دکته‌ها آموزد نفس را بسوزد و شیطان را بتراند میان مردم پاکیزه نشیند و یاک برخیزد و در پی همه اینها خوتف آواز باشد جان ملایه قرینگی عاشقی، حساسه‌های عاشقان است. عشقی که تلعرو آن را عالم خاکن تا جهان روحاش و عرفانی گستردگی می‌شود. عاشقی‌های حق، به اعتقاد شولم عاشقی‌هایی هستند که استعداد شاعری را در عالم بیواز یک بیو را ولی داریافت کرده و در پرتو توجه و کرامت آنها طبع مژوهی پاکیزه و بعد از زبانشان برداشت و شعر بر زبانشان جاری گشته است. به این ترتیب است که آنها از توشیدن باله عشق و مشاهده خیال دوست به مقام عاشقی حق نایل می‌شود. معروف است که می‌گویند شرط اولیه عاشقی بودن از حفظ داشتنش هزار کتاب است. عاشقی‌ها موضع داستانها و سنتان‌های گذشته را به خوبی فراگیرند و قسمت‌های نثر آن را با حرکات نمایشی تعریف کنند و قسمت‌های نظم آن را با در نظر گرفته قضای حاکم بر داستان و با انتقال تغییرهای متناسب با سازن بخواهند و اجراء ماید. در این وضعيت، عاشقی‌تها نقش یک نوازنده را خواهند راند. او در حقیقت همه قهرمانان داستان ظاهر می‌شود و افرینش‌های در ارتباط با شنوده است که کارش به تداهی‌بودایی پداهنه‌واری و پادشاهی‌سازی بیز می‌انجامد. پردازندۀ همه داستانهای اذربایجانی اعم از زرعی، برمی، حمامی و عشقی-روی هم رفته عاشقی‌ها بودند. با این تفاوت که مایه بعضی از آنها مانند اصلی و کرم تشییل و فرهاد و... را از مردم و محیط فرهنگی خود گرفته و در قالب خاص داستانهای شفاهی با مسایی کردند و بعضی دیگر را خود آزادند. در این موارد این داستانهایی داستانی و بخش‌هایی از آن را انداع شوده و بعد عاشقی‌های دیگر در طی فرن‌ها آن را زنگ‌آمیری و پرمایه‌تر کرده و در کتاب ذهن‌قورقود از اویان و نزد بارها سخن رفته است. ذهن‌قورقود ظاهراً قدیمی‌ترین عاشقی شناخته شده است که در قرن دوم هجری زندگی می‌گردد است. ذهن در ترکی به معنی پدربرگ و هنر هم متواتی است بنای مردم پاک و مقدس. تاریخ مدون و مشخص هنر عاشقی از زمان شاه اسماعیل صفوی آغاز می‌شود. او که خود شاعر توره و «شاه خطای» تخلص می‌گردد، از ازد خاصی به عاشقی‌ها داشته است. از زمان این پادشاه هنر عاشقی‌چان نازه‌ای می‌گیرد و سرآمد عاشقی‌های این دوره، عاشقی ذهن‌قربانی از مقربان در مبار شاه اسماعیل است و دیوان شعرش اولین دیوان مدون شعر عاشقی است. در قابله سال ۱۳۷۱ میلادی یعنی سال تولد عاشقی قربانی تا سال ۱۹۶۶ میلادی سال درگذشت عاشقی‌ها علی عسکر، سرحلقه عاشقی‌های معافی، هنر عاشقی همکام با تحولات اجتماعی دستخوش نگرگوشی سود و عاشقی‌های تی شماری مانند توغارقالی، خسته‌قاسمی، واله، ملاجمها، مسکین‌امد، ساری عاشقی، خان چبان و حسین بوزلقاتی را در دامغان خود پروردید. عاشقی‌ها از عوامل عده‌افزینش، حفظ و انشاعه ادبیات شفاهی هستند. آنها علاوه بر خواندن شعر و تواختن آهنگ و تعریف و اجرای داستان، خود نیز شعر می‌سازند. آهنگ می‌سازند و داستان و داستان همی‌برند. عاشقی‌ها را به طور کلی می‌توان به دو دست تقسیم کرد. دسته اول عاشقی‌های خلاق و استاند که شعرهای نظر می‌سازند. داستان می‌پردازند. آهنگ می‌سازند و سرودها و ساخته‌های خود و آثار گشتنگان را با مهارت اجرا می‌کنند. دسته دوم عاشقی‌های حرفه‌ای هستند که اشعار و داستانهای عاشقی‌های استاد و از برگردانه، هنر عاشقی را فرا گرفته، مجالس شادی مردم را شور و حراجت می‌بخشند. داشتن صدای خوب و اشتنای به آهنگ‌های عاشقی و قوت و قن مجلیس گذاری و چرگی در تواختن ساز از عوامل مؤقتی و قبول عام یافتن این عاشقی‌هاست. پیوود شیعیق و تیگاتگ موسیقی با باورهای دین و مراسم آیینی در موسیقی شرق، گفایتی درون گرایانه و گاه راز آلوده ایس موسیقی یخشیده و آن را ایستاد.

**● قویپوز ساز غریبی
است. سازی که صدای
عشق و حماسه دارد.**

**● عاشيقها، روح
آرامش بخش آذربایجانند.
آنها در همه لحظه‌های
خوش و ناخوش زندگی
مردم حضور دارند.**

**● عاشيقها از عوامل
عمده آفرينش، حفظ و
گسترش ادبیات شفاهی
هستند.**

کوزله، نصیحت‌نامه، حقیقت‌نامه، طبیقت‌نامه، معراج نامه و... از انواع شعر عاشيقی هستند. عاشيقها این اشعار را در قالبهای بسیار متنوع و گاه عجیب به کار من برند. مثلاً شعر دوداچ دیمز را طوری اجرا می‌کنند که در سرتاسر آن لبها به هم نعن خورند در بالقلاما و بذشمکه که به معنی رقابت، مسابقه و مشاعره عاشيقها به مصادف هم می‌روند و داستان‌گویی می‌کنند در این رقابت، عاشيقی که اشعار و تفعیلهای پیشتری را در حافظه داشته باشد بروند هم‌شود و اغلب ساز و رقیب را نیز به عنوان نشان پیروزی از او می‌گیرد. این سنت هنوز در ترکیه رواج دارد.

عاشيقها - این راویان پر شور انسان‌ها و تفعیلهای مردمی - انسان‌های آزاده و وارسته‌ای هستند که با درک عمیق این هنر مردمی ساز و آوان خوش و دلنشیخ خویش را با گشاده‌ستی نثار شادی مردم این مرزوگوم کرده و با گشاده‌زنی و چیره‌استی، فرهنگ و مقاهم اخلاقی، عرفانی، مذهبی و پژوهان تکت‌های ظریف و پذل‌آموز است. قوشما، گزایلی، تجسس، دشیشه، بالقلاما اوستادانه، قطبیلید، دوداچ دیمین دیل تریپن، دیوانی، مخفس، بیانی،

رکن پایه، گول (کل) و پاریاق (برگ) تشکیل می‌شود. پایه، رکن اصلی و وجه مشخصه هر نغمه عاشيقی است که در بیشتر مواد بدون تغییر می‌ماند. گول در اقع تزیین‌های تفعیله‌اشیقی است که به صورت جمله‌های موسیقی اجرا می‌شود و اگر این تزیین‌ها به صورت کوتاه و مختصر و اشاره‌ای اجرا شود آن را پاریاق می‌نامند. سازهای عاشيقی آذربایجان شرقی به جز قویپوز که ساز اصلی عاشيقی است از الایان و قولال هم در اجرای موسیقی عاشيقی استقاده می‌کنند. حضور الایان و قولال در موسیقی عاشيقی آذربایجان شرقی تاحدودی باعث افت قدرت توازن‌گری و خواندنگی کمی دور گردیده است در حالی که عاشيقهای آذربایجان غربی چون از این دو ساز استقاده نمی‌کنند و یکانه با تکیه بر قویپوز به اجرای موسیقی می‌پردازند از قدرت و چیره‌دستی بیشتری برخوردارند در مجموع می‌توان گفت سنت خنیاگری و موسیقی عاشيقی نزد عاشيقهای آذربایجان غربی بکثره‌اند است.

حضور فرهنگهای گردی، ارمنی و اسپری در آذربایجان شرقی و نیز هم جواری این استان با ترکیه تاثیرهایی را بر موسیقی عاشيقی این منطقه تهاده است. موسیقی عاشيقی آذربایجان غربی از یک سو با موسیقی عاشيقی آذربایجان شرقی و یاکو و از سوی دیگر با موسیقی عاشيقی شرق ترکیه پیوند دارد و مانند پلی موسیقی عاشيقی آذربایجان شرقی و ترکیه را به هم مربوط می‌کند. قرابت و تزالف تفعیلهای عاشيقی هستند که توسعه عاشيقها اجرا نیست و بر حسب نوع تفعیلهای اجرا و نام آن در مناطق مختلف آذربایجان دارای تفاوت‌های بسیار هستند در مجموع تعداد «هاواه‌ها» را حدود ۱۷۰ نغمه می‌دانند که ۸۰

دفعه از آنها جزو تفعیلهای اصلی هستند و همکی به صورت ریتمیک در سه مقام اصلی سه گاه، ماهور و شور اجرا می‌شوند در سالهای اخیر تعداد زیادی از این تفعیلهای جمع‌آوری و مت‌نویسی شده‌اند.

بعضیون موسیقایی و شعری «هاواه‌ها» بیشتر حمامی و عاشقانه است. مرکب‌بندی و مرکب‌توانی یکی از شیوه‌های مداول هنر موسیقی عاشيقی محسوب می‌شود و عاشيقها در برخی از تفعیلهای خود از بیش از یک مقام استقاده می‌کنند. ساختمان تفعیلهای عاشيقی از سه

موسیقی و ادبیات عاشيقی

موسیقی آذربایجان را می‌توان به دو حوزه موسیقی مستقیم و ماقامی و موسیقی عاشيقی تقسیم کرد. موسیقی مستقیم آذربایجان شامل ردیف (ردیف‌های ۱۲ گان) یا حفاظات، رنگها، تصنیف‌ها و آثار کلاسیک (اهان، سمعفوونی، کمنسرتو و فلتزی) می‌شود. موسیقی عاشيقی شامل نغمه‌های عاشيقی یا «هاواه» است که با ساز مخصوص عاشيقی به نام «قویپون» نواخته می‌شود. ساز عاشيقی شبیه به تنبور و کی پیز و گتر از آن است. اسم قدیعی آن قویپوز است و از زمان صفویان آن را «سان» نامیده‌اند. چنین کاشه و صفحه ساز از چوب درخت نوت و دسته آن از چوب گودو یا زرد‌آلو است. پرده‌بندی ساز به مرور از ۵ پرده به ۱۶ پرده رسیده است و بعضی از عاشيقها تا ۳۲ پرده نیز روی ساز می‌بندند. وسعت صدای ساز ۱/۵ اکتاو و تعداد سیم‌های آن ۹ عدد است که در سه ردیف سه‌تایی گوک می‌شوند.

موسیقی عاشيقی در طول تابع پروفاز و نشبب خود همیشه توائسته است خود را به گونه‌ای با شرایط وقق دهد که ویژگی‌های اصلی آن یعنی بداهه‌پردازی و بداهه‌توانی، وفاداری به نمونه‌های تجزیدی و بینایی تفعیلهای و وفاداری به ارمنان‌های بشتری و حفظ روحیه مردمی، هیچگاه آسیب نمی‌ذیند. «هاواه‌ها» یعنی تفعیلهای عاشيقی، تفعیلهای عمولاً ریتمیک سازی و آوازی هستند که توسعه عاشيقها اجرا می‌شوند تعداد این تفعیلهای کاملاً مشخص نیست و بر حسب نوع تفعیلهای اجرا و نام آن در مناطق مختلف آذربایجان دارای تفاوت‌های بسیار هستند در مجموع تعداد «هاواه‌ها» را حدود ۱۷۰ نغمه می‌دانند که ۸۰ تفعیله از آنها جزو تفعیلهای اصلی هستند و همکی به صورت ریتمیک در سه مقام اصلی سه گاه، ماهور و شور اجرا می‌شوند در سالهای اخیر تعداد زیادی از این تفعیلهای جمع‌آوری و مت‌نویسی شده‌اند.

بعضیون موسیقایی و شعری «هاواه‌ها» بیشتر حمامی و عاشقانه است. مرکب‌بندی و مرکب‌توانی یکی از شیوه‌های مداول هنر موسیقی عاشيقی محسوب می‌شود و عاشيقها در برخی از تفعیلهای خود از بیش از یک مقام استقاده می‌کنند. ساختمان تفعیلهای عاشيقی از سه

به بهانه دیداری از
گور و گهواره «نیمه» در یوش

مریم صدرالادبایی

دسته‌امی سایم تادری بکشایم

سازمان میراث فرهنگی برای حفظ حرمت
و اریش پدر شعر معاصر ایران تنها
چند دیوار را تا نیمه گچ کاری کرده است!
می‌گفتند: پنجره‌های قدیمی
خانه نیما را دزدیده‌اند. یک مستول سازمان میراث
فرهنگ در منطقه می‌گوید: ما خبر نداریم!

خانه‌ام ابری است*
یکسره روی زمین ابری است با آن
از فراز گزنه خرد و خراب وست
باد می‌پیجد
وحواس‌دن
ای نیازن که تو را آواز نی بزدست. دور
از ره کجایی؟
خانه‌ام ابری است.
اما

ابر بارانش گرفته‌ست
در خیال روزهای روشنمن گزدست
رفته‌ست
من به روی افتایم
می‌برم در ساحت دریا نظاره
و همه دنبا خراب و خرد از باد است
و به ره نیازن که دایم می‌توارد. در این
دنبای ابراندود
راه خود را زاره اندر پیش

نیازی فیست سازمان
میراث فرهنگی برای حفظ حرمت نیما
از جیب خرج کند. همان‌هایی که
به دیدار نیما می‌روند حاضرند ده
تومان. ده تومان هزینه
مرمت خانه و آرامگاه نیما را بپردازند.
مشروط بر اینکه مطمئن باشند آنچه
می‌پردازند خرج همانجا می‌شود.



خاطره‌ای که از دوست روز سامنگار
بیشکسوتی شنیده بودم اختقام او می‌گفت:
چند سالی قبل از اقلال بکار از محلات
بست به ابتکار جالبی زد و از شاعران و
روشنگران آن زمان که مدینان پیروی ز
سبک شعر نیما بودند پرسیدا «قبر نیما
کجاست؟» و عجباً که تنها گفت ۵ درصد از
افراد موره پرسش از محل آنگاه نیما خبر
پاشتند و حالا بعد از سال‌ها که
استخوانهای نیما را به خانه‌اش در بوشهر
آورده و نفن کرده‌اند، قبر نیما همچنان
غیرب اشت.

می‌گفتند پنجه‌ای قدیمی خانه را
در زیده‌اند می‌گفتند قرار بوده اینجا
پارساری بشود اما

خانه نیما کوچک است خانه‌ای که
کهواره‌ش بود و حالا گوش. اما باعه
کوچکی سوشار احساسی است که
به درستی نمی‌شناشی احساسی که وادرات
می‌کند بمانی و بیشتر بمانی و انگار صدای
نیما را می‌شنوی که می‌خواند:

هان: به پیش ای از این دره تنگ
که بین خوابگاه شبانه است
که کسی رانه راهی به آن است
تا در اینجا که همه چیز تنها است
بسراخیم ملتک با هم

■

تابه پیش می‌آین می‌بینی که در اینجا
«همه چیز تنهاست»
نیما اما تنهایتر

زن همسایه می‌گفت: «از روی علاوه
کلید خات رانگه می‌دارم مابد او مدیونم
هر چهانگردی یا مسافری که می‌آید، در را
باز می‌کنم و می‌روم و بعد هم که
بازدیدشان تعلم می‌شود درهارا می‌بندم»

من کند بست و حیرت از ایندای ورود
گریزانم و راه نمی‌گذارم شنایی، ته
راهنماهی و نه گفته برای راهنمایی هر
چند به «بوش» که می‌زین همه «نیما» را
می‌شناست خیلی بیشتر از «علی
اسقدياری»، آخر نیما نام «بوش» را تند
گرده است و بیوش هم نیما را انگار بین زاده
و رادگاه پیوندی عاشقات برقار بود که
نیما حدود ۶۰ سال پیش اینجین ودار به
سرودن گردید:

از هر چه که نیکوست در جهان بی‌آن
به طیب خاطر روشن مدار گوشیدن

ثلب دراز نشستن به صحبت یاران
به یاد رفته و ذکر گذشته موشیدن

شکار کردن و کار و کتاب و گوش «بوش»
چنان که زیبای مرد ساده پوشیدن

زن همسایه هوربان است و این مردم
و حتماً امین «نیما» که متعلق به مردم بود.
اما این همه نمی‌تواند دلیلی باشد که او را به
حفظ و حواس از خانه و آرامگاه و موره
نیما بگارد. خانه‌ی که در رورگاری خان
ایدر شعر نویس ایران بود و حالا آرامگاه
اوست در اتفاقی که دیوارهایش تائیمه سفید
شده بود ایستاده بود که بی‌اختیار به باد

انگار در خیال روزهای روشنیش با
آفتاب بی‌رمق پایین به سلوک نشسته بود.
زیر مستوفی از سور و در همان خانه
روستایی، نام «بوش»

تابلوی زنگ زده‌ای راه بیوش را در میانه
کوچه‌ها نشان می‌دهد. همه راه را با
حاطره‌افش آمدام و می‌دانم ادامه راه هم با
زمزمه شعرهایش بی‌حستگی می‌شود
ساده و بی‌روا، بی‌بساطی و نگین، با صفا
مثل دل صاحب‌ش طی کرد انگار صدایش در
میان کوههای پیچیده است که:

در بساطی که بساطی نیست
در درون کوچه تاریک من که دره‌ای با آن
نشاطی نیست

و جوار دندۀ‌های نی به دیوار اطاقم دارد از
خشکیش می‌ترکد
چون دل یاران که در هجران یاران

قادصه روزان ابدی «داروغه» کنی می‌رسد
باران؟

در را زن همسایه، که خانواده‌اش از
قدیم همسایه «بیرون» (۲) بوده‌اند، بار
می‌کند وارد خانه که می‌شون سادگی و
تهلهکی و مرگ یک‌حا در نظرم قرار می‌گیرد
هوای بیرون ابدی است. و انگار پیرمرد
پشت پنجه نشسته است و بالدلی که
همیشه برای دیدن یاری تیک است گاهم



قطع کی پایان می‌باشد؟
● بستگی به اعتبار دارد.
«به خود من گویم که خدا پدر یوشنگو را
بیاموزد که تا همینجا هم آمده
□ این اعتبار کی تأمین می‌شود؟
شما کارمند هستید؟
● خوب، خبر نگارم.
پس به همین دلیل از مسایل مالی دور
هستید، اعتباری به سازمان بیانات فرهنگی
تعلق می‌گیرد و به تغییک بین واحدها
نقسیم می‌شود.
□ کی نوبت بازندزان می‌شود؟
● ذکر می‌کنم پاسخ شما را داده‌ام، این
بنابر حال تخریب بود، معین که بازسازی
شده، بخش مهمی از کار انجام شده‌اما
تکمیل این کار بر می‌گردد به توافق بین
سازمان برنامه و بودجه و میراث فرهنگی
□ آیا میراث فرهنگی قصد ندارد به
شكل رسمی‌تر و معقول‌تری به مستقه
بازدید از مقبره نیما یوشی بدهد و تلید این
خانه را درست اشخاص عالی بگیرد؟
● این امر به مقربات اداری مربوط
می‌شود.
□ یعنی مقررات اداری این اجازه را
نهی‌دهد که همکل منطقی و درستی برای
بازدید مردم از این بنای فرهنگی تدارک
بییند؛ مثل همه دنیا.
● لکر اجازه می‌داد حتماً انجام می‌شد
(به یاد سفر شیزار و باربدید از آرامگاه
حافظ می‌افتم و ملیط‌های حمام و گل که در
کیوسک بایضفروشی حافظه خردیدم)
□ یعنی میراث فرهنگی که متولی این
بنامست هیچ حق دخل و تصرفی در آن
ندارد؛ فکر می‌کنید مسایل اداری مربوطه

هد جا ساخت بود، اینجا مقبره «نیما»
بود، هه بود، تاره فهمیدم چرا (بین مرد) آن
روزها گفت بود:

من دلم سخت گرفته است ازین
میهمانخانه، مهمن کشن روزش تاریک
که به جان هم نشناخته انداخته است
چند تن خواب‌الولد
چند تن ناهموار
چند تن ناهشیار
سوز یابیز، سر ما را بدرقه راهم می‌کند و

من پرسم؛ بیشتر چه کسانی برای بازدید
می‌آیند؟
خانجی‌ها بعد از مراسم بزرگداشت دو
سال پیش که برایش گرفتند، خانجی‌ها
خیلی می‌آیند
نور از درز پنجره وارد می‌شود، دلم
می‌گیرد با اینکه زن فمسایه می‌گوید:
«خیلی‌ها می‌آیند، اما احساس می‌کنم که
نیما هنوز تنهاست به باد شعر «آی
آدمها» یعنی المتم نیما هنوز قریاد می‌زند
«آی آدمهای اما و هیچ گوش شنواری فریادش
نمی‌ست، مثل آن روزها»

محوطه جلوی خانه پر از آجر و گل و
سنگ است، رنگ خاک زمین با قدرمنی
برگهای مرده پاییز در آمیخته است شاید
آن روز که نیما شعر (برف) را می‌سرود
اینها این طور متوجه و تاریک و سرد تبود.
اما سرخی برگهای زمستان زده همین رنگ
بوده آن روزها بیوارهای این خانه از نفس
گرم مردمی عاشق پر از شور زنگی بود
زمین با برگهای قرمز فروش شده،
برگهایی با تن خیس و مروطوب و سه هر
لحظه غلیظتر می‌شود، و پیرمرد که
صدایش سبز بود با اگشتن بلند و
استخوانی اش ته مداد هزار بار تراشیده
شده را بر تکه‌های گاغه می‌نشارد و
می‌نویسد:

زردهای بی‌خود قمز نشندند،
قرمزی رنگ نیداخته است بی‌خودی بر
دیوار

«وازنله پیداییست
گر ته روشنی مرده بر فی همه کارش
آشوب
بر سر شبشه پنجره بگرفته اقرار...»

یک مستوفی میراث فرهنگی منطقه:

تکمیل بازسازی خانه و آرامگاه نیما بر می‌گردد
به توافق سازمان برنامه و بودجه و میراث فرهنگی
برای تأمین اعتبار

کار ما فرهنگی بوده و گرنه می‌توانستیم در خانه نیما را
بینندیم و کسی را راه ندهیم



دستها می‌سایم
تا دری بگشایم
بر عیث می‌پایم
که به در کس آید
در و دیوار به هم ریخته شان
بر سرم می‌شکند
من تراوود مهتاب
می‌درخشد شبستان
مانده پای آبله از راه دراز
بر دم دهکده مردی تنها
کوله بارش بر دوش
دست او بر در، می‌گوید با خود:
غم این خفته چند
خواب در چشم قرم می‌شکند!
پاپوشت‌ها:
۱ - ۱۲۲۱ - یوش - صفحه ۵۵۰ از
مجموعه کامل اشعار نیما - انتشارات نگاه
ب محت سیروس طاهی‌زار چاپ چهارم
۱۲۷۵
۲ - لقی بود که جلال آلمحمد به نیما
داده بود
۳ - افسان - بند آخر - تاریخ سرایش
۱ دی ماه - صفحه ۵۰۹ - همان
۴ - شوبدن - ۱۲۲۲ - صفحه ۵۰۲
همان
۵ - من تراوود مهتاب - ۱۲۲۷ - صفحه
۴۴۵ - همان

این‌سان در مورد سرفت پنجره‌های عتیقه
ساخته‌اند حسبی‌هایی کرد، طبعاً اگر چندین
اتفاقاتی هم رخ بدهد چون پیگرد قانونی
ندارد و آنجا تکیه‌ان رسمی ندارد خیلی
دور از انتقام نیست.

* نکفت بولی هم از آنجا سرقت شده؟

□ مگر چنین اتفاقی فتد؟

* می‌اید به خرق ایشان استناد کنم؟

□ مگر شما نکفید که ایشان معتمد
 محل و مورد اطمینان میراث فرهنگی
 هستند؟

* ما تایه حال این مورد را نشیده‌ایم
و گرنه از متربین تیروی انتظامی اقدام

می‌کردیم و اگر هم بوده حتماً قبل از تحول
ساخته‌ان به میراث فرهنگی اتفاق افتاده
□ از همکاری شما متشکرم، بخشید

اگر لطف کنید و تام کامل‌تان را یافر ماید

* گوشی به شدت روی تلفن گوینده
می‌شود و ارتباط قطع می‌گردد

برای یک لحظه عصباتی می‌شوم، اما

فکر می‌کنم به تعیین «نیما» «حق‌گرانی» این
چنین مأموریت و مغذو.

یاد نیما می‌افتد و همه تنها ایشان
شاید به اعتبار همین می‌اعتنایی‌ها بود
که این چنین سرو.

کی حل می‌شود، به هر حال گردشگران
خارجی هم از این بنا دیدن می‌کنند

* شما ناریه مردی بی‌چانید، سشوالت
شما مشخصی است

□ من این طور فخر نمی‌کنم

* بی‌پند این بنا جایی واقع شده که
نیمی از سال صعب‌العبور و برق‌گیر است

و به همین تلیل ما تنها برای جلوگیری از
تخرب آن تا حدی کار بازسازی انجام
دادیم و کلید را در اختیار قوه معتمدی فرز
دادیم که اهلی و شورای محل او را حابید
گردیدند، و اجاره دادیم در پسته نیاشد، کار
ما فرهنگی بوده و گرنه ما می‌توانستیم در
آنچه را بیندم و اجازه بازدید ندهیم!

□ یعنی در حقیقت هنوز این بنا برای
بازدید رسمی آماده نیست.

* در حقیقت چنین چیزی نیست تا حد
ریادی کار بازسازی بنا کامل شد و هر کس
بخواهد می‌تواند بازدید کند خود شما
مشکل برای بازدید داشتید؟

حالا چه غرق می‌کند که این کلید در
نیست یک معتمد محل باشد یا یک تشکیلات
بن هریز چند نفری؟

□ اما اگر ایشان در ساعتی یک
جهانگرد از این راه صعب‌العبور خودش را
به یوthen رساند منزل نبود چه؟ حسناً

• اگر خانه نیما

میراث فرهنگی است

چرا متولی ندارد

• زنی که کلیددار خانه و
آرامگاه نیماست می‌گفت:

در زدن ناشناس

پنجره‌های قدیمی خانه

را برده‌اند

بر آنکه تا در صفحات شعر آرها و وزنهای به سوی شعر جهان دار کنیم و تلاشان بر این است که آنچه از شعر نیگران در این صفحات می‌آید، انتخاب برتر باشد و نهایانگر ویژگی‌های شعری کشورهای دیگر در این شماره تنها یک شعر از «نقی ساکس» داریم، به عنوان آغاز، بدون آنکه ادعا کنیم انتخاب برتر است. ایند ها این است که شاعر ایران و مترجمان گرانقدر در کشورهای ماندن این روزه به سوی چشم اندیزی شایسته از شعر امروز جهان ها را یاری دهند.

دو شعر چاپ نشده از حسین مفزوی

کوتاه مثل آه

در زیر این بلند
هاشم قیان هماره سرو دی سرو دهایم
با تیغی بر گلواه
در توبت پگاه
بر سیزدهای خاک
پروانه ایم ما
با طول عمر خویش
کوتاه مثل آه
منصور او جن

بشارت

تنها در عصут چشمهاي تو پيدايت.
وقتی گرمه رامی خندي
در خلعت زلفکارست
بشارتی سمت از پایان ناهمیدی های من.
اما
باز هم
فالمعی به معصومیت تو مذیده ام
ساقی نقای

از کجا؟

از هر خیالی که بخشته ای
سر می زند
زندگی ام را
برگ بری
روی میز
می چینم
خدانگه دار عمرهای کاغذی!
که بقای با شکوه همان
به بازیگوشی کبریت و انگشتی
بسته است

روی هزار محی بهاشید
که از باد دیم و دانه و دامن
رفته اند
از عجایعه
گنجشکهای خشک شده
در تاقچه ها
دوباره تخواهند?
از کجا که هیمه های زمستانی
در کوره ها
دوباره
سبز نشود؟
دوباره
باز نگردم؟

نکاه!

دو چشم
دو بادام از کشکول درویشی
که جبه بر دوش حباب می اندارد
و با پاهای خشک
از دریا
عیورش می دهد
دو چشم
دو برگ از درختی
که در هشتادین باغ معلق
میروید

و بیش از نکاهی
سبز نمی ماند
اگر نکامم هم نکنی
به تنها بی امان

حریف کرکس نیستم
که ایگتوه بی امان
دانه های انار مان را
بر می چیند

چنعت سبزا
نکاه
پاییز ۷۶ - زنجان

در کوره ها

تلی ساکس - ترجمه علی عبدالهی

همسرایی نجات یافته‌گان

مختاری دهدیزندگی را بوتارهای سرگیرید
اگر نه، او را پرمندای
پُر شدن سلطانی از چشمته
می‌تواند طلسیم سخت در میان را بستجد
و اخراج پراکنده‌گان را
کرد آورد

ما نجات یافته‌گان،
از میان آنان که هرگز، نی لیک‌هایش را
از استخوان‌های لاغر ایشان می‌تراسید
و کمانش را از استیاقشان
پیکر هامان هنوز
با هوسمیقی خاموش خود می‌نالند

زود است، سکی در زده را نشانه‌گان دهد
شاید که، شاید که
چون غباری فرو میریم
برابر دیدگانشان
چون غباری محو شویم
چه چیز تارو بوده‌ان را درهم می‌شند
ما نجیف‌شده‌گان از میان آنها یعنی که
روحشان با کشتنی لحظه‌ها
از دل نیمه شب، به جانب کردگار گریخت
دید زهادی پیش از رهایی خالبدهان

ما نجات یافته‌گان،
هنوز هم، برابر دیدگانشان، در آسمان ای
حلقه‌هایی است برای گردشان
همچنان با قطره‌های خوفمان
ثانیه‌های ساعت‌شمار می‌گذرد

ما نجات یافته‌گان،
همچنان، کرهای هر انس ما را هی جوond
پیشانی قان در غبار کم است



ما نجات یافته‌گان
دستهای شما را می‌فتاریم
دیدگانشان را باز هن شناسیم
ها را اما همچنان بدرویدی در غبار
با شما پیووند می‌دهد
بدرویدی در غبار با شما پیووند می‌دهد

ما نجات یافته‌گان
از شما می‌خواهیم
آغذیابان را
به آهستگی بر ما بنمایید.
کام به کام
از ستاره‌ای به ستاره‌ای
ما راه بروید

دکتر «جلال الدین کزاری» استاد زبان فارسی و پژوهشگر و مؤلف صاحب نام ایران مدنی است که در آن سوی مرزها و در گشور اسپانیا به سر من برد و به تدریس زبان و ادب فارسی مشغول است. وی اخیراً سفری کوتاه به ایران داشت و اقامی چند روزه استاد فرهنگی به دست دادخانه در مورد ادبیات فارسی و داستان‌نویسی امروز ایران پس از این سفر اخیر و بافته‌های جدیدش با او به گفتگو پنجه‌بیم.

آنچه می‌خواهید خلاصه‌ای است از گفتگویی هولانی با دکتر کزاری در زمینه ادبیات امروز ایران:

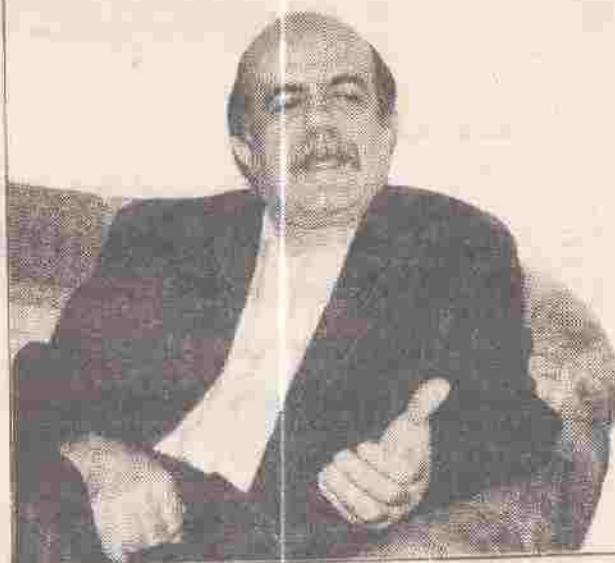
لازم به توضیح است که متن گفتگو عیناً بر مبنای پاسخهای استاد تنظیم شده
■ داستان‌نویسی و داستان‌نویسان ما تا په اندازه در گشورهای اروپایی شناخته شده‌اند، به ویژه در اسپانیا که شما فعل‌اُدر آنجا متفق‌العمل هستید؟
• داستان‌نویسی ایران در اروپا چندان شناخته نیست و اگر شناختی نیز هست یا به ادب کهن ایران باز می‌گردد یا به مسل پیشین داستان‌نویسان ایران، برای نمونه یکی از استادان اسپانیایی به نام «طیمورین» یوف کور و چند داستان کوتاه از صادق هدایت رایه اسپانیایی برگردانیده است.

راست این است که ادب امروزی ایران در دیگر گشورهای اروپایی چون فرانسه و انگلستان و آلمان بیش از اسپانیا شناخته است، هر چند که ادب گراندیگ و دیرپایی ایران و حاور زمین از دید ادب‌دانان و مصحح‌سنگجان بر روندها و گونه‌های داستان‌نویسی در اسپانیا اثر نهاده است. می‌دانم که برترین آفریده ادبی در فرهنگ اسپانیایی «دن‌گیشتون» است «سرداشتن» با لگارش این داستان بلند و پرآوازه خیزشی ادیب را در اروپا برانگیخته است و گونه‌ای تو آیین از رمان را شالوده ریخته است «دن‌گیشتون» خدستار و ریختنده است بر داستان‌های بهادران و ماجراجویانه اروپایی که در سده‌های میانی، روایی و گسترش داشته‌اند. «دن‌گیشتون» خامادیشی است، آشفته مغز که می‌خواهد به شیوه شهسواران و بهادران ساموری‌بار به کارهای شکرگز پهلوانی دعست بیاره و بوزه دیوان و غولان را جبر و غلیب بر خاک فرو مالد شود او با

گفتگو با دکتر میرجلال الدین کزاری

آنسوی رود با میگانه است

سریم سمامی - ساقی اقا



داستان‌نویسی تو در ایران دنباله سنت

داستان‌نویسی ایرانی نبوده است، بلکه

زاده گسلی فرهنگی است

آنچه به نادرست شهر تو خواهد شده

است، از نکاهی فراکیر دنباله سنت

ادبی ایران در سخنوری نیست. آن نیز

زاده گسل است. زاده پیروی و تقلید است.

برای همین هد بی سرانجام و خام

مانده است.

از این روی، هرگز به پیوست و فعبستگی نینجامیده است و سازمان و سامانی سنجیده و در هم تنیده را در آفریشنهای ادبی و فرهنگی پدید نیاورده است و آنچه را که داستان (امتکت) می‌خواهیم، بی‌بنکده است. آنچه زاده گمیختگی است، جزو آشفتگی و بی‌سامانی دیریشیدگی نمی‌تواند بود، اما داستان تویسی در کشورهای اروپایی بدین‌گونه نیست.

□ چگونه است؟

* سنت ادبی در کشورهای اروپایی پایه‌یده است. دیدگاهها و دیستاخها و خیزش‌های سو در داستان تویسی بزرگ‌راه‌های این سنت پیدا شده است. اگر داستان تویسی در سده‌های میانی در اروپا وجود نمی‌داشت و آن داستانهای پرماجرا و پهادران توشه نشوند، هرگز داستان تویسی به آن گرافستگی و پرمایگی که امروز رسیده است، نمی‌رسید. کوته‌ها و بیستاخها در داستان تویسی از دل سنت‌های ادبی در سده‌های میانی در کشورهای اروپایی در آمده است. اما اما ایران‌ها، یکباره با داستان تویسی اروپا آشنایشیدیم، در برای آن به شکفت آمدیم، ما را افسوس کرد و ما ب نگارش داستان به شیوه می‌گوییست از سنت ادبی خوش پوداختیم.

به سخن دیگر: آن رمیمه‌ها و مرحله‌های تاریخی و اجتماعی که داستان تویسی اروپایی جیموده است تا به داستان تویسی اروپایی رسیده، در ایران هرگز پیش تبادله است. برای همین است که می‌توانم گفت: توانسته‌ایم راه راستن خوبی را در داستان تویسی بخایم. یعنی توانسته‌ایم به گونه‌ای سنجیده و درست و پایدار پایه داستان تویسی ایرانی را تهیم برای همین است که در این آنچه‌باره که سازار داستان تویسی ایرانی در روزگار ماست آن داستان‌هایی که با رویکرد مردم روبرو شده، پایدار نمایند. خواستگار بسیار یافته‌اند که بگوئه‌ای باست ادبی ما و روانشاسی جمعی مادر پیوست بودند.

□ چرا بعضی از کتابهای داستان یکباره با توفيق غیرقابل تصور در جامعه روبرو می‌شوند؟

* در این چند سال این شمه داستان، نوشته شده، اما هیچکی بخ و اثر «بلندار

من داشته‌اند. از آنجاست که در زبان پارسی واژه فرنگ و فرنگی که به معنی فرانسه و فرانسوی است با گسلش در کاربرد، در معنی اروپا و اروپایی، یا حتی جهان باخته و آنکه وایست به این جهان است، به کار برده می‌شود.

داستان تویسی تو در ایران دنباله سنت داستان تویسی ایرانی شجوده است و زاده کمی فرهنگی است. جوانه‌ای نیست که شکفت و شاداب، روی به سوی انتهای تو و قلمروهای نایسوده و نایموده در آفریش ادبی بر درختی گشتن بیع و بسیار شاخ که درخت سنت ادبی ایران است، رسته باشد و از آن توش و شوان پیلیدن یافته باشد. هرگز این گستته از سنت نه تنها مایه بالیدگی و پروردگی و پرمایگی خواهد شد، به ناجار به آشوبگاری و هرج و مرچ خواهد انجامید و نوانهای آفرینشگی را به هر ز و هدر خواهد برد و روشهای آن به بیزاره خواهد کشانید.

ما نمی‌توانیم به یکبارگی و ایستاده از کنار پرگاهی که گسل فرهنگی است، گونه‌ای را در داستان تویسی از دیگران بستانیم و آن را به شایستگی و توانمندی در این خوبیش به کار گیریم. این‌گونه از آن روی که از آن مانعده است و چونان دانه‌ای از تغیر سنت ادبی، با پیش د پس خوبیش پیوتدی اندامواره و معنی دار ندارد، کافی‌اند آشفتگی و بیراهه‌گی خواهد شد؟

□ ارتباط سنت‌های ادبی با شیوه‌ها و گونه‌های مختلف باید چگونه باشد؟

* در کشورهای فرهنگی ایرانی که شیوه‌ها و گونه‌های توین داستان تویسی در آنها پیدا شده است سنت ادبی همواره زده است و پیوستگی دارد و هر آفریشی این به خیزایه‌ای می‌ماند خرد را بزرگ از دریایی زده و تینه و آفرینش که دریایی سنت است. این دریا یا آنکه هر زمان تو منشود و تعود و تثابی دیگر سان می‌باشد. همواره آن دریا که بوده است، می‌ماند و دیگرگوئی پستاندین و ساختاری در آن رع نمی‌دهد. آن دیگرگوئی که گسل گستته از گشته و بی‌بیود با آینده باشد و دریا را از چیستی سرمنشیم آن به دور بدارد و از دریا بودن بیندازد.

نوجویی و نوگرایی در فرهنگ توین ما بیشتر برآمده و رایده از گسل گستته از

آسیابهای بادی یکی از این «سترندها» و کارهای نمایان است که از پرآوازه‌ترین رخدادها در ادب اروپایی است. با دن گیشوت، گونه‌کهن رمان به فرجام می‌آید و گونه‌ای تو آغاز می‌گیرد که آن را «پیکارسک» می‌خواند در رمان «پیکارسک» چهره نخستین و برقین همراه و گونه‌ای ریشخندآمیز از قهرمان است. بر آن رفته‌اند که سرواشق در آفریدن این «ضدپرمان» نیز در ساختار داستان خوبیش - دن گیشوت - از ادب خاور زمین اثر پذیرفته و بهره برده است. ضد پرمان او با چهره‌های نخستین در داستان هزار و یک شب مانند: علی‌بابا که سرور و سالار دزدان بعفاد است. سنجیدنی است. نیز سرواشق در دن گیشوت شیوه‌هایی که در داستان تویسی خاور زمین را که در ایران نیز کاربرد و روایی بسیار داشته، به کار برده است.

□ شیوه داستان در داستان

* به که در کتابهای چون: «هزار و یک شب» که بازگفت و یادگاری است از «هزار افشار یهلوی»، «کلیله و دمنه» و «مرزبان خانمه» یا در ادب در پیوسته‌دار کتابهای چون: رازنامه مفترک «رسولانا جلال الدین» به کار گرفته شده است.

□ به نظر شما چرا ادبی وجود سنت ادبی درخشان و طولانی تتوافت‌نمایم در داستان تویسی نوین آثاری جهانی پیدید اوریم؟

* از دیدگاههای گوناگون می‌توان به پرسش شما پاسخ داد. اما شاید پاسخ فراگیر و همه سویه به این پرسش چنین بتواند بود: «گمیستن از سنت» داستان تویسی به شیوه توین را می‌آز اروپایان آموخته‌ایم و ستاندهایم این شیوه بر جوشیده و بی‌آمده از سنت دیربان و دیریایی ادبی مانند شیوه توین که بستانگان این می‌ویسندگان به شیوه توین که بستانگان این شیوه بوده‌اند شیفت و سودایی داستان تویسی اروپایی را به راه آورده است. این گوشیده از دیگرگوئی پستاندین و ساختاری در آن رع نمی‌دهد. آن دیگرگوئی که گسل گستته از گشته و بی‌بیود با آینده باشد و دریا را از تویسندگان اروپایی به ویژه از تویسندگان فرانسوی پیروی کند.

در آن روزگار فرهنگ و ادب فرانسوی در ایران تأثیر بسیار داشته است و نخستین تویسندگان به شیوه توین گران‌قوانسی



41

وَضَعِيتْ شِعْرٌ مُعاصرٌ رَاجِكُونَهُ

* در این سخن هیچ کمان و گلکت و گوپی نیست که سر زمین ما در قلمرو شعر جهان، پایاگاهی بسیار بلند دارد یا بهتر بگوییم داشته است. جرای باور یافتن به این نکته نیازی نیست که ما به پژوهش‌ها و گذاشتمانی های دیرپیان دانشوارانه دست بپاریزیم شما می‌توانید به آسانی به شیوه‌ی آماری سختواران بزرگ ایران را که آوازه‌ای جهانی رفاقت اراد و قلمروهای گونه‌گون شاعری را کاوبیده‌اند با بزرگان پرآوازه در دیگر سر زمین ما بستجید. خواهید دید که همچو کششواری این دید با ایران همسنگ و همتا نمی‌تواند بود سختوارانی چون فردوسی، حیام، سعدی، مولانا و حافظ در جهان بگانه‌اند.

هیچ فرهنگ دیگری نتوانسته چنین
برزگانی را در دامان خویش پهلو و زاند، از این
روز میراث شعری اروها را تمنی توان با
ایران سنتجید، اما در شعر روزگار ما
دانستن به کونه‌ای دیگر است. من همان
دبیگاه آسیب‌شناسخی را که در سخن از
دانستان بویسی با شما در میان شهادم، در
سخن او شاعری نیز می‌توانم به کار گیرم.
آنچه به مادرست شعر تو خوانده شده
است، از نگاهی فراگیر دنباله سنت ادبی ما
در سخنوری نیست. آن تین زاده‌ی گسل
است، رازه‌ی پیروی و تقلید است برای همین
جهت بدانجامه خواه مانده است.

□ این هنرها هم در ساختار و هم در

* ملے سخن تنہا در این نیست که
شاعران شوپرداز «بیکره» و کالبد شعر
بارمی را دو هم رختنند، در «سیماه» نیز

لیست امشب‌های تو دنیا! از شیوه‌های کهن است و از مل آنها برخاسته است و رای‌بدهی گسل‌های فرهنگی و اجتماعی پیشست. بنابراین داستانهای نوین در غرب حوانی‌گران خاص خود را دارد یعنی هنرستانان و هنردوستان و خوانندگان صهنه‌گ با - ویسندگان و روشن داستان نویسی پرورد و تیکارگون شده‌اند. اما در کشور ما کار به این گونه نیست. آن نویسنده جوان پژوهشی که تازه خامه در دست گرفت و سی‌خواهد به آزمودی در داستان نویسی دست پیاره، اگر از این دینستگان های نوآین بپروری گند به گمان من در همان آغاز از کار باز خواهد ماند و خواهد پرورد. این گوشه‌ای تابعه‌چار است که ما پیوسته به آن روزی می‌آوریم نویسنده در آغاز کار سی‌خواهد به شیوه «حیمز جوین» بپرسید یعنی در همان آغاز خود را گزیده کرد. خواهد بخواهد

اگر ما در این شیوه از داستان تویسمی به پروریدگی و پرمایگی رسیدیم، خواه ناخواه از دل آن سیوه‌ها و داستان‌های دیگر جز حواهد خالست اما با گونه‌ای گوهرین و تهادین نه برخاسته و در روشی آن رسان فکار نخواهیم کرد که مردم مالستان را در تحقیقات و هردم مایا داستان تویسمی سنجیده و مه آین بیگانه‌اند، به گمان من تاریخی و کاسپی در هزاره نسبت به تویستگان ماست که نتوانسته‌اند روشنگاهی داستان تویسمی را با هنگاره‌ای جامعه شناختی و روانشناسی در ایران هفته‌گی کردند.

این دست نوشته‌های می‌شود و خواندنگان بسیار می‌باید کسانی در آن می‌روند که این داستانها داستان‌های نیست که می‌باید خوانده شود و می‌گیرند خواندنگان ایرانی هنوز مه رپسند و دریافت والا از دید هنرشناسی تویستگان که چنین داستان‌های را می‌بینند.

به گمان من این دید و داوری درست نیست من بر آنکه در فرجام، کار به دید و داوری مردم یار می‌گردد در داستان تویسمی، ما داستان را بیوای مردم می‌تویسیم دید و داوری سنجیده و درست نه آن می‌خواهد بدید.

۲- شناخت این باورید که
دانستای تقویسمی در ایران باید یک روند
تاریخی را ملی کنند. تا اینکه بتواند به آن
روندی که در جهان معمول است برسد و
ادمیات دانستای ماحفاظ شوند.

خمام، را بیافته است. کتابی که در رمان
کوتاهی چاپ های بسیاری از آن باشد است
داده شده است وار کلار در این است که
فضای ناسیان، فضای ایرانی است/ بعدی
نویسنده آنچه را که از دل او جو می خواسته
است از تلخود آگاهی او جوانان زنی ایرانی
بر می آمده است بگاشته است متبر روشن و
روان نویسنده و توانانی او در فضاسازی و
بار آفرینی روزگاری از تاریخ ایران که
جدان هم دور نیست از ناسیان او دلستانتی
کرم، گیرا، پرپیش و شورانگیز ساخته است.
شما زمانی که ناسیان را من خوانید، در آن
هر گز احساس بنگانگ، نعم، گند

اگر تلاش‌هایی از این‌گونه در
داستان‌نویسی ایرانی رخ بدهد ما راههای
رواست و روش‌عن خویش را در
داستان‌نویسی آغاز کردیم، اما می‌بینیم
که شیوه‌نگاری مایه ادب اروپایی تا حدان
جاست که حتی زمانی که داستان‌هایی از
این دست نوشته می‌شود و خوانندگان
بسیار می‌باید کسانی بدأن می‌روند که این
داستانها داستان‌هایی نیست که می‌باید
خوانده شود و می‌گیرند خوانندگان ایرانی
هنوز به ریاست و دریافت والا آن دید
هرچشم‌گشایی نمی‌دهند که چنین
داستان‌هایی را می‌بینند

بـه تکفـن من این دید و داوری درست
تـیـسـتـ هـنـرـ آـنـمـ کـهـ درـ قـرـحـامـ،ـ کـارـ بـهـ دـیدـ وـ
داورـیـ مـرـدـمـ یـارـ مـنـ گـردـدـ درـ
دـاـسـتـانـ توـصـیـهـ،ـ هـاـ دـاـسـتـانـ رـاـ بـیـوـایـ هـنـرـ
مـیـ تـوـسـیـمـ دـیدـ وـ دـاـورـیـ سـتـجـیدـهـ وـ درـستـ
اـزـ آـنـ مـرـدـ خـواـهدـ بـوـ.

□ این شیوه دیگر در غرب دیگر اعمال نمی شود

● در باخته رمین، روزگار این شیوه از داستان توصیی سر آمدۀ است و دبستانها و دانشگاه‌ها نیز آنرا غیرهای دیده شده

نویسنده جوان در ابتدا می خواهد به روش «جیمز جویس» بتویسید پس در همان آغاز خود را کم خواهد کرد و خواهد باخت زیانگبارترین تالابی که هنر می تواند در آن بیافتد و نایابد شود، تالاب تقلید و تکرار است.

تجهیز و آگاهانه استخدام پذیرد.
اگر آنچه را که از غریبگاهای دیگر به
وام می‌ستاییم در «هაضمه تاریخی» خوبیش
بگاریم و آنها را از آن خوبیش گردانیم.
پیور: گی و برمایگی غریبگی ما را سودمند
خواهد افتاد اگر ما برای نموده می‌خواهیم
مردم سالاری ادموکراسی اکه در این
روزگار از آن سخن من گویدن را باختیر مین
ستاییم ساید بتوانیم آن را بگوئه‌ای
سطابق مردم سالاری ایرانی که از دل
فرهنگ، ارزشها و سنتها و هنرهای
جامعه‌مناختی و روان‌شناسی و تاریخی
ما بر جوشیده است بدل کنیم و گرته
پرسان و زیان‌های گونه‌گون اجتماعی،
روانی و فرهنگی به بار خواهد آورد
ت: فکر می‌کنید فرهنگ ما تا چه اندازه
برای دیگران مناخته شده است؟

* من می گفتم که اگر دانش آموختگان و فرهنگستانچان جهان غرب یا آنچه ما آن را فرهنگ ایرانی می خواهیم آشنا شوند، آن را ارج خواهد نهاد و بدان دل خواهند بست دشواری و گزندگان در تلاشیان است در این بست که ما چیزی تذکریم که در پیش یزدیم در این است که ما تنواعیت ایم رمیمه را برای در پیش نهادن فراهم کنیم

من گمان می‌کنم به هر شیوه‌ای که
می‌توانیم باید بکوشیم دو مivoی آن رود را
به هم بینویسیم، اما روش‌ها می‌گمان باید
روش‌های فرماتکی باشد نمی‌انگارم که این
کار به تلاش شتگرفن میان داشته باشد زیرا
ما باید شارم‌گه ارزش‌ها را بفرازبینم و آغاز
کنیم هزاران سال است که این ارزش‌ها به
شیوه‌ای درست، منجیده، دانشورانه، به
شیوه‌ای که تأسیتی‌ها و شاهزادگان‌ها را
برآورده‌اند و محاطیان و شفوندگان ما را
درمانند. غریب پیش بینیم و رازمیته‌ها را برای
آشنایی غرام کنیم.

تبه یک گسل در روند شهر ایران
شاره گردید، این گسل در کدام قسمت از
تاریخ شعری ما ایجاد شده است؟
* این گسل چه در زمینه شاعری و چه

در زمینه داستان نویسی (زمانی آغاز شد که ما آشنایی با فرنگیان (اروپاییان) را در قلمروی گستردۀ بنیاد تهادیم از دید تاریخی می‌توان گفت. از روزگار مشغولیت و چندی بیش از آن نویسنده‌گان و سخنوران ما آغاز کردند به آشنایی با ادب اروپایی به ویژه ادب فرانسوی. برای همین است که در زبان پارسی آنها که پیشتر گفته شد، واژه «فرنگ» یا «فرنگی» به معنای اروپا و اروپایی است. چرا که ما آشنایی با اروپاییان را هم‌زمان آشنایی با فرانسه آغاز کردیم. پیشتر فتیاهی چشمگیری که اروپاییان در آن روزگار داشتند، و این مانندگی‌هایی که ما از آن در رفع بودیم سبب شد که ما به گونه‌ای خودباختگی در چهار اروپاییان دچار بیاییم. این از خود بیکارگی پایه و انگیزه‌ای شد که ما از گذشته خود بگسلیم، پایه و ادار افرویش شهر آیینی بویر نقلیه بهمیم آغاز بگاهیم. آن بعد

۹ نظر شما این است که نباید از هیچ فرهنگ اثر بکیریم
۱۰ سخن این تبیت که ما در های سرزمین خود را بنای بستگیم، از هیچ فرهنگ و تدبیر اثر بکیریم. دادوستدهای فرهنگ می توانند مایه پر علیگ و بروزگی شود، اما اگر به شیوه‌ای درست انجام بذند

اگر پیکسوسو یکسره اثروگذاری و کار آینی
پاشد، سبوي دیگر یکسره کار پذیری و
اثرستاني این دو همین خواهه خواجهه در آن
تحتستین، و نگ خواهد باخت و از میان
خواهد رفت. دادوستد باید به شیوه‌های

* هرگز خواست من این نیست که
بگویم آنچه سروود می شود، بیهوده است.
سخن من در کسان یا سروودهای ویراه
نیست در دیستان‌ها و شیوه‌های شاعری
است یعنی اگر ما برای نعموت به تماذگرایی
در ادب روی می‌آوریم که دیستانی است در
شاعری این تماذگرایی باید به گونه‌ای پاشند
که از دل سنت ادبی‌ها پرخاسته باشد.
تمادگرایی در شعر به کار می‌رود، اما آنچه
امروز در شعر به کار می‌رود، از تماذگرایی
در شعر کهنه پارسی گسترشته است و برایه
پیروی از ادب بیگانه استوار شده است و به
همین دلیل نمی‌تواند پاره‌ای گوهری از ادب
باشد.

ما هم تواییم در کالبدنای نو، بی سامان
و شکسته نیز شعر بگوییم، اما در پیووند با
مسئل شعر امروز و لی به هر روح هرگز
نه تواند همسنگ و همطران شعر کهون
باشد.

«مثُل اینکه این اتفاقات در زندگی دیگری
روی می‌دهد مثل اینکه خواب می‌بینید...»
ولی نه آو پیش از این هم همین زنگ را در
وضعیتی همسان فشار داده بود. با خود
گفت: «خوب، کارمان را بکنم» و نست پیش
برد. اما فرنست زنگ زدن تیافت. دن، بی صدا
باز شد شاعر در آستانه در ایستاده بود و
بنی از انداش در تاریکی بود. پیزامه پر
چروکی به تن کرده بود و دمهای های
کهنه‌ای پیش داشت. موهای جوگتمی اش
پرپیشان بود. هانند کسی که دچار ناراحتی
کرد یا بیخوابی و یا هر دو بشد زیر
چشمهاش بادکرده بود.

به دیدن کمیس، شاعر انگشت برروی
لبها گذاشت و زمزمه کرد:

زنم و دخترکم هنوز خوابید.

کمیس گلویش را صاف کرد و با
صدای خفه‌ای تنهایت کرد:
- من... من... آقای «ریکوس» باید با من

بیاندا

شاعر شاهه‌های لاغر و خمیده‌اش را باز
هم کسی بیشتر خم کرد و گفت
- مستظرتان بودم کمیسرا چندان
حاضر است. ولی دلم می‌خواهد که بدون
بیدار کردن آنها بروم اینطوری ناراحتیش
کمتر است. متوجهید؟

- هر طور که شما، مایلید آقای
«ریکوس»!

- شما بفرمانی داشت ساختمان
بنشینید تا من لباس بهوشم و یادداشت
کوچکی برای زنم بنویسم.
کمیس پذیرفت و معجان که با اختیاط
راه می‌رفت تا سروصدا راه بیندازد، خانه
کوچک را دور زند در زیر چفته انگور
و حشی، کنتش را در آورد و روی یکی از
صلدلی‌های حصیری که دور یک میز
آشپزخانه چیده شده بود ولو شد بعد، با
حرکتی سریع، کمریدش را که هفت تیر
خدمتش به آن آویزان بود، باز کرد و روی
میز گذاشت. روز داغی در پیش بود و داشت
شروع منشد روز لعنتی! کار لعنتی! از
اینکه مجبور بود «ریکوس» را نستگیر کند
ناراحت بود؛ شاعر شهرتش از مرزاها
گذشته بود و خود کمیس هم چندین
شعرش را از برداشت. همه جا، مثل شاعران
فراوان دیگر، اسم این شاعر هم در فهرست
سیاه بود. این باع این فهرست را در آخرین
لحظه بدمست کمیس داده بودند. پس از اینکه

بازداشت

آندره کدروس

ترجمه رضا سید حسینی

این داستان ظاهراً با تاثیری از ماجراهی دستگیری صدما نظر
از روشنفکران، نویسنده‌گان و شاعران یونانی و از جمله یانیس
ریتسوس یکی از نام‌آورترین شعرای معاصر یونان در
نیستین روز پس از کودتای سرمهک‌هادر یونان در سال ۱۹۶۷
نوشته شده است.

کمیس یکم تردید کرد. آیا ننگوله‌ای
بالای در بود که به محض باز شدن در صدا
من کرد؟ در هر حال برای او چه تقاضاوت؟ باید
به ترتیبی ساکنان خانه را بیدار می‌کرد.
 فقط از پاشنه در صدای خشنی
برخاست. شن‌های راه باریک روبر پایش
صدای من کرد. کمیس متوجه می‌شد که
می‌احتیاط دارد پاورچین می‌زود با خود
گفت: «احمقان است کاملاً احمقانه است!»
اضرافش را تکریست در ماه آوریل، در
ساعتی که عادتاً شیره‌فروش نم در خانه‌ها
می‌اید، آفتاب آتش را گرم می‌کند گلهای
لال عباسی تاره حلقه‌هاشان را بسته بودند
زنبور عسل‌های سحرخیز، بر بیشه شکفت
گلهای «آزاله» گرم کار بودند. در انتهای باغ
خانه کوچک با پنجره‌های بسته غرق در
خواب بود

دم در ساختمان، کمیس، نست بسوی
دکمه زنگ بالا برد، بعد متحضر شد.
ناگهان به نظرش رسید که این حرکت را
صدبار، هزار بار انجام داده است. احساسی
که اخیراً پیدا کرده بود مقربش را اشغال کرد.



زندگی من گفتید
و بعد ابروهای پریستش را در هم گشید
و توی مفروش حساب کرد
- فکر من گفت که این دفعه سوم است
- بدفعه چهارم، اما دفعه آخری مهم نبود
غوراً ولقان کردند
- ولی این دفعه جدی است نه؟ شهر از
سرباز پر شده تمام شب صدای تیراندازی
شنیدم. این آقایان بالا خواه کوتایشان را
کردند! همینطور است؟.. و حال نارنده برق
مردم را دستگیر می گشتند
شاعر متوجه شد که کمبیسر گوش
نمی گند. گفت:
- منتظر چه هستیم؟ مثل این گه نست و
دلخان بکار نمی رود؟
کمبیسر دانه های عرق را که در
پیشانیش پیدا شده بود با پشت نست پاک
گردید
- دارم پیر می شوم آقای ریکوس
- شاید پیر شده باشید، مثل هر کس
دیگر، اما تغییر نکرده اید
کمبیسر محکم اعتراض کرد:
- چرا تغییر کرده ام، شما نید که تغییر
نکرده ایدا هنوز ولگن آن دوز و کلکه های
سرخ تان نیستید و حال آنکه کافی است
چهار کلمه اعلام کنید: «اتکار می گتم». دیگر
در سیاست مدخلت تخواهم کرد. «اجازه
بدهدید به عنان بگویید: برای مردم و به من و
سال شما. که شاعرید و زن و بچه هم
دارید.

شاعر با اندوه گفت:
- دیدید کمبیسر؟.. شما تغییر نکرده اید
شما همیشه از من غیرمعکن و امن خواهید
می خواهید که شرافتم را بفروشم و در
عوض..
کمبیسر دستش را به علامت اعتراض
بلند کرد:
- شخصیتی نشوید آقای ریکوس!
حرفی بود گفتتم. اصرار نه کنمها نشیده
دیگرید
با حرکات آهسته و حساب شده شروع
کرد که بینش را که هفت تیر به آن آلوان
بود دور شکمش که کسی گوشت آورده بود
مرتفع کند. و ادامه داد
- چرا تغییر کرده ام! وقتی که جوان
بودم. و یک مفتش عادی دوره
«متاکسas» (۱) بودم، همه شما
که متوسل همها و سوچیالیست ها.. و هر

چشم عاشان مهم نیست که مرد آنها سپید مو،
خمیده قد و یا تجیف باشد. مهم این است که
حرلهای گوشن توازن بروند. کمبیسر به خود
گفت: «اشکال ندارد. او حالا مرا غراموش
گرده و ناره یک غزل می سازد...»
حق خشن خفیف، شن ها متوجه شدند.
که اشتباه می گند. شاعر در کنار ساختمان
ظاهر شد صورتش را اصلاح گرده بود و
یکست که و شلوار قلائل خاکستری
پوشیده بود و جسدان مستعملی بست
نشست. چشم عاشن آیینش را به کمبیسر دوخته
بود و آرام قدم برمی داشت تازن و بجهاش
را بیدار نگذشت.
جا صندای آهسته گفت:
- من حاضردم کمبیسر
ناگهان سکوتی مطلق پرقرار شد
صدای بال زنوران عسل پتوش می آمد در
امتهای کوچه خرى سروگلاشت به عوغر
کردن کمبیسر آهن گشید و خواست از جا
بلند شود، لاما گوشی بیر اش سنتگیچ چیری
نایدینه نوباره سرچایش نهشت.
- کسی پنشیتید آقای ریکوس؟ عجله
ندازیم.

راست نمی گفت. به هیچ وجه راست
نهن گفت! او می بایستی چندین نظر دیگر را
هم دستگیر کند. اما گونه ای خستگی پر
انتهای عارض شده بود تن و توش
روزگاران گتاشتاش گجا رفته بود?
پیشترها خوینش را یکی از سقون های
جامعه می داشت. لاما زندگی مصحک بود
دیگر پیش نمی رفت. دور خودش می چرخید
این زندگی رفته رفته به گردبوه اسبهای
عصاری می مانست. که در آن همیشه عده
معینی، عده معین دیگر را تعقیب می گفتند.
آری، واقع احساس، کسی را داشت که تحت
تسانیں مشروب «کلی» باشد. و پس از
آشامیدن. روحش نسبت به بیهودگی همه
چیز حساسیت پیدا گشت.

شاعر پس از این که هفتی سریا منتظر
هاد، چندانش را به زمین گذاشت. بعد یک
صلیلی حصیری دیگر را مکوس قرار داد و
روی آن نشست و پاهایش را از نو طرف
اویزان کرد. پرسید:

- کمبیسر، تا حال چند بار مرا اول صبح
با خود قاتم برده اید!

کمبیسر شانه سلا انداخت دله می نمود.
به عنوان عذرخواهی دیر لب گفت

- آخر شما همیشه توی این محله

تلقی استاندار او را از رختخواب بیدرون
کشیده بود در این روزها همه از اوقساع
حرف می زندند. همه می دانستند: نظامیان
طرح توطئه ای را در نست اجرا داشتند
باری وقتی که او در دل شب به کلانتری
شناقت، قبلاً تانکها تقدّم حسنه شهر را
«مسغال گرده بودند. سریع چر کوچه
نظمیان گندۀ دفعه ای او را برگ شناسایی
می خواستند. در میدان «کلانتری» و قسم
که برازی پیدا کردن کارت عبور، جیب هایش
را می گشت. یکی از این نست و با چلتی ها
نزدیک بود او را با تیر بزدید

کمبیسر دستق از پس سر به جلوی
موهای کوتاه سریش کشیده بختر «ریکوس»
می توانست بچند ساله باشد؟ بطن قوی
تقریباً هفت مساله بود خود شاعر داشت به
شصت سالگی بزدید می شد. این سرع ها
که گاه در زندان بودند و گاه در تبعید اقلب
فرصت برای تشکیل خانواره تداشتند
برای همین خیلی این ازدواج می گزدند. و
حال او یک بار دیگر مأمور شده بود تا
«ریکوس» را توقیف کند. این شاعر هم
جزو سرخ ها بود. اما چه شاعری! کمبیسر
از حرفه اش بیدار شده بود. لطف پسرای
بازنشستگی پر میزد. هدف زیبادی هم به
موعد بار نشستگیش خانده بود. دو سال
دیگر باید تحمل می کردا. راستی این
نظمی های لعنی نعم توانستند کوئی
مخکشان را دو سال عقب بیندازند؟

آذا وظیقه وظیقه است! حتی بمنظار
رسید که ریکوس لباس پوشیدن را دارد
کم طول می دهد. من توانست این این فرست
استقداده کند؟ و به چاگ بزدید. غیرمعکن بودا
تعاون کمبیسر سر کوچه کشکی می داد و
کوچه هم بیست بود. نه، شاعر از همینجا
از پشت خانه می توانست فرار کند. بشمرطی
که موقع این کار را گردد باشد فقط کافی
بود که از پرچین ببرد. از میان بلاغ های
همسایه فرار کند و خودش را در شلوغی
 محله پناهندگان کم و گور کند. آن وقت نه
کسی او را می دید نه کسی می شناختش.
با این همه شاعر کمکی معطل کردند بود!
کمبیسر لبخندی زد. اغلب اتفاق می افتاد که
نامه خداحافظی می اختیار به شعر تبدیل
شود. خاتم «ریکوس» خیلی جوان و زیبا
بود. و به نظر می رسید که دیوانه وار عاشق
شوهوش باشد. خوب گفت اند که رشها بنا
گوششان عشقباری می گند تا با

که می‌توانست «بسیار خوبه» باشد، تنزل
می‌دهد.

کتاب «دانستهای ایرانی» به گفته گرددآورده در اینتای کتاب به این بهانه گرددآوری شده که محققان و جوانانی که زمان و وقت کافی برای خواندن دانستهای قدیم ایران پاستان و روایتهای قدیم ایران بعد از اسلام (الته در جلد بعدی) تدارند، نستکم کلیت قصه را بدانند و در حمورت علاقه پیشتر به سراغ اصل آن بروند اما در معین جا باید از مولف مختوم سوال کرده که چند درصد از کتابخانه‌های ما مثلاً کتاب «گزیده‌های زادسپور» یا «شکنگ گمانیک و چار» و... را در فهرست منابع خود دارند و اصولاً ناش چند درصد از مخاطبان اجازه استفاده از این منابع کمیاب را به آنها می‌دهد؟

ایا بهتر نیست با صرف انرژی و زمانی که مصلماً برای گرددآوری این کتاب سرمایه‌گذاری شده است شرح مفصل تری، همراه با توضیح اصطلاحات خاص و با تطبیق این قصه‌ها با قصه‌های دیگر کشورها و تفسیر شکل اسطیر در کشورهای دیگر تهیه شود تا این قصه‌ها و همه قصه‌هایی که حلوی هریت ملی و دینی ما مستند تغیرند و تصویر و تحلیل درستی از آنها در ذهن حوالنده ایجاد شود؟

حال که اقدامی با این نیت و در شراط فعلی جامعه ما آغاز شده، ایا بهتر نیست این کار به شکل فعلی و به صورتی نیمه تمام اونک نشود؟

وجود مقدمه بسیار مقید کتاب در باب یکسانی برخی اساطیر اسلامی و پاستانی و نکر آیات و مثالهایی مستند در این مورد مثل نشانه اسطوره ظهور منجی نهایی در

دکتر «احمد تمیم‌داری» با همکاری «بیرون‌شگاه فرهنگ و هنر اسلامی» مجموعه بازخوانی «دانستهای ایرانی» را در ۲۶۱ صفحه یاغیت ۹۰۰۰ ریال تدوین و روان بازار کرده است. هکر انجام چنین کاری، آنهم در شوابیط که سکوت رادیو و تلویزیون در سوره میباشد ایسی و گوش‌نشینی بسیاری از اهل تحقیق همراه با مشکلات همیشگی بازار نشر باعث شده تا چراغ کتاب و کتابخوانی و نقد و میاخته که سوتین روزهای خود را در میان نسل جوان ما بگذراند. اقدامی است شایسته تقدیر.

اما علیرغم سخن گردآورنده مجموعه که در اینتای کتاب آمده است که: «به سبب کمی و وقت و زیادی حجم تحقیق پیرامون اساطیر و تحلیل شخصیتی ایرانی از این کار اجتناب شده قصه‌های مفصلی که در حد یک یادو پان‌اکرافت، کوتاه شده‌اند «بی‌هیچ تحلیل و توضیحی»، این عذر را تامیجه می‌کند و کتاب را تا حد یک اثر «تصیتاً خوبه»

یادداشتی بر:
بازخوانی دانستهای ایرانی
تألیف دکتر احمد تمیم‌داری

یک قطره آب، برای یک دریا قشنگ

ندا عابد

بروزت اندیشه در سالمندی ایران



ذات چنین کاری با تلخیص داستانهای معاصر که همه عناصر آنها حتی اصطلاحات مربوط به پیشرونهای تکنولوژیک برای خواننده قابل درک است نقاوت بسیار دارد. از این مقاومیت که هزاران سال پیش بخیادهای اعتقاد و اندیشه یک جامعه انسانی را ساخته‌است، قطعاً احتیاج به معرفی مفصل و درست هر یک از اساطیر و تعارفها و سبک‌هایی دارد که بالطبع در ذات داستان نهفته است.

قوار است زبان این قصه‌ها طی بازخوانی و تلخیص که صورت می‌گیرد ساده‌تر شود و حجم آنها فم کمتر تا با سهولت بیشتری به سهل جوان مازاده شوند، نسلی که در آستانه قرن بیست و یکم شاید حتی یکباره هم نام یکی از کتابهای را که در «قصه‌های ایرانی» آمده نشنیده باشد، پس تقویت دادن چنین مجموعه‌ای برای چنین مخاطبانی اقدامی است ارزشمند و به همان اندازه حسانی، چرا که انسان هر زمان که شناخت درستی نسبت به یک سیله نداشت باشد خود به خود آن را کنار می‌زند، پس بايد هر تحلیل و معرفی پیرامون این داستانها با شناختی درست و گام به گام همراه باشد.

اما در نهایت وجود چنین تفکری که دنیا جامعه فعلی ما به تاریک مجموعه‌ای جون (داستانهای ایرانی) را دریافته و اقدام برای چاب این مجموعه در شرایط فعلی جامعه ادبی ما جای تقدیر بسیار دارد، اما اصلاح موارد فوق در چابها و مجلدات بعدی ضروری انتکار نماید لست که محدودیت وقت و زمان و بودجه این را توجیه نمی‌کند.

قهرمانان هر قصه و یک تحلیل بسیار کوتاه از این شده‌اند.

اما برخلاف تصویر گردآورنده که معتقد است خواننده این قصه‌ها مثلاً اگر تا به حال چیزی درباره (سمک‌عیار) و زندگی او شنیده، می‌تواند به راحتی و یا مطالعه این کتاب کلیتی از قصه را به ذهن بسپارد و در صورت لزوم به سواع اصل کتاب ببرد. این حالت با از این خلاصه‌های بسیار کوتاه وجود تفاوت ندارد. چرا که تا آنجا که به خود قصه‌ها مربوط است آنچه یک داستان یا روایت تاریخی را می‌سازد تناظر اوج و فروز این داستانهایست. که در چنین خلاصه‌هایی وجود تفاوت داشت، نکته دیگر این که با توجه به فقر کتابخانه‌ها و مراکز فرهنگی‌ها در مورد این گونه کتابها اصولاً چنین تصویری بسیار خوش‌بینان و در حد تفظه‌ای آب بروای تشنگی در گویر است که شعری جز تشنگی‌گردن او یا گم شدن این قطره‌ها در دریای مشکی شعری تفاوت داشت. و اصولاً خواننده حالی‌الذهن و غیر مخصوص و قلت این کتاب را به دست می‌گیرد و معنی نهوده، «ورجعکرد» (قطعه جمعیتی در زیرزمین) و یکسان پنداری حضرت سليمان و جمعیت در تاریخ در دروج (دیو دروغ) و ... و نقش این موارد در ادبیات باستان ایران و بین زرتشت را نمی‌شناسد و تنها در انتهای کتاب به معنای چند واژه منتخب مرفق بر می‌خورد از خواندن این خلاصه قصه‌های کوتاه. بدون داشتن این پیش‌زمینه ذهنی - چه لذت و اندوه‌های کسب می‌کند؟ باید پذیرفت که رفتن به سراغ مقوله‌ای چون روایت داستانها و اساطیر ایران باستان، تحلیل و زمینه تحقیقی ویرهای را می‌طلبد و اصولاً

اساطیر زرتشتی - سنایر ادیان و اسلام و بحث خلاصه و مفیدی که پیرامون تطبیق معارف و داستانهای دینی صورت گرفته است. نشان از داشت مؤلف در این باب و توان وی دارد، پس چه بهتر که بر مبنای همین صورت یعنی ادبیات تطبیقی کاری پیرامون قصه‌های ایرانی صورت گیرد تا هم اقتداء متفاوت باشد در انجام یک پروژه عینی و مفصل در زمینه ادبیات تطبیقی و هم میزان فرهنگی یک ملت را بایانخوانی و تحلیل مفصل از خطه فراموشی برهاشد.

اما در مقدمه کتاب توضیحات کوتاهی در مورد انواع داستان در ایران و جهان آمده است در باب اصطلاحات چون: قصه - روایت - رمان - داستان بلند - چریک - داستان کوتاه - و در زیر هر عنوان شرحی که با حد یک صفحه از آن شده. شرحی که با درین داشتن تعاریف کلیدی درباره هر یک از این اصطلاحات اقدامی مفید و منحصر بهقدر بعثتمار می‌رود و همین چند صفحه در حد یک مرجع مختصراً برای یافتن تعاریقی مناسب و کوتاه در مورد هر یک از انواع داستان سودمند و کافی بمنظور می‌رسد.

پس از این مقدمه مفید و ارزشمند توبت به بازخوانی‌های خلاصه و کوتاه کتابهای مربوط به ادبیات ایران باستان می‌رمد کتابهایی چون یادگار زریان - الوستا - داستان دینیک - شرح سفر اردوراق - گستاخ اپالیش و ... به صورت خلاصه بازخوانی و نقل شده‌اند. این‌ها شرح کوتاهی (گاه حقی در حد دو یا سه سطر) درباره خود کتاب، معرفی نویسنده، زمان تألیف، کتاب اذكر می‌شود و سپس بهترین و مفصل‌ترین قصه‌های هر کتاب با ذکر اسماء

**وقتی که خواننده کتاب «داستان‌های ایرانی»
معنی بسیاری از کلمات مهجور را که در کتاب
آمده، نصی‌داند، چگونه می‌تواند با آنچه در کتاب
آمده ارتباط برقرار کند و چه لذتی از خواندن
کتاب خواهد بود؟**





به بدرقه مردی که عاشق بیداری بود

نشسته بودند روی رمین و من ایستاده در
وسط آنها داشتم متنی را می خواندم دعوت
به ادامه تعطیلی کلاسها و اینکه جلان
رژیم ... اطلاعی که تمام شد با صدایی
بلندتر فریاد زدم من اگر بخشیم اتو اگر
بخشیم / چه نکس پرخورد / و اگر این
شعر شعله‌ای بود که به انتشار بارورت زده
باشند، بجاها به یکباره موجی از حروش
شند و همه باهم ...
من اگر بخشیم اتو اگر بخشیم، چه
کسی پرخورد ...

و نهی دانستم آنکه این شعر را سروده
از کمی دورتر نگاهم می‌کند و منی آید که:
مگر نمی‌دانم عکس می‌گیرند؟ من خواهی
نشانت کندا آنچا بود که برای تحسین بار
حیله مصدق را نقدم و بعد بیدارها تکرار شد
و حالا بعد از بیست و چند سال آمده بودم
برای آخرین بیدار برای آخرین بدرقه و
برای اینکه به باد بیاورم این «خطه» در زیر
شاخه‌های گل و طاقه دل ترمه چه تلاشها
کرد برای بیداری نسلی که بیداری اش را
نهی خواستند و یادو چشم پر از بغض
نمایش کنم ارام حقن مردی را که عاشق
بیداری بود

یادم نیمیست حرف از کلام مجله پیش
آمد که حکایتی از عیید را برایم تعریف کرد.
چه طنزی داشت تکلامش، انکار حکایتی را
که گفت برای او لین بار می‌شنیدم و این از
دیگرگاهی او بود گرم و گیر احرف می‌زد و
گرم تر از آن شعر می‌خواند.
قرار شده بدبخت بروم
کفت: عصر بیا امرون یا هر روزی که
خواستن، بیا دفتر، غفعه بعد که به تفترش
زنگ زدم نبود و بعد فهمید که قلب شاعر
دویاره کار دستش نداده است. قلمی که
بعجای هزاران قلب در یک سیمه می‌قیید
قلبی که بر بود از عشق و عاطه و اندوه
اندوه با خاطر مردمی که حمید فمیش
نگران زندگی شان بود و عشق همان مردم
و مگر یک قلب چقدر گنجایش دارد؟ مگر یک
قلب چقدر می‌تواند از عم نیگران بلزد و از
شامدیها و نامندیها فشرده شود و
طاقت بیاورد؟

تحسنین بار بیست و چند سال پیش
نیدماش در آن سال هایی که سرم بوی قرمه
سبزی می‌داد، مثل خیلی سرهای دیگر و از
خیلی جاهای بوی ترمه سبزی می‌آمد، از
دانشگاه بازار و هزار جای دیگر، انکار هر
کلام آشیزخانه بزرگی بودند که در آن فقط
قرمه سبزی می‌پختند
جلویله‌های دنشکده حقوق بود، بجهه‌ها

باورم نمی‌شد که آن حفته در زیر هناء
شمال بدل ترمه و شاخه‌های گل
«حمدید مصدق» باشد که بر شانه‌های مردم
می‌بود
عاشق بیداری بود بیدار بود و بیداری
را درس می‌داد و حالا خواب؟! خواب بدون
بیداری؟! باور کردنش دشوار است، هنوز
نم

ب بشیری گفتم: تسلیت من گویم
همکار بودند، رفیق بودند و هر دو شفیقت
بیداری و حالا حید بر شانه‌های مردم
خواهید می‌رفت و «احمد» آمده بود به
بدرقه اش، آخرین بدرقه گفتم: تسلیت
من گویم اما از خودم پرسیدم مگر باور
کردید؟ و گفتم: ن!
سه هفته‌ای پیشتر از آنکه به آخرین
بدرقه بروم با هم حرف زدیم: از «ارمه»
حرف زدیم و این که من خواهم در نحسین
شماره، یک شعر چاپ نشده‌اش را داشته
باشم نگران بود نگران اینکه حاصل گار
چه از آب در می‌آید
گفت: در دسر دارد، من دانی که؟
گفتم: من دانم اما کی بی در دسر زندگی
کردید؟
خندید، در خنده‌اش حالتی بود که
احسنهن گردم امیدوارتر شده‌ام، به آینده و
به کاری که باید انجام می‌دادم.

از دام زندگی تا بام زندگی

شاعر مهریانی که می‌شناختم جواب دد
پیشتر
می‌نوز در انتظار گفتگو بودم که خبر
خاموشی اش را شنیدم، شب قبل از آخرین
بدونه‌الفن، به سوغ عکس آن سالها رفتم و
برای اولین بار شوق و نویگی زیدالوصفت را
دو چشمهاي آن عکس دیدم و کلی تفاخر از
ایستادن در کنار یکی از قلمهای شعر
معاصر، فناخزی که فقط یک دانشجوی
جوابی تام می‌تواند داشته باشد، اما چه
آرامشی داشت چهره شاغرا
و مصبع که روپروری بیمارستان می‌ایستاده
بودم، در انتظار دوستی دیگر، برای آخرین
بدونه، پای انتظار شیرین آن سالها افتادم
و پس انتظار سایه انتظار کشنه امروز
مقایسه‌اش کردم همه آمده بودند برای
بدونه، دوستانی که موهای تقره‌ایشان
زمر نوز آقتاب سرق می‌زد، مثل اشک
چشمهاشان، دانشجویانش و جوانترانی
که شاید انتظار دیششان را در این جمع
داشتم.
همه بر حاشیه ساحل، پرواز این پرشه
مهاجر انتظار می‌کردند، با تکاهی تمناک و
زمزمای بی صدا
کوه باید شد و هاد
رود باید شد و رفت
دشت باید شد و خواند
و انگار او فم عمره دوستش زمزمه
می‌کرد.
- من هر مرغ آشتم -
من سورم از شواره این عشق می‌گشتم
چون سوخت پیکرم
چون شعله‌های صرکش جانم فرونشست
آنکاهه باز از دل خلاکستن
بار دیگر تولد من
آغاز می‌شود
و من دوباره زنگیم را
آغاز می‌کنم
پر باز می‌کنم
پرواز می‌کنم

آرامش رهایی از گرداب زندگی فکر
همیشه اش بود تا آن روز که در لامبلای
گلهای سقید بر امواج شانه‌های دوستان
می‌رفت تا به آرامش برسد، آیا این بار نیز
ساحل مرگ وحشت را در چشمهاي
بسته‌اش خواهد بود؟
نمی‌دانم
اما چنان آرام می‌رفت که آرامترین پرواز
پرندگانهای مهاجر را بسیار می‌آورد با
مهاجرتی غریب روز دنگام
باز هم یاد آن روز اتفاق نمی‌افتد.
روزهای آخر دانشگاه و فعالیت‌های فنون
برنامه دانشگاه علامه طباطبائی و
گردنهایی بژومنی دانشگاه از این‌تاری
صیغ جلوی در ایستاده بودم تا بالآخره
حالم متعظمه جادویی (آبی، حاکستری،
سیاه) را بیومنم، بی‌آن که تصویری از او
داشته باشم.

دانشجویان دیگران باشی، مدفن و چون هم
باشی و در انتظار شاعری که اشتعاش را
لحظه به لحظه زمزمه می‌کنی.

انتظار گشیدن در این حال و هوا، تصاویر
اخراجات

را هم در نظر نگریگوئی می‌کند
سرای جام آمد آرام و با سیگاری لای
الگستان و تگاهی مهریان
تغاهیان مارا برای گرفتن یک عکس
دست‌جمعی پذیرفت، خنده د و گفت: حالا
دیگر حمید مصدق کیه که می‌خواهید
باهاش عکس بگیر و زد؟

با صداقت خاصی چند بیتی از منظومه
(آبی، حاکستری، سیاه) را برایمان خواند
قاره احسان کردم پس از صدها مرتبه
خواندن این شعر هر بیت آن را طور دیگری
من فهمم

سرایسر آن روز از هر بیله‌ای برای
پرسیدن سوالی و کهی کوتاه استقاده
کردیم
آن روزها گذشت تا چند هفته پیش و
موضوع تقاضای گفتگو برای (آزمای) و
نگاری اش از حاصل کار باورم نمی‌شد ان

چون قایق سکسته زوفانم
ساحل مرا به خوبیش نمی‌خواهد
امواج من خروجند
امواج سیمگین
آیا کدام موج
اینکه مرا چه طعمه به گرداب می‌دهد؟

گرداب من ریابدم از اوج موجها
در کام خود گرفته هرا تاب می‌دهد

فریاد من کشم
آیا کدام دست

بر پای این نهنج کران بند می‌زند؟
ساحل مرا به وحشت گرداب دیده است

- لبخند می‌زند -
مثل همه در گرداب زندگی گرفتار بود و
عاشق ساحل، اما بیش از آن عاشق پرواز
همانطور که سالها پیش گفته بود

من
پرواز کردام
از باهیان دنیا

ناداهیان دنیا

۰۰۰

تقدیر و تشکر

با توجه به این که حمله به میثی بوس جاسوس‌های آمریکایی که با عنوان توریست به ایران آمده بودند محکم‌ترین مشتبه بود که بعد از مشتبهی محکم قبلى به دهن استکبار جهانی زده شد. بدین وسیله از کلیه کسانی که در زدن این مشتبه محکم سهم داشتند و هر کدام بقدرت بدنی انقلابی‌شان دهن استکبار جهانی را خود انجام دادند، تقدیر و سپاسگزاری می‌شود.

درخواست عملیاتی

با توجه به این که ممکن است استکبار جهانی باز هم جسمارت به خرج بند و جاسوسانی را در نماس توریست به ایران بفرستد از کلیه سیروهای آماتور همه جاسوسی تقاضا می‌شود به محض مشاهده بینی بوس‌های مشکوک بالاگذاره اقدامات لازم را جهت پیاده کردن فک استکبار جهانی انجام دهدند.

احتیاط

چون آمریکایی‌ها آنقدرها هم که مافکر می‌کنند هالو نیستند و احتمال دارد برازی را گم کردن در موبایل‌های بعدی اعزام جاسوس به جای میثی بوس از اتوبوس^(۱) استفاده کنند، شرط احتیاط ایجاب می‌کند که حمله به اتوبوس‌های حامل گردشگران خارجی نیز در نیستور کار قرار نداشده شود.

پیشنهاد ۱. ردیف شدن کلمات جاسوس، میثی بوس و اتوبوس به میز و جه نمی‌تواند اتفاقی باشد، لذا پیشنهاد می‌شود پروردگار «توبوس» یک بار دیگر به نقطه مورد بررسی قرار گیرد.

تعصر: احتمال این که جاسوس‌های آمریکایی با وسایل تقلیلی دیگر در سطح شهر رفت و آمد گند بسیار ضعیف است لذا از حمله به سواری‌های شخصی، تاکسی، وانت‌بار، موتوکار، سچرخ و چرخ دستی جداً خودداری فرمایید.

نژادشناسی

برای این که ثابت کنیم طنز توییسان از نوادگان مرحوم ملانصرالدین هستند نیازی به آزمایشهای تنبیک تیزیست داشت رفتارشناسی این حقیقت را ثابت می‌کند مرحوم ملانصرالدین با جوال‌خواش خودش را آزار می‌داد. طنز توییسان این کار را با «خودکاره انجام می‌دهند»

جرعه فتشانی!

در قراردادی که برای توشنق این دو صفحه با مدیر مجله امضاء کردم در مستون «میران دستمزد» نوشته شده بود: معادل دستمزد پیغمرویس ورنشی، بعد از تمام شدن کار متوجه شدم که «ازما»^(۲) اصلًا سرپریس وزرشی عدارد.

توصیه

قبل از امضای هر نوع قرارداد، یک نمونه از قراردادهایی را که در بعضی از جاهای پیمانکاران امضاء می‌کنند مطالعه فرمائید.

نتیجه

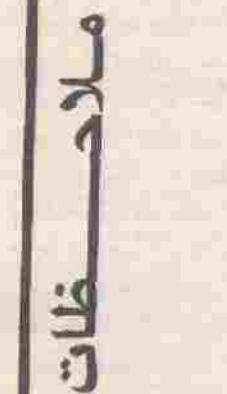
مطالعه این قراردادها به شرعا کمک می‌کند اصول همزیستی مصالحت آمیز و حفظ حقوق طرفین را به خوبی باد بگیرید.

بیت

اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان بر خاک از آن گناه که نفع رسد به غیر چه باک

تکذیب می‌شود:

از آنجاکه اخیراً چند تن از توییستان در راستای ایجاد دو سستگی بین جناحهای سیاسی گشور مفقود شده و سپس فقیدان اثر اگر دیده‌اند بدینوسیله به اطلاع من رساند اینجانب به همچ وجه قصد دو به هم زنی بین جناحهای سیاسی را نداشت و نتارم و رسماً اعلام می‌نمایم که این وصله‌ها به مادر چسبیده ضمماً با توجه به شواهد و دلایل و مدارک موجود اینجانب اصلًا توییسته نیستم «تلیل‌اش همین ملاحظات موجوده لذا از کلیه کمسانی که قصد مفقود و غقید گردن توییستان را دارند استدعا می‌شود قبل از هر گونه اقدام کلیه جوانان را به نقطه بررسی نمایند.

**حقیقت تلخ**

در پشت ظاهر خنده آور طنز حقیقت بسیار تلخ نهفته است. من این موضوع را تدقیقاً وقتی فهمیدم که این مورد حق التحریر این دو صفحه با مدیر مجله حرف می‌زندم طفلک چشمهاش بیش از اشک شده بود.

پر میمید
خوب، جواقید...

- کمیس، شما مرد خوبی هستید، ولی
هیچ من دانید که زندگی در حقا یعنی چه؟...
نه، حتماً نمی‌دانید! ماها و شاید سالها
آدم تحت تعقیب باشد. دائمًا با قریس زندگی
کند و همه نزدیکانش را و کسانی را که
پنهانش من دهنده به حضور بیندازد. من هم پیر
شده‌ام... خسته‌ام... تازه اگر یک فرد مبادی‌سی
بودم موضوع فرق می‌کردا... ولی نه، حالا
اصلًا نمی‌دانم این باصطلاح «ازادی» را باید
چکارش کنم... خوب، کمیس، همه این
چیزها را فراموش کنید من با شما من آیم
شاعر از جا برخاسته بود در چهره او
که گذشت سالها و رنج طولانی استخوانیش
کرده بود، تصمیم بالیندی در آمیخت بود
کمیس هم که محظوظ شده بود به نوبه
خود بلند شد، با لکت زبان گفت:

- حالا که اینطور است... حالا که شما...
خودتان می‌خواهید... ولی این درست نیست
شما شاعر بزرگی هستید... شما خطرناک
نیستید.

شاعر پرسید:

- آه، راستی، اینطور فکر می‌کنید؟...
جمدان و برداشت و طوری خم شد که
گویی می‌خواست بارش کند.
کمیس تحت تاثیر این حرکت قاطع و
محممانه، بطور غریزی یک قدم به عقب
برداشت و بالحن مشکوکی پرسید:
- تویی جمدان چه دارید؟

شاعر که گویی افغان شده بود سری
تکان داد و جمدان را به زمین گذاشت و گفت:
- کمیس، ترس شما و پیش‌داردن از
آنست که فکرشن را بگنید! من دانید تویی آن
چه دارم؟... شعرهای...

شاعر و کمیس مدقن چشم در چشم
هم دوختند از حلقه کرچک همسایه صدای
تو و تو بجه کوچک بلند شد از دور دست
غربیو شلیک تیرهای برخاست که بسا
رگزارهای کوتاه مسلسل همراه بود کمیس
که سریش را پائین انداده بود پس آنکه
متوجه زندگیش باشد، به سمعت در کوتاه
ماع روان شد، هر دو طوری راه می‌رفتند که
تا حد امکان از شرها ای ریز پایشان صدایی
بلند نشود.

[ایران]

آنچه با «ایست تمام می‌شد در نظر من از
المانها بدلتر بودید، عین شیوه‌های بودیدا...

- حالا!

کمیس ریزاب غرفه کرد:

- حالا، با گذشت سال... آدمهای خوب
هستند، و آدمهای بد... همه عین هم
نیستند... و بعدش... هر... خودتان من دانید
من شعرهای شما را دوست دارم...

- حتماً توجه کرده‌اید «مانولیس»، که
شاعرها طوفدار شما نیستند
کمیس از این که دید شاعر او را با اسم
کوچکش صد از سایده لوحی آرام و در
عین حال طنزآمیز او، نحسست هیجان زده
شد برای آخرین بار مقاومت کرد و بالحن
جدی گفت:

- خوب، خوب امن به آن آدمهای
خیال‌بال فکاری مختار... ولی شما آقای
ریکوس، شما فرق می‌کنید... آه خیلی
متاهم، خیلی...

نگاهی به دور پر خوش انداخت در
این محله دور از مرکز شهر، و در این ماغ،
همه چیز بسیار آرام بود... و اگر؟
اندیشه‌ای که در عرض پیدا شده بود، سخت
غیر عادی بود اما امکان عملی شدن داشت.
البته پای وظیفه در میان بود... اما وظیفه در
قابل چه کسانی؟ این نظمایران خشن را او
حتی نمی‌شناخت و غورست سیاهی که
جای محکم توقف را گرفته بود، اضماری
سرهنگی را داشت که اینقدر را هم نشینیده
بود. نفس زنان گفت:

- آقای ریکوس... چطور است که
قدارستان بدهم؟... نه برای ایسکه از پشت
پر نهان، نه نه... چه فکر می‌کنید؟... برای
ایسکه واقع‌افزار کنید کالمست از پرچین به
آن طرف پرید و از وسط باغ فرار کنید.
کار تمام است... طبعاً لازم می‌شود که من
خانه‌های را بگردیم و از زنان را بازجویی کنم
و ضبط ماید و به ترتیب خونم را هم تبوره
کنم... چون معاون در این حالی است
می‌فهمید که فقط دو سال به بازنشستگی
دارم...

شاعر نگاه روشنتر را به صورت
کمیس دوخته بود اری، این «مانولیس» بدر
تفقیه کرده بود ایه... و به هیچ وجه تو خی
نهنگردانه ایست بود که بی هیچ قید و شرطی
شاعر را آزاد کند... چه وسوسه‌ای!... اما
شاعر هر چه بیشتر فکر می‌کرد... چه راه
گرفته‌تر می‌شد کمیس با لحنی مصراحته

توضیح و اضطرابات

امریکایی‌ها به دلیل اختلافات
استراتژیکی که با آلمانی‌ها دارند به
هیچوجه سوار بتن مخصوصاً بتن‌های مدل
بالا نمی‌شوند.

تیفاهه شناسی

این احتیاج که امریکا در آینده
جاسوس‌های خود را با قیافه و لباس مبدل
به ایران بفرستد بسیار زیاد است لذا توصیه
می‌شود به محض مشاهده هر نوع وسیله
نظیمه مشکوک به استثنای موارد ذکر شده
در تبصره یک، بدون توجه به قیافه ظاهری
سرنشینان آن اقدام به عملیات ضد
جاسوسی نموده، فک استکبار جهانی را
فی المجلس پایین بیاورید.

تذکر

در این گونه موارد هیچگونه اعتراضی
از سوی سرنشینان وسیله نظیمه مشکوک
مسموع نیست حتی اگر به زبان فارسی و
لهجه سلیس تهرانی گفتند. غلط کریدم
ولشان نکنید. جاسوس‌ها از این حرgefها زیاد
می‌زنند.

اقدام احتیاطی

یک از روش‌های شناسایی
جاسوس‌های امریکایی، استفاده از
کوکاکولا و «مکدووالد» است لذا توصیه
می‌شود در کلیه عملیات ضد جاسوسی
آهاتوری، یک جعبه کوکا مشهدی و چند
عدد «فیبرگر» که شبیه مکدووالد است
همراه ناشته باشید و چنانچه در شکل‌خیز
هویت هر یک از سرنشینان وسیله نظیمه
مشکوک دچار تردید شدید ایندازیک عدد
فیبرگر و سپس بطری کوکاکولا را اشتباه
بدهید. اگر نیشش باز شد خودش است با
همان بطری کوکاکولا هویتش را تایید و
پلاقالمه تعديل کنید.

ویتامین E،
شاید همان اکسیرو-حیات باشد

و احمد بیشترین مقدار برای فایده رسالتمن به
سیستم دفاعی جا شد پس هنگام مصروف
و یقینیان باید به خاطر راه است که مقدار بیشتر
از زما بودت بخواهد بود

ویتامین E خطر بیماریهای قلبی را کاهش می‌دهد.

دکتر «اشیو رلال جیالال» از مرکز پژوهشگی غرب در دانشگاه تکنوس دو تحقیق در موضوع ویتنامی های خلایمی او تأثیرات این ویتنامی ها در جلوگیری از بیماری های قلبی یافته است.

او در طرح آزمایشی به ۴۱ فرد سالم بسیار بیش از مقدار معمول ویتامین آزاد یافته بیهدهت هفته در شباهنگ روز ۱۲۵ واحد و مشاهده کرد که ویتامین E اکسیداسیون لیپوید و تغیر با غلظت چاپن (کلسترول و دهن) را که باعث انسداد شرایین می شود، کاهش می دهد. علاوه بر این او دریافت که ویتامین E فعالیت سلولهای انسقاد خون در آن شریانها را تنظیم می کند به گفته او ویتامین E «عملکاری چنگکوار» انجام می دهد و از افرادی که در معرض بیماری های علیی هستند این ویتامین احتمال حمله قلبی را کاهش می دهد. مرکز

بیماریهای قلبی امریکانیز با لین نظر موافق است پس از اینکه چند مطالعه در سطح وسیع فواید بیماریهای قلبی امریکا ویتامین E را اشناز داشت، هر کفر بیماریهای قلبی امریکا ویتامین E را به عنوان یکی از عده دارویی پیشرفت مورثه سال ۱۹۹۵ در مردم بیماریهای قلبی اعلام کرد که «ما به صورت فارغ و ما از

به گفته چفری بلومبرگ، پژوهشگر علوم تحقیقی در دانشگاه «نافت» در میوسنون، داشتن یک رژیم غذایی سالم همراه با ویتامین‌ها فواید زیادی می‌تواند داشته باشد. «ما فکر می‌کیم شما از بیماریهای علوفی از قبیل سرماخوردگی، آنفلوانزا و سل مشترک در امان خواهید بوده.

محققان در «تافت» در یک تحقیق چهار ماهه تاثیرات ویتامین C را بر سیستم دفاعی سالماندان مورد آزمایش قرار دادند و این نظریه را امظراج کردند که شاید با ویتامین C بتوانند کار آبی سیستم دفاعی را افزایش دادند. در این تحقیق ۸۸ داوطلب ۲۵ سال به

بالا به چهار گروه تقسیم شدند: گروه اول روزانه ۶۰ واحد ویتامین E مصرف می‌کردند؛ گروه دوم ۲۰۰ واحد، گروه سوم ۴۰۰ واحد و اما گروه چهارم فقط داروی مسکن مصرف می‌کردند.

نتایج نشانست آمده جالب بود. به طور طبیعی همراه با بالا رفتن سمت کارآیی سلولهای دفاعی کمتر می‌شود و مثل گذشتۀ از مدن در مقابل بیماریها حفاظت نمی‌کند. اما سلولهای دفاعی گروههای که ویتامین E کافی در ریالت می‌کردند متناسب با سین آشها عمل خوبی کردند بلوغمبرگ می‌گردید (با سطح ۸۵٪)؛ سایرها معینت

شیوه ۳۰ ساله ها ب انتظار من رسید
کفایتکه ۴۰ واحد و یوتامین تامصرف
من گردند سیستم مغایر شان از آنها که
 فقط ۶ واحد مصرف من گردند، قدرت
 پسیار بیشتری داشت لاما و خساع گروه ۴۰
 واحدی از گروه ۸۰ واحدی بیشتر بود
 جراحت چاقی کمان هر گزند که شاد ۲۰

تا ۲۰۰ واحد ویتامین E مصرف ممکن است، خطر بیماریهای خاصی کمتر آنها را تهدید می‌کند. ویتامین E نیز مانند هر ماده غذایی دیگری مقدار کمکش مطمئن‌تر است و مقدار زیاد آن ممکن است باعث بر هم پرخوردن قوارن هواود دیگر در بدن شما بشود، پس اعتدال را باید رعایت کرد.

آیا ویتامین E همیشه خوب است؟

مصرف این ماده (اتحدود ۱۰۰۰ واحد) بجزی پیشتر مردم خوب استاماً اختباط‌هایی لازم است. اگر برای پیشگیری از بیماریهای قلبی آسیدین یا هر داروی تجویزی دیگری مصرف ممکن است، با دکترتان مشورت کنید. ویتامین E همچون آسیدین روشیک‌گنده خوب است، بنابراین لازم است که دکتر شما بجزی مصرف شما را تضمین کند همچنین از آنجا که ممکن است ویتامین E باعث افزایش خودزیزی شود، قبل از جراحی و یا در صورتی که از داروهای ضد انتقال استفاده ممکن است آن را مصرف نکنید.

از اول مقدمه «داروسان» توسط شدیده کتاب پژوهش «انجیل ویتامین» که به مدت بیش از ۲۰ سال در مورد فناوت ویتامین E صحبت کرده، آن را «ماده معجزه‌ای» می‌نامد اما او نیز توصیه می‌کند که اگر تیروتیود بسیار فعلی با بیماری و ماتیسم قلبی نارید این ویتامین را با اختباط مصرف کنید و در یک کلام حق اگر آب حیات انسانهای را ازبرد احتمال داشته باشد بخاستن جمع باشد زیرا استفاده زیادی ممکن است آب حیات را هم به شوکان مرگ آور تبدیل کند.

پژوهشگران ۲۲ مرکز تلاش کردند که بدانست آیا ویتامین E من تواند آغاز هر بیکار چهار مرحله پیشرفت بیماری را به تأخیر انتزاعی دارد؟

بیمارانی که در گروه مصرف‌گذشتند داروهای مسکن بودند پس از حدود ۴/۵ ماه به مرحله بعدی پیشرفت بیماری رسیدند اما کسانیکه در گروه مصرف‌گذشتند ویتامین E بودند بطور متوسط پس از ۲۲ ماه به مرحله بعدی بیماری رسیدند. تاخیری ۷/۵ ماهه در روند اجتناب‌نایابی، و این مصرف ممکن است، موارد ابتلاء به سرطان پروستات ۲۲ درصد کمتر بود. معمتر اینکه مرگ در اثر سرطان پروستات ۴۱ درصد کاهش نشان می‌داد کوچک می‌گوید «مدتهاست من دانم که در لوله از میان ویتامین E مانع از جذبیت نوع سرطان می‌شود تحقیقات دیگری در مورد تاثیرات ویتامین E بر سرطانهای روده بزرگ، شش و پستان در حال انجام است.

ویتامین E باعث بهبود الزایمر می‌گردد

در سالهای گذشته «کارل کاتمن» از دانشگاه کالیفرنیا در «ایروپی» از این که که محققان همچون وی هنوز هیچ راهکاری بجزی آراسته کردن پیشرفت بیماری بیماری الزایمر را یافته‌اند، افسوس می‌خواهند اماید روز که این در آزمایشگاهش زیر میکروскоп چیزی را دید که شاید آستانه زیستی کیسولی را باز کند و ویتامین E محتوى آن را در لکشان بمالد. با اینحال کارائی این ویتامین در سوره لکها و زیزیوت تاکنون در مطالعات علمی به اثبات درسیده است: دکترها می‌گویند حق اگر کاملاً مسلمید، بطور موقت و درین می‌گذند، حداقل استرس را دارند و زیست تغایر مناسبی را رعایت می‌کنند. باز هم می‌توانید از ویتامین E بجزه بزرگ امایزیش این است: چقدر پایین مصرف کنید، بلومبرگ می‌گوید مطالعات بیان می‌کند کسانیکه میان ۱۰۰

در سالهای گذشته «کارل کاتمن» از دانشگاه کالیفرنیا در «ایروپی» از این که که محققان همچون وی هنوز هیچ راهکاری بجزی آراسته کردن پیشرفت بیماری بیماری الزایمر را یافته‌اند، افسوس می‌خواهند اماید روز که این در آزمایشگاهش زیر میکروскоп چیزی را دید که شاید آستانه زیستی کیسولی را باز کند و ویتامین E محتوى آن را در لکشان بمالد. با اینحال کارائی این ویتامین در سوره لکها و زیزیوت تاکنون در مطالعات علمی به اثبات درسیده است: دکترها می‌گویند حق اگر کاملاً مسلمید، بطور موقت و درین می‌گذند، حداقل استرس را دارند و زیست تغایر مناسبی را رعایت می‌کنند. باز هم می‌توانید از ویتامین E بجزه بزرگ امایزیش این است: چقدر پایین مصرف کنید، بلومبرگ می‌گوید مطالعات بیان می‌کند کسانیکه میان ۱۰۰

در یک تحقیق دو ساله که بنا چهارت مؤسسه سالمندان در روی ۲۴۰ نفر با جزو شصت از اینها می‌گردید

پرویز کیمیاوی در کویر گرمان

«ایران سرای من است» عنوان کار جدید پرویز کیمیاوی مستندساز بر جسته ایرانی است. او که پس از سالها دوری از وطن، چند سال است به ایران بازگشته، این بار قصه دارد فیلمی داستانی درباره تاریخ شعر کهن ایران بسازد.

«ایران سرای من است» حکایت یک نویسنده جوان کرمانی است به نام «سهرابیه» که در حال تألیف کتابی درباره تاریخ شعر کهن ایران است. وی که برای دریافت محوز چاپ کتابش راهی سفر به تهران است در جاده و در کویر گم می‌شود در راه شعرای قدیمی بر او ظاهر می‌شوند تا اینکه سرانجام از طریق قنات‌های خشک کویر سر از راهروهای متروی تهران در می‌آورد این فیلم در موز بین خیال و واقعیت شکل می‌گیرد.

محمد آزادپوش به عنوان فیلمبردار و پنجه‌زن شهامت در سمعت صدابردار و محسن شاه ابراهیمی به عنوان طراح صحنه و لباس کیمیاوی را زاده تولید این فیلم یاری می‌دهند.
ایقان نقش اول در این فیلم را «بهزاد خداویسی» بر عهده ناره

بنت الشاطئی نویسنده معروف جهان عرب درگذشت

دکتر عایشه بنت الشاطئی، یکی از مشهورترین زنان نویسنده جهان عرب در آخرین روزهای نیمه اول آذرماه درگذشت. بنت الشاطئی نویسنگی را از سال ۱۹۲۶ آغاز کرد و تا آخرین روزهای عمرش به تحقیق، تدریس و توشیح مشغول بود. از دکتر عایشه بنت الشاطئی آثار فراوانی به جا مانده، اثاثی که بخشی از آنها به زیانهای مختلف و از جمله ترجمه و در صراسر جهان منتشر شده است. از جمله معروف‌ترین آثار بنت الشاطئی که به فارسی هم ترجمه شده است «زینب قهرمان کربلا» است. این نویسنده معروف جهان‌سلام و عرب در زمینه پژوهش‌های اسلامی بسیار بزرگ سود

دیکتاتور در اسپانیا محاکمه می‌شود.

دولت انگلیس موافقت کرد و نرال پیتوش دیکتاتور سابق شیلی برای محاکمه به اتهام نسل کشی، قتل اتباع اسپانیا و بازداشت و شکنجه و اعدام صدها نفر از روشنگران و آزادبخوان شیلی‌ای به اسپانیا تحويل خواهد شود.

نرال پیتوش در سال ۱۹۷۲ طی کوتایی که سازمان جاسوسی آمریکا «سپیله» طراحی و اجرا کرد مبالغه‌دار آنقدر رهبر مردمی شیلی را به قتل رساند و زمام قدرت را در شیلی به دست گرفت.

پیتوش که جن برای تأمین محتاج آمریکا بر سرکار تیامده بود در طول دوران زمامداری اش هزاران نفر از آزادبخوان و روشنگران شیلی‌ای را بازداشت و زندانی کرد و صدها نفر از آزادبخوان را به جوهر اعدام سوره.

دیکتاتور سابق شیلی که اینک ۷۳ سال دارد چنین پیش گفته بود: «مرگ را بر محاکمه شدن در اسپانیا ترجیح می‌دهد اما تلاش‌هایی که طرفداران او برای بازگرداندنش به شیلی انجام دادند بسیاری نتیجه ماند سرانجام دولت انگلیس موافقت کرد او را برای محاکمه به اسپانیا تحويل دهد.

جشن فرهنگی سال در پاریس

در آستانه سال نو مسیحی، آثار برگزیده هنرمندان مجتمعه ساز فرانسوی در خیابان‌های پاریس به تماش گذاشتند. این اتفاق در ۱۹۲۶ می‌گذشت. ظاهراً شهرداری پاریس قصد دارد با به تماش گذاشتن این آثار در خیابان‌های پر رفت و آمد پاریس، جشن سال نو مسیحی را به یک جشن فرهنگی تبدیل کند. اگرچه فرانسوی‌ها نسبت به مسائل هنری بیشتر از سایر اروپاییان توجه نشان می‌دهند اما نسل جوان فرانسه در این زمینه چند قدم عقب تر از نسل گذشته ایستاده است به همین دلیل تماش آثار هنری در آستانه سال نو را می‌خوان به نوعی آشمند دادن فرانسویان جوان با هنر تعییر کرد.



ننه دلاور رئیس جمهور شد

خانم روتدرای فوس که با اکثریت آرای پارلمان سوئیس به عنوان رئیس جمهوری این کشور انتخاب شد یکی از سرمست ترین مداقعین حقوق زنان است. او به دلیل تلاش‌هایش برای حمایت از زنان به «ننه دلاور» معروف شده است این عنوان است که مردم سوئیس برای نامزدین این قیمتیست مشهور از برتولت برشت و اند گرفته‌اند.

روت درای فوس تحسین زنی است که در حقول تاریخ کشور سوئیس به عنوان رئیس جمهور انتخاب شده و به گفته خودش در مقایسه‌های سیاسی و اجتماعی سوئیس هموار گند.

اگرچه در کشور سوئیس زنان از حقوق برابر با مردان برخوردارند اما در عرصه دیبلوماسی این کشور هنوز مرد مصالحی حاکم است و بیست‌های حسنه سیاسی در انتخاب رئیس درای فوس گهه زمانی خبرنگار بوده و حالا در سن ۵۷ سالگی رئیس جمهوری سوئیس شده است. ظاهراً بنای کارش را براین گناهه تا شمار بیشتری از زنان این کشور را به عرصه سیاست بکشد و این فرضت را در اختیار آنها قرار نمود تا در عرصه سختی دیبلوماسی سوئیس توانایی‌های خود را در اداره امور کشور نشان دهد.

برای شما انتخاب کردیم
بهترین هادا

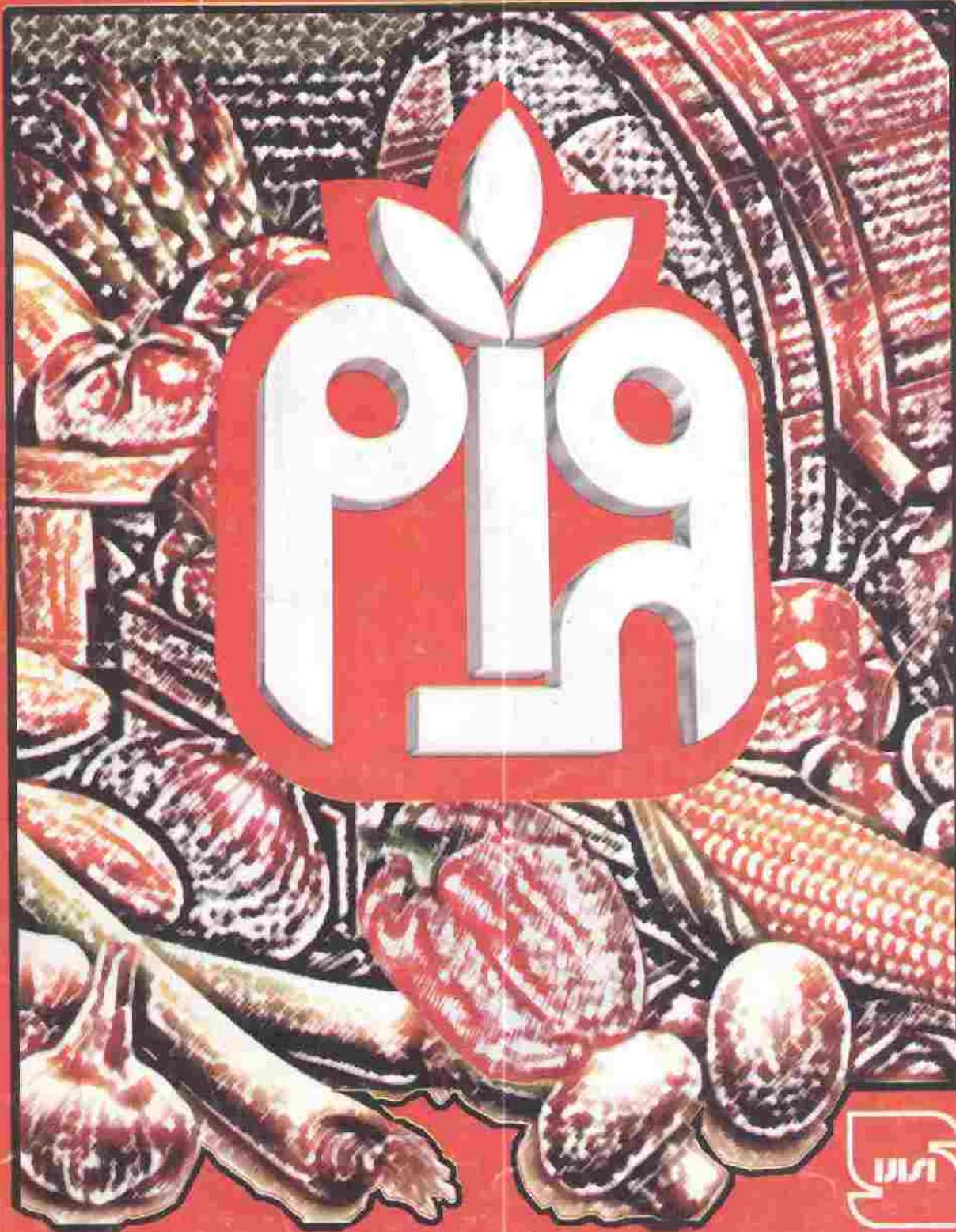
خانه ساعت

کلکسیونی از بهترین ساعت های جهان
تقد و اقساط
برای کارمندان دولت

ذیباتوین ساعتها
برای زوجهای جوان

نشانی: بیدان ولیعصر - بخش ارزنه - شماره ۲۷
تلفن: ۸۸۹۲۱۶۱

A large, stylized key graphic with a red background. The key is white with black outlines and features a decorative, swirling design on its head. It is positioned horizontally across the bottom of the page.



خوشمزه و خوشنام